

# بابی صاحب زینت

تألیف

حضرت حجۃ الاسلام والمسلمین  
حاج شیخ غلامرضا اسدی مقدم





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# بابی صاحب نیشتم

غلامرضا اسدی مقدم  
بشرویه - خراسان جنوبی

سرشناسه:	اسدی مقدم، غلامرضا، ۱۳۰۵ -
عنوان و نام پدیدآور:	ما بی صاحب نیستیم / غلامرضا اسدی مقدم.
مشخصات نشر:	قم: سلسال، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری:	۲۷۲ ص.
شابک:	۴۰/۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۷۷۵۹-۵۲-۶
یادداشت:	واژه نامه
یادداشت:	کتابنامه: ۲۷۰ - ۲۷۲؛ همچنین به صورت زیرنویس
موضوع:	محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - سرگذشتنامه
موضوع:	چهارده معصوم - سرگذشتنامه
موضوع:	اثمه اثناعشر - سرگذشتنامه
رده بندی کنگره:	۱۳۸۸ م ۵۷ الف / ۵۱ BP
رده بندی دیویی:	۲۹۷/۹۵۹
شماره کتابشناسی ملی:	۱۸۵۲۱۷۱

## ما بی صاحب نیستیم

مؤلف	..... غلامرضا اسدی مقدم
ناشر	..... انتشارات سلسال
چاپخانه	..... محمد
تیراژ	..... ۱۰۰۰ نسخه
قطع و صفحات	..... وزیری / ۲۷۲ ص
نوبت چاپ	..... اول / تابستان ۱۳۸۹
	شابک ۹۷۸-۹۶۴-۷۷۵۹-۵۲-۶

قیمت ۴۰۰۰ تومان

قم / پاساژ قدس / پلاک ۱۴۷ / ۰۹۱۲۳۵۱۳۹۴۸ - ۷۷۴۴۸۹۴

۰۹۱۵۵۳۵۰۳۶۹

تقدیم بہ جناب

آمنہ بنت وہب مادر رسول خدا

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم



## فهرست مطالب (کتاب مابلی صاحب نستیم)

۱۱	مقدمه
۱۶	ما بی صاحب نستیم
۲۰	نهر بلخ
۲۱	شوخی با زنان
۲۲	گمان می کنی که امامت از حاجت تو مطلع نیست؟
۲۴	نجات از شر جنی ها
۲۶	حتی دزدها
۲۸	حضور در جمع مخالفین
۳۰	تشریف ابی سعید غانم هندی
۳۴	یاقوت سنی
۳۶	پیرمرد گنهکار
۳۹	چرا شماها ما را سبک می شمارید؟
۳۹	عمل لازم است چله لازم نیست
۴۱	صفات امام زمان <small>علیه السلام</small>
۵۱	شجاعت امام حسن <small>علیه السلام</small> در مقام بیان
۵۴	سخاوت امام حسین <small>علیه السلام</small>
۵۶	پاسخ جواب بی ادب
۵۸	بوی عطر در صحرای کربلا
۶۵	کرامتی از موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small>



۶..... مابلی صاحب نیشیم

۶۷ ----- کشتی پر از سلاح

۶۸ ----- جدّه، جدّه، جدّه

۷۳ ----- معرفت امام علیه السلام به نورانیت

۸۲ ----- صفاتی که مختص امام زمان علیه السلام است

۹۶ ----- درخت بادام (اثر وضعی)

۹۸ ----- عدم شایستگی بجهت حج نیابی از طرف صاحب الامر علیه السلام

۹۹ ----- روزگار تاریک غیبت امام زمان علیه السلام

۱۰۹ ----- **وظایف شیعیان**

۱۱۰ ----- امام صادق علیه السلام در فراق امام زمان علیه السلام

۱۲۲ ----- عنایت به زائران امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

۱۲۹ ----- **یادی از مصائب وارد بر اهل بیت علیهم السلام**

۱۲۹ ----- گوئی نیست، هست

۱۳۰ ----- اگر دیوانه باشم ...

۱۳۳ ----- ای صبح روسیه زچه رو می شوی سفید



## فهرست مطالب (گزیده ای از منتهی الآمال)

### پیامبر اکرم ﷺ

- ۱۳۷ ----- در نسب شریف حضرت  
۱۳۸ ----- در ولادت با سعادت رسول خدا ﷺ  
۱۴۱ ----- در بیان خلقت و شمائل حضرت رسول خدا ﷺ  
۱۴۳ ----- آداب مجلس پیامبر  
۱۴۵ ----- بخشنامه پیامبر برای سپاهیان  
۱۵۳ ----- در وقوع مصیبت عظمی یعنی وفات پیغمبر اکرم ﷺ

### حضرت زهرا سلام الله علیها

- ۱۵۶ ----- در بیان ولادت با سعادت حضرت فاطمه علیها السلام  
۱۵۸ ----- اما کیفیت ولادت با سعادت آن حضرت چنان است که:  
در بیان برخی اسامی والقباب شریفه حضرت فاطمه علیها السلام و برخی از فضائل آن  
جناب -----  
۱۶۳ ----- چادر نورانی و مسلمان شدن هشتاد یهودی  
۱۶۵ ----- حجاب فاطمه علیها السلام در برابر مرد نابینا  
۱۶۵ ----- اثر تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام  
۱۶۷ ----- در تاریخ وفات آن مجلله و وصیتهای آن حضرت



امیر المؤمنین علیه السلام

- در ولادت باسعادت امیر المؤمنین علیه السلام ----- ۱۷۸  
در بیان سبب شهادت آن حضرت و ضربت ابن ملجم مرادی علیه اللعنه ---- ۱۸۱

امام حسن مجتبی علیه السلام

- در ولادت با سعادت حضرت امام حسن علیه السلام ----- ۱۹۶

امام حسین سید الشهداء علیه السلام

- در ولادت با سعادت حضرت سید الشهداء علیه السلام ----- ۱۹۹  
اما کیفیت ولادت آن جناب ----- ۲۰۰

امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام

- در بیان ولادت و اسم و لقب و کنیت آن جناب و شرح حال والده آن حضرت  
است. ----- ۲۰۳  
در مکارم اخلاق امام زین العابدین علیه السلام است ----- ۲۰۵  
در بیان انتقال حضرت سجاد علیه السلام از این سرای فانی به دار باقی ----- ۲۱۰

امام محمد باقر علیه السلام

- در بیان ولادت و اسم و کنیت آن حضرت است ----- ۲۱۸  
در وفات حضرت امام محمد باقر علیه السلام ----- ۲۲۱

### امام صادق علیه السلام

- در بیان ولادت و اسم و لقب و احوال والده آن حضرت است ----- ۲۲۲
- در تاریخ وفات حضرت صادق علیه السلام و ذکر سبب وفات ----- ۲۲۵

### موسی بن جعفر علیه السلام

- در ولادت و اسم و لقب و کنیت امام کاظم علیه السلام ----- ۲۲۶
- در بیان شهادت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و ذکر بعضی از ستمها که بر آن  
امام مظلوم واقع شده ----- ۲۲۹

### امام رضا علیه السلام

- در ولادت و اسم و لقب و کنیت حضرت رضا علیه السلام است ----- ۲۳۱
- در اخبار حضرت رضا علیه السلام به شهادت خود ----- ۲۳۵

### امام جواد علیه السلام

- در تاریخ ولادت و اسم و لقب و کنیه و نسب حضرت جواد علیه السلام ----- ۲۳۸
- در شهادت حضرت امام محمد تقی علیه السلام است ----- ۲۴۱

### امام هادی علیه السلام

- در تاریخ ولادت و اسم و کنیت امام علی نقی علیه السلام است ----- ۲۴۴
- ذکر شهادت حضرت امام علی نقی علیه السلام ----- ۲۴۵



۱۰.....گزیده‌های از متنی الآمال

### امام حسن عسکری علیه السلام

در تاریخ ولادت و اسم و لقب و کنیت حضرت عسکری علیه السلام واحوال والده  
ماجده آن حضرت است ----- ۲۴۷  
در بیان شهادت آن حضرت ----- ۲۴۹

### امام زمان علیه السلام

در بیان ولادت با سعادت حضرت صاحب الزمان علیه السلام واحوال والده ماجده آن  
حضرت و ذکر بعضی از اسماء و القاب شریفه و شمائل مبارکه آن جناب ----- ۲۵۰

## مقدمه

واژه‌ی صاحب در حال حاضر بر حضرت مهدی ارواحنا فداه اطلاق می‌شود، کما اینکه صاحب الغیبه، صاحب الزمان، صاحب الرجعة، صاحب الدار، صاحب الناحیه صاحب العصر، صاحب الكرة البيضاء، صاحب الدولة الزهراء و صاحب الامر بر حضرت اطلاق می‌شود که جمعاً ده مرتبه لفظ صاحب بکار برده شده است. صاحب مطلق یعنی حضرت صاحب الزمان. اما همین واژه قبل از ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف احياناً بر بقیه‌ی ائمه هم اطلاق می‌شده است، کما اینکه همه‌ی انبیاء صاحب دین و شریعت هستند و همچنین ائمه‌ی اطهار علیهم السلام. ریان بن صلت گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: آیا شما صاحب این امر هستید؟ آن بزرگوار فرمودند:

أَنَا صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ وَ لَكِنِّي لَسْتُ بِالَّذِي أُمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ جَوْرًا وَ كَيْفَ أَكُونُ ذَاكَ عَلَى مَا تَرَى مِنْ ضَعْفِ بَدَنِي وَ إِنَّ الْقَائِمَ هُوَ الَّذِي إِذَا خَرَجَ كَانَ فِي سِنِّ الشُّيُوخِ وَ مَنْظَرِ الشَّبَابِ قَوِيًّا فِي بَدَنِهِ حَتَّى لَوْ مَدَّ يَدَهُ إِلَى أَعْظَمِ شَجَرَةٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لَقَلَعَهَا وَ لَوْ صَاحَ بَيْنَ الْجِبَالِ لَتَدَكَّدَكَتْ صُخُورُهَا يَكُونُ مَعَهُ عَصَا مُوسَى وَ خَاتَمُ سُلَيْمَانَ ذَاكَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي يُغَيِّبُهُ اللَّهُ فِي سِتْرِهِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يُظْهِرُهُ فَيَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.<sup>۱</sup>



من صاحب این امر هستم ولی آن کسی نیستم که زمین را پس از اینکه از ظلم و جور پر شده باشد، پر از عدل کنم. چگونه چنین باشد و حال آنکه ضعف بدنم را مشاهده می‌کنی. ولکن قائم علیه السلام آن کسی است که هنگام ظهور در سن سالمندان و در چهره جوانان است (با اینکه سن زیادی دارد ولی جوان است). بدنش آن قدر قوی است که اگر دست به سوی بزرگترین درخت زمین دراز کند، آن را از جای می‌کند و اگر بین کوه‌ها فریاد کشد، صخره‌های آن را به لرزه می‌اندازد. با اوست عصای موسی و انگشتری سلیمان. او فرزند چهارم از فرزندان من است. خداوند او را در ستر خود، هر چه بخواهد غایب نماید. سپس او را ظاهر گرداند و زمین را به وسیله او از قسط و عدل پر گرداند، پس از اینکه از ظلم و جور پر شده باشد.

قدرت حضرت مهدی علیه السلام قدرت الهی است و آن بزرگوار همچون اجداد خود از تمامی جهات کامل است، بنابراین تمامی انسانها در تمامی زمانها به آن بزرگوار محتاج‌اند.

وقتی مسرف بن عقبه از طرف یزید مأمور شد که شهر مدینه را قتل عام کند، مروان حکم با آن که خود از دار و دسته‌ی یزید است، در آن موقعیت اهل و عیال خود را به خانه امام سجاد علیه السلام فرستاد، چون یقین داشت که امام سجاد علیه السلام صاحب است و ملاذ و ملجأ خلق.

در زمان حکومت عبدالملک مروان شخصی قدری مذهب تمام علمای شام را مغلوب کرد. عبدالملک از امام باقر علیه السلام استمداد کرد. امام باقر علیه السلام امام صادق علیه السلام را که هنوز جوانی کم سن و سال بودند، به شهر شام فرستادند. چون عبدالملک امام صادق علیه السلام را دید ترسید و با خود گفت چگونه این شخص جوان می‌خواهد کسی را که تمامی علمای بزرگ شام را مغلوب کرده است مجاب نماید. از طرفی خبر ورود

امام صادق علیه السلام در شهر شام پیچید. عده‌ی زیادی از مردم جمع شدند تا مناظره امام صادق علیه السلام با قدری را شاهد باشند. وقتی امام صادق علیه السلام برای مناظره تشریف فرما شدند، آن قدری ایشان را کوچک شمرد و به آن بزرگوار گفت: هرچه می‌خواهی از من سؤال کن. امام صادق علیه السلام به شخص قدری فرمود: سوره‌ی حمد را بخوان. عبدالملک و تمامی علمای آن مجلس بر خود لرزیدند و با خود گفتند آبرویمان رفت! چگونه می‌خواهد بوسیله‌ی سوره‌ی حمد او را شکست دهد؟!

قدری شروع کرد به خواندن سوره‌ی حمد. چون به آیه‌ی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» رسید، امام علیه السلام فرمودند: توقف کن. از چه کسی استعانت می‌جویی؟ مگر چه حاجتی به او داری؟ زیرا تو اعتقاد داری که خداوند تمامی کارها را به خود انسانها واگذار کرده است. در این جا آن شخص مبهوت شد.<sup>۱</sup>

و نیز از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: هشام بن عبد الملک نزد پدرم فرستاد و آن حضرت را بسوی شام برد. وقتی پدرم نزد هشام وارد شد، هشام به آن بزرگوار گفت: ما تو را خواسته‌ایم تا راجع به مسأله‌ای از تو جويا شویم که صلاح نبود شخصی غیر از من آن را پرسش نماید و من در زمین شخصی را نمی‌بینم که این مسأله را بداند یا دانسته باشد. آن شخص غیر از یک نفر وجود ندارد:

پدرم فرمود: آنچه را دوست داری جويا شو. اگر من بدانم جواب می‌گویم و اگر ندانم می‌گویم؛ نمیدانم. زیرا راست گفتن برای من سزاوارتر است.

هشام گفت: مرا از آن شیی که علی بن ابی طالب در آن کشته شد آگاه کن و بگو: شخصی که در شهر کوفه نبوده است، چگونه می‌تواند برای مقتول شدن علی علیه السلام دلیل بیاورد. چه علامتی برای قتل علی علیه السلام برای مردم در کار بوده است؟



اگر تو این موضوع را میدانی و صلاح می‌دانی مرا از آن آگاه کن. آیا آن علامتی که برای قتل علی بن ابی طالب بوده برای دیگری هم بوده است یا نه؟ پدرم فرمود: آن شبی که امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب، علیه‌السلام در آن شهید شد در آن شب تا طلوع فجر هر سنگی از روی زمین برداشته می‌شد، خون تازه در زیر آن سنگ یافت می‌گردید.

آن شبی که هارون برادر موسی شهید شد نیز همین طور بود. نیز آن شبی که یوشع بن نون کشته شد، همین طور بود. آن شبی که حضرت عیسی علیه‌السلام به طرف آسمان بالا رفت همین منظره رخ داد. نیز آن شبی که شمعون بن حمون الصفا شهید شد همین جریان بود، و آن شبی که حضرت حسین بن علی علیهما‌السلام شهید شد همین علائم رخ دادند.<sup>۱</sup>

بنابراین معلوم شد که تمام خلائق در تمام زمانها محتاج به صاحبند. امروز صاحب الزمان حضرت مهدی ارواحنا فداه است. یکی از نام‌های آن بزرگوار امیر الامر است یعنی پادشاه شاهان. آن بزرگواری که از شاه و رعیت همه و همه به او نیازمندند.

## بسم الله الرحمن الرحيم

امروز امام زمان حضرت مهدی صلوات الله علیه است و وظیفه ما رجوع و توسل به آن بزرگوار است. وقتی مقدس اردبیلی برای رفع مشکل به حلال مشکلات امیرالمؤمنین علی علیه السلام پناهنده شد، آن بزرگوار، مقدس اردبیلی را به امام زمان علیه السلام ارجاع دادند و فرمودند: امروز امام زمان تو فرزندم مهدی علیه السلام است که اکنون در مسجد کوفه نماز می‌خواند، آنجا برو و مشکلت را بوسیله ایشان رفع نما.

امروز میر کاروان، مولای ما مهدی (عج) بود

قطب زمین غوث زمان، مولای ما مهدی (عج) بود

پشت و پناه مومنین، نخل امید مسلمین

حصن حصین حرز امان، مولای ما مهدی (عج) بود

ماء معین قصر مشید، شمس هدی حق جدید

قیم و قائم در جهان، مولای ما مهدی (عج) بود<sup>۱</sup>

آواره‌ام در کوی او، لب تشنه‌ام بر روی او

یا رب ز چشم ما نهان، مولای ما مهدی (عج) بود

امام زمان علیه السلام نظر لطف و مرحمت به جانب ما دارد. مرحوم مدرس سدهی اصفهانی یکی از آن کسانی است که این فیض عظیم را مشاهده کرده است.

---

۱- اشاره است به القاب حضرت مهدی (عج) که در تفسیر آیات قرآن و زیارات مربوط به آن حضرت، به آنها ملقب شده است

## ما بی صاحب نستیم

روز چهارشنبه ۱۶ جمادی الثانی ۱۴۱۹ نگارنده به همراه آیت‌الله آقای حاج سید محمد علی حائری طبسی و بنده زاده، مهدی اسدی، از قم به اصفهان رفتیم و به خانه‌ی دوست صمیمی، آقای حاج شیخ علیرضا انصاریان، وارد شدیم، به قصد زیارت قبور مجلسی‌ها و صاحب بن عباد و زیارت زینبیه‌ی حضرت زینب دختر موسی ابن جعفر علیه السلام و تخت فولاد از خانه خارج شدیم، به میزبان عزیز گفتم: دوست دارم باقریه را نیز دیدن نمایم، زیرا در آنجا تشرقی به محضر امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - واقع شده و مرحوم علامه نهائندی در عبقری الحسان آن را ذکر فرموده و آن، جریان تشرّف شیخ حیدر علی مدرّس سده‌ی است که در آن مدرسه واقع شده است.

ایشان فرمود: رفتن به مدرسه لازم نیست، چون خود آن بزرگوار هنوز حیات دارند و در خیابان عبدالرزاق در مسجد بازار، نماز جماعت می‌خوانند. ظهر برای نماز و دیدار ایشان به آن مسجد خواهیم رفت.

الحمد لله بعد از نماز به خدمت معظّم له رسیدیم و عرض کردم: منظور از دیدار جناب عالی آن تشرقی است که علامه نهائندی ذکر فرموده است. خواستم تأیید آن جریان را از خود حضرت عالی بشنوم.

معظّم له جریان را تأیید فرمود. اینک عین جریان را از عبقری الحسان<sup>۱</sup> نقل می‌نمایم:

... مدرّس مزبور مرقوم داشته: یکی از مواقعی که این حقیر به حضور باهرالتّورش مشرف شدم و آن مولا را نشناختم، در سالی بود که اصفهان بسیار سرد



شده و نزدیک پنجاه روز، آفتاب دیده نشد و دائماً برف می آمد و هوا چنان سرد شده که نهرهای جاری، یخ بسته بود. در آن زمان، در مدرسه باقریه (درب کوشک) حجره داشتم و حجره ام روی نهر قرار داشت. مقابل حجره، مثل کوه، برف و یخ جمع و به علت زیادی برف و شدت سردی، راه دهات به شهر، قطع شد؛ طلاب دهاتی فوق العاده در مزیقه و سختی بودند. روزی پدرم با کمال سختی به شهر آمد تا مرا به روستا، نزد خودشان، ببرد. چون آنجا وسایل آسایش، بهتر فراهم بود. اتفاقاً سردی هوا و بارش برف، بیشتر شد و مانع از رفتن گردید. در آن زمان تهیّه‌ی خاکه و زغال، جهت اشخاصی که از قبل تهیّه نکرده بودند بسیار مشکل و بلکه غیر مقدور بود. از قضا نیمه شبی نفت چراغ تمام و کرسی سرد شد. مدرسه هم از طلبه خالی بود و حتی خادم هم اول شب در مدرسه را بست و به خانه اش رفت. فقط یک طلبه در مدرسه مانده بود. پدرم در آن موقع عصبانی شده و می گفت: تا چه اندازه ما و خود را به زحمت و مشقت می اندازی. فعلاً که درس و مباحثه، غیر مرتّب است. چرا در مدرسه ماندی و به منزل نیامدی تا ما و خود را به این سختی دچار نکنی؟! بنده را غیر از سکوت و در دل با خدا راز گفتن، هیچ چاره ای نبود. از شدت سرما خواب از چشم ما رفته و تقریباً شب هم از نیمه گذشته بود که ناگاه صدای در مدرسه بلند شد. کسی محکم در را می کوبید. ما اعتنایی نکردیم. باز به شدت در زد. ما به خیال آن که اگر از زیر لحاف و پوستین بیرون آییم دیگر گرم نمی شویم، از جواب دادن خودداری نمودیم که مرتبه‌ی دیگر، چنان در را کوبید که تمام مدرسه لرزید. این بار مجبور شدم برخیزم.

چون در حجره را باز کردم، برف بسیار زیادی را مشاهده کردم، به حدی که چون پا را در برف می گذاشتم، تا زانو یا بالاتر فرو می رفت. به هر زحمتی بود خود را به دهلیز مدرسه رسانیده و گفتم: کیستی این وقت شب؟! کسی در مدرسه نیست.

شخصی مرا از پشت در به اسم صدا زد و فرمود: شما را می‌خواهم. بدنم به لرزه افتاد. پیش خود گفتم: این وقت شب و مهمان آشنا، بدان حد که مرا از پشت در شناخت! کاملاً اسباب خجالت فراهم شد. در فکر عذری بودم که بتراشم تا شاید رفع مزاحمت و خجالت شود. گفتم: خادم، در را بسته و به خانه رفته و من نمی‌توانم بگشایم. فرمود: بیا از سوراخ بالای در، این چاقو را بگیر و از فلان محل باز کن. فوق‌العاده تعجب کردم، چون این رمز را غیر از دو سه نفر اهل مدرسه کسی نمی‌دانست. خلاصه چاقو را گرفته و در را گشودم. در مدرسه روشن بود، در صورتی که در آن وقت شب، باید تاریک می‌بود، لکن متوجه نبودم.

شخصی را دیدم در لباس شوفرها. سلامی کردم و ایشان ردّ سلام به احسن فرمود. دقت داشتم تا از صدا، شخصش را بشناسم که کدام‌یک از آشنایان ما است که از تمام خصوصیات حال ما و مدرسه با اطلاع می‌باشد. دستش را پیش آورد. دیدم از بند انگشت تا آخر دست، پول‌های رواج تازه سکه، همه دوقرانی چیده، بر دست بنده گذاشت و چاقویش را گرفت و فرمود: فردا صبح، خاکه برای شما می‌آورند و اعتقاد شما باید بیش از اینها باشد و به پدرتان بگویید این قدر ملامت مکن. **مای صاحب نیستیم!** خوشحال شدم و تعارف را گرم گرفتم که بفرمایید و ابوی هم تقصیر ندارند، چون وسایل، همه مختل بود، حتی نفت چراغ... فرمود: آن شمع گچی که در رفعه‌ی صندوق‌خانه است روشن کنید. عرض کردم: آقا! این چه پولی است؟ فرمود: مال شما است؛ خرج کنید. تا بنده با ایشان حرف می‌زدم درد سرما را درک نمی‌کردم. خواستم در را ببندم که متذکر امری شدم. در را گشودم تا از نام شریفش بیرسم. دیدم آن روشنایی مبدل به تاریکی شده است. ناگهان به خود آمدم و به جستجوی آثار قدم‌های شریفش پرداختم که یک نفر، این همه وقت، پشت در روی این برف‌ها ایستاده باشد، باید آثار قدمش در برف ظاهر باشد؛ ولی آثار قدم و آمد و شدی نبود. چون رفتن بنده طول کشید، پدرم وحشت‌زده، از در حجره مرا صدا

می زد: بیا، هر که می خواهد باشد. خلاصه مأیوس شدم. در را بسته و به حجره آمدم. دیدم پدرم پیش از پیش عصبانی است و می گفت: در این هوای سرد با چه کسی حرف می زدی؟! در رفه‌ای که فرموده بود، دست بردم، شمعی گچی دیدم که دو سال قبل آنجا نهاده بودم و به کلی از نظرم رفته بود. آن را روشن کردم. پولها را روی کرسی ریختم و قصه را به پدرم گفتم. آن وقت حالی به ما دست داد که شرحش گفتنی نیست. گمان می کردی از آن حال و با گرمی همان شمع، سردی هوا را حس نمی کردیم. به همین حال بودیم که صبح شد. پدرم جهت تحقیق، پشت در مدرسه رفت. جای پای من بود و اثری از جای پای آنحضرت نبود. هنوز مشغول تعقیب نماز صبح بودیم که یکی از دوستان، مقداری زغال و خاکستر جهت طلاب مدرسه فرستاد که تا پایان آن سردی و زمستان کافی بود.

آری دل‌ها می گیرد، اشک‌ها جاری می شود، گرفتاری‌ها انسان را در تنگنا قرار می دهد. از هر طرف و هر کس ناامید می شود. اما ناگاه به یاد خورشید تابان ولایت و امامت، منجی عالم بشریت، ولی عصر امام زمان ارواحنا فداه می افتد و از صمیم قلب و عمق جان فریاد می زند: «یا ابی‌صالح المهدی ادرکنی!» گرمی و روشنی خورشید تابناک امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را با تمام وجود حس می کند و اشک شوق می ریزد و دردهای بی درمان خود را در محضر آن جناب درمان یافته می بیند و هیچ گاه آن لحظات بهشتی را فراموش نمی کند و دیگر احساس ناامیدی به او دست نمی دهد.

آری؛ ما بی صاحب نیستیم.

صارت الدنيا كليل مظلّم حتى النهار	یا ولی العصر؛ ادرکنا فقد ضاق المجال
العجل ثم العجل لا بالخفاء بل بالجهار	اجتری الاعداء علينا اجترأ بینا
نحن مضطرون جداً فی اشد الاضطرار	انظر انظر الینا ایها المولی الکریم



كنت للبحرين غوثاً انهم لاذوا اليك نحن قد لذنا اليك الغوث قد صار الشعار  
این سوانح سخت تر باشد به ما از بهر آنک مشکل آنان انار و ابتلای ماست نار<sup>۱</sup>  
سید بن طاووس در سحر گاهان صدای دلربای آن بزرگوار را از داخل سرداب مقدس  
شنید که در حال مناجات می فرمودند:

اللَّهُمَّ إِنَّ شِيعَتَنَا خُلِقَتْ مِنْ شُعَاعِ أَنْوَارِنَا وَ بَقِيَّةِ طَيْبَتِنَا وَقَدْ فَعَلُوا ذُنُوباً كَثِيرَةً  
اِنَّكَالاً عَلَيَّ حُبُّنَا وَ وِلَايَتِنَا فَاِنْ كَانَتْ ذُنُوبُهُمْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ فَقَدْ  
رَضِينَا وَ مَا كَانَ مِنْهَا فِيمَا بَيْنَهُمْ فَاصْلِحْ بَيْنَهُمْ ...<sup>۲</sup>

بار الها؛ شیعیان ما از شعاع انوار و باقیمانده گل ما خلق شده‌اند، اما  
بواسطه تکیه بر ولایت ما گناهان زیادی را مرتکب شده‌اند. بارالها اگر  
گناهان آنها بین تو و آنهاست از آنها در گذر که ما از آنها راضی شدیم و  
اگر گناهانشان بین خودشان است، بین آنها را اصلاح فرما ...

امام زمان علیه السلام در توقیعی به شیخ مفید نوشتند:

فَاِنَّا يُحِيطُ عَلِمْنَا بِأَبَائِكُمْ وَ لَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَحْبَابِكُمْ.

ما کاملاً بر شما احاطه داریم و از اخبار شما آگاهیم و هیچ خبری در  
مورد شما از ما پوشیده نیست.

بنابراین امام زمان علیه السلام از اعمال ما آگاه است مانند اجداد بزرگوارش:

## نهر بلخ

هارون بن رثاب گوید: برادری داشتم جارودی مذهب. روزی بر حضرت  
صادق علیه السلام وارد شدم، حضرت فرمود: «برادرت چگونه است؟» گفتم: «او بسیار با تقوا

۱- استغاثه به امام زمان علیه السلام تألیف نگارنده.

۲- بحار الأنوار، ۵۳ / ۳۰۳.

است ولی به ولایت شما اقرار ندارد.» فرمود: «او را از این (ولایت ما) چه مانع است؟» گفتم: «گمانش این است که این از ورع و خداپرستی اوست.» فرمود: «کجا بود ورع او در شب نهر بلخ؟» راوی گوید: چون از خدمت امام صادق علیه السلام برگشتم، به نزد برادرم رفتم و به او گفتم: «مادرت به عزایت بنشیند! جریان شب نهر بلخ چیست؟» فرمایش امام صادق علیه السلام را به او گفتم. برادرم گفت: «آیا حضرت صادق علیه السلام این سخنان را به تو گفت؟» گفتم: «بلی.» گفت: «شهادت می‌دهم که اوست حجّت ربّ العالمین.» گفتم: «جریان خود را بیان کن.» گفت: «از کنار نهر بلخ عبور می‌کردم که مردی با من رفیق شد که کنیزی آوازه‌خوان داشت. آن مرد گفت: «یا تو آتشی پیدا کن که من وسایل تو را نگهداری کنم، یا من به طلب آتش می‌روم و تو محافظت نما.» من گفتم: «تو آتشی پیدا کن و من آنچه را که داری محافظت می‌کنم.» چون آن مرد به طلب آتش رفت، نزد کنیز رفتم و واقع شد مابین من و او آنچه که شد؛ به خدا سوگند که نه کنیز آن موضوع را فاش کرد و نه من. این جریان را بجز خدای تعالی کسی نمی‌داند.» در سال دیگر همراه برادرم به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدیم. برادرم از نزد حضرت علیه السلام بیرون نیامد، مگر آن که به امامت آن حضرت قائل شد.<sup>۱</sup>

### شوفی با زنان

همچنین ابی بصیر گوید: زنی را قرآن تعلیم می‌دادم. در بین تعلیم دادن با او شوخی کردم. پس از چندی خدمت امام زمانم حضرت امام محمد باقر علیه السلام رسیدم، حضرت علیه السلام فرمود: «ای ابا بصیر «ای شئیء قُلْتَ لِلْمَرْأَةِ»: به آن زن چه گفتی؟» از خجالت دست خود را روی چشمم گذاشتم. فرمود: «دیگر چنین کاری مکن.»<sup>۲</sup>

۱- منتهی الآمال / ۲ / ۲۷۹، در معجزات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، معجزه‌ی سیزدهم، ۲- بحار الانوار / ۴۶ / ۲۵۸

امروز آن بزرگواری که بر تمامی اعمال و افکار ما احاطه دارد امام زمان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

آن حضرت هرگز از یاد شیعیانشان غافل نیستند و از آنها استمداد می‌کنند لکن ما غافلیم. به این جریان که از منتهی الآمال مرحوم حاج شیخ عباس قمی نقل می‌شود توجه فرمایید:

### گمان می‌کنی که امامت از حاجت تو مطلع نیست؟

شخصی به نام سید محمد (که معرفی او در کتاب منتهی الآمال آمده است) به واسطه تعدی حکام جور از وطن متواری شد. او در روز بیرون آمدن از جبل عامل جز یک قمی که یک دهم قران است چیزی نداشت، ولی هرگز از کسی درخواست کمک نکرد. او مدتی مسافرت کرد و در ایام سفر در بیداری و خواب عجایب بسیار دیده بود. بالاخره در نجف اشرف ساکن شد و در نهایت فقر به سر می‌برد، ولی جز دو سه نفر، کسی از وضع او آگاه نبود. لذا به جهت وسعت رزق دعاهایی را که برای زیاد شدن روزی از ائمه علیهم السلام نقل شده است مرتب می‌خواند و شب و روز مشغول بود. از جمله مشغول نوشتن عریضه خدمت حضرت حجت علیه السلام شد و تصمیم گرفت چهل روز قبل از طلوع آفتاب از شهر خارج شود تا جائی که احدی او را نبیند، آنگاه عریضه را در گل گذاشته به یکی از نواب حضرت بسپارد و به آب اندازد<sup>۱</sup>.

سید محمد گوید: نزدیک به چهل روز تصمیم خود را عملی کردم. روزی از محل انداختن عریضه بر می‌گشتم و سر را به زیر انداخته و بسیار بی حوصله بودم که شخصی با لباس عربی و چفیه و عقال از پشت سر به من ملحق شد و سلام کرد. من

۱- این روشی است جهت متوسل شدن به امام زمان علیه السلام که چگونگی آن در کتاب منتهی الآمال بیان شده است.



با حال افسرده جواب مختصری دادم و توجه به جانب او نکردم، چون میل سخن گفتن با کسی را نداشتم. قدری مرا همراهی کرد ولی من همچنان افسرده بودم. ایشان به لهجه اهل جبل عامل فرمود: سید محمدا! چه مطلبی داری که امروز سی و هشت روز است که قبل از طلوع آفتاب بیرون می‌آیی و تا فلان مکان از دریا می‌روی و عریضه‌ای در آب می‌اندازی؟ گمان می‌کنی که امامت از حاجت تو مطلع نیست؟

سید محمّد گفت من تعجب کردم، زیرا احدی از این عمل من خبر نداشت. مخصوصاً این مقدار از ایام. کسی هم از اهل جبل عامل در اینجا نیست که من او را نشناسم، خصوصاً با چفیه و عقال که در جبل عامل مرسوم نیست. احتمال دادم به فیض عظیم تشرف به حضور امام عصر علیه السلام نایل شده‌ام. در جبل عامل شنیده بودم که دست مبارک آن حضرت نرم است و هیچ دستی چنان نیست. با خود گفتم مصافحه می‌کنم، اگر نرمی دست ایشان را احساس نمودم به لوازم تشرف به حضور مبارک عمل نمایم؛ به همان حالت دو دست خود را پیش بردم. آن جناب نیز دو دست مبارک پیش آورد. مصافحه کردم، نرمی و لطافت زیادی یافتیم. یقین کردم به حصول نعمت عظمی و موهبت کبری نائل شده‌ام، روی خود را گردانیدم و خواستم دست مبارکش را ببوسم ولی کسی را ندیدم!

معاشران گره از زلف یار باز کنید

ز بحر اخذ عطا دست خود دراز کنید

حضور مجلس انس است و دوستان جمعند

دعای ندبه بخوانید و گریه ساز کنید

سروش غیب برآید ز آسمان ناگاه

که گوش هوش به پیغام اهل راز کنید

هر آنکسی که در این حلقه نیست زنده به عشق  
برای رانیدن او درب خانه باز کنید  
ز بعد عسر بود سر در کلام اله  
گر اعتماد بر الطاف کارساز کنید  
مهمین سفارش ارباب وحی جز این نیست  
که از معاشر ناجنس احتراز کنید  
آن بزرگوار دادرس بی کسان و درماندگان است. افراد زیادی از شیعیان و حتی گاهی  
مخالقان در شدت درماندگی شاهد عنایت و لطف و کرم آن بزرگوار بوده‌اند.

### نجات از شر جن‌ها

سید علی تبریزی نقل می‌کند در اوقاتی که در پرکنه هندوستان بودم روزی در منزل  
نشسته بودم که زنی جوان در نهایت جمال و در لاغری به مثابه خلال، وارد حجره‌ی  
من شد بدون مقدمه چادر خود را عقب زد و صورت خود را به من نشان داد. گفت:  
علت لاغری من این است که یکی از جنیان مرا اذیت می‌کند و مرا به این حال  
رسانده است و من برای رهایی از این موضوع به شما متوسل شده‌ام، تا چاره‌ای  
بیندیشید. سید می‌فرمایند؛ من به او آیه‌الکرسی را آموختم و دستور دادم که هر وقت  
آن جنّی در نزد تو نمایان شد، آیه‌الکرسی را قرائت کن که بدین وسیله از تو گریزان  
می‌شود. بعد از چند روزی آن زن آمد و اظهار تشکر کرد و گفت: به برکت خواندن  
آیه‌ی مبارکه هر وقت آن جنّی نمایان می‌شود، او را از خود دور می‌نمایم. سید  
می‌گوید: چون مدتی از این قضیه گذشت، روزی دیدم چیز سیاهی مانند قورباکه به  
سقف اتاق مسکونی من چسبیده و و اندک اندک پایین می‌آید و بزرگ می‌شود تا  
آنکه به سطح اتاق رسید. دیدم هیكلی عجیب و هیولایی دارد، که از دیدنش وحشت  
کردم. پس او با تندی به من گفت تو به واسطه‌ی تعلیم آیه‌الکرسی، محبوبه‌ام را از

من جدا کردی و بالاخره تو را خواهم کشت. سید می گوید من شروع به قرائت آیه الکرسی نمودم. پس آن هیکل عجیب کوچک شد و ناپدید گردید و چندین مرتبه به همین کیفیت به سراغ من آمد و قصد قتل من می نمود و من به قرائت آیه الکرسی از شر او نجات می یافتم تا آنکه روزی برای تفریح از شهر بیرون رفتم. در نزدیکی شهر جنگلی بود، چون به نزدیکی آن جنگل رسیدم، ناگاه ازدهایی عظیم الجثه از میان درختان بیرون آمده و فریاد زد من همان جنی هستم و الآن تو را هلاک می کنم. ببینم کیست آنکه تو را از چنگ من خلاصی بخشد. چون این کلام را از او شنیدم سریعاً متوسل به فریادرس بیچارگان و نجات دهندهی درماندگان، حضرت صاحب العصر و الزمان شده و به او گفتم حضرت حجّت علیه السلام مرا نجات خواهد داد. تا این حرف را گفتم، جوان سیدی که عمامه‌ی سبز بر سر و طبری در دست داشت در مقابل خود دیدم. پس آن آقا طبر را به من داده و فرمود این ازدها را بکش. من عرض کردم، از خوف او در اعضایم رمقی نیست. چگونه بتوانم او را بکشم. پس خود آنجناب نزدیک رفت و او را کشت و فرمود: از شر او خلاص شدی.

از ایشان سؤال کردم که شما که باشید؟ ف رمود: تو که را خواندی و به که متوسل شدی. عرض کردم: به امام عصر علیه السلام متوسل شدم. فرمود: منم حجّت وقت و امام عصر و از نظرم غایب شد. پس بر این نعمت عظیم خدا را شکر می نمایم.<sup>۱</sup>

جز تو کسی مهدیا پناه نداریم	غیر تو امروز دادخواه نداریم
نالہ مدام است در فراغ تو عجل	جز به سر کوی تو پناه نداریم
راه خطرناک و راه زنان همه در راه	صبح فرج و امصیبته نداریم
شمس وجودت زپرده چون متجلی	گشت شها، حاجتی به ماہ نداریم
گر نه شفاعت کنی شفیع نداریم	ور نه تو شاهد شها، گواه نداریم



## هتی دزدها

حسن بن محمد گوید: روزی در راه حمالیه از توابع کوفه به شخصی به نام عمار برخوردیم. ضمن صحبت در باره امام زمان علیه السلام گفتگو کردیم. عمار گفت: می‌خواهم داستان عجیبی را برایت نقل کنم:

روزی کاروانی از قبیله طی برای خرید غله به کوفه آمد. من به شخصی گفتم: ترازو را از خانه علوی بیاور. آن مرد بدوی گفت: در میان شما علوی هم وجود دارد؟ گفتم: سبحان الله! بیشتر مردم سادات هستند. بدوی گفت: بخدا قسم علوی و سید آن بود که من او را در یکی از نقاط از دست دادم. پرسیدم موضوع چیست؟

گفت: حدود سیصد نفر از جایی گریخته بودیم و سه روز در بیان بدون نان و آب بسر بردیم. سرانجام گرسنگی سخت بما فشار آورد. یکی از ما پیشنهاد داد که به نام اسبهای خود قرعه بزنیم و به هر کدام اصابت کرد آن را برای رفع گرسنگی بکشیم. همه این پیشنهاد را قبول کردیم. چون قرعه انداختیم به اسب من اصابت نمود. گفتم: قرعه اشتباه بود؛ این بار قبول ندارم. بنا گذاشتیم بار دیگر قرعه بیندازیم. بار دوم هم به اسب من اصابت کرد. باز من نپذیرفتم و گفتم: باید برای سومین بار قرعه بیندازیم. بار سوم نیز قرعه به اسب من اصابت نمود. اسب من مساوی هزار دینار ارزش داشت و آن را از پسرم بیشتر دوست داشتم. وقتی دیدم باید او را بکشیم، گفتم: اجازه دهید که سواری مفصلی از آن بگیرم، زیرا تا کنون بیابانی به این همواری برای اسب سواری نیافته‌ام. آنگاه سوار شدم و تا حدود تل دوری که یک فرسخ از ما دور بود دواندم. چون به دامنه تل رسیدم دیدم زنی هیزم می‌چیند.

پرسیدم: تو کیستی و کسانت کیستند؟ گفت: من کنیز یک مرد علوی هستم که در این بیابان است. سپس از جلو من گذشت. من عبای خود را بر سر نیزه کرده و

آمدم نزد رفقایم و گفتم: مردمی در نزدیکی شما سکونت دارند. پس همگی حرکت کردیم و به آن سمت آمدیم. دیدیم چادری در وسط بیابان بر سر پاست و مرد خوش سیمائی که از همه زیباتر و موی سرش آویزان بود، در حالی که می‌خندید، بیرون آمد که به ما خوش آمد گوید. من به او گفتم: ای آبروی عرب! آب به ما برسان. او کنیزش را صدا زد و گفت: آب بیاور. کنیز دو ظرف آب آورد و به او داد. او نخست قدری از آن را نوشید و بعد دستی در آن برد و بما داد و ما هم آشامیدیم. یکی می‌نوشید و به دیگری می‌داد، تا نفر آخر. وقتی ظرفها را پیش ما برگردانیدند، دیدیم اصلا آب آن کم نشده است. وقتی سیر آب شدیم باز به آن مرد گفتم: ای آبروی عرب! ما گرسنه‌ایم. این بار خودش به چادر برگشت و طبق کوچکی که غذا در آن بود به دست گرفته بیرون آمد و دست در آن گذاشت و گفت: ده نفر ده نفر بیائید و تناول کنید. ما همه از آن غذا خوردیم. به خدا قسم آن غذا نه تغییر کرد و نه کم شد. بعد به او گفتم: می‌خواهیم از فلان راه برویم. او راه را به ما نشان داد و ما به راه افتادیم. وقتی از او دور شدیم، یکی از ما گفت: شما از منزل خود برای تأمین معیشت خارج شده‌اید، با اینکه روزی بدست شما آمد ولی آن را از دست دادید. (یعنی برگردیم و اثاث آن مرد را غارت کنیم!) یکی از ما او را از این عمل برحذر داشت و دیگری گفت: برویم و غارت کنیم. سرانجام همه بنا گذاشتیم که او را غارت کنیم. بنابراین برگشتیم. چون او دید که ما برمی‌گردیم، کمر بند خود را محکم بست و شمشیری برداشت و حمایل کرد و نیزه خود را بدست گرفت و سوار اسب اشهب شد و جلو آمد و گفت: نفس زشتکار شما عمل زشتی برای شما باقی نگذارد. گفتیم: اتفاقاً چنین قصدی داریم. سپس حرفهای درشتی به وی گفتم. او طوری خشمگین شد که از خشم و صدای او همه به وحشت افتادیم و از پیش رویش گریختیم. آنگاه روی زمین خطی کشید و گفت: به جدم پیغمبر قسم که اگر یک نفر از شما از این خط بگذرد، گردنش را می‌زنم. پس از آن با رسوائی برگشتیم. به خدا قسم: علوی حقیقی

او بود نه امثال اینان که در کوفه هستند. این بود آنچه ما از کتاب «السلطان المفرج عن اهل الایمان» در اینجا نقل نمودیم.

امام زمان علیه السلام جویندگان حقیقت را به سرمنزل رستگاری راهنماست. او حجت خدا و هادی امت است. در طول تاریخ ظلمانی غیبت نور هدایت آن بزرگوار راهنمای افراد زیادی از علما و عوام بوده است و همانگونه که فرموده‌اند مانند خورشید پشت ابر نور هدایت خود را تابانده است و گاهی به مقتضای صلاح خویش چهره بر جویندگان آشکار کرده و چشم ایشان را روشن نموده است. اکنون به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم:

### مضور در جمع مخالفین

آخوند ملا ابوالقاسم قندهاری می‌گوید در سال ۱۲۶۶ هجری در شهر قندهار خدمت ملا عبدالرحیم پسر مرحوم ملاحیب الله افغان کتاب فارسی هیئت و تجرید می‌خواندم. عصر جمعه به دیدن او رفتم. در پشت بام شبستان بیرونی او جمعیتی از علماء و قضات و خوانین افغان حضور داشتند، مانند ملا غلام محمد قاضی القضاة و سردار محمد علمخان پسر سردار رحمدلخان و پسران ملا حیب الله مرحوم و پسر قاضی القضاة و مفتی القضاة و جمعی دیگر از خوانین بودند. سخن در ذم و نکوهش مذهب شیعه بود تا به اینجا کشید که قاضی القضاة گفت که یکی از خرافات شیعه آن است که می‌گویند حضرت محمد مهدی (عج) پسر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در سامرا به تاریخ دویست و پنجاه و پنج هجری متولد شده و در ۲۶۰ در سرداب خانه‌ی خودش غایب شده و تا هنگام زنده است و نظام عالم بسته به وجود اوست.

همه‌ی اهل مجلس در سرزنش و ناسزا گفتن به عقاید شیعه همزبان گشتند، الا عالم مصری که گذشته‌ها بیشتر از همه کس نکوهش شیعه می‌کرد، در این موقع خاموش بود تا آن سخن قاضی القضاات به پایان رسید. گفت در فلان سال در جامع طولون در درس حدیث حاضر می‌شدم. فلان فقیه حدیث می‌گفت سخن به شمایل حضرت مهدی (عج) رسید. قال و قیل برخواست و آشوب به پا شد. یک دفعه مردم ساکت شدند زیرا که جوانی را به همان شمایل ایستاده دیدند و کسی قدرت نگاه کردن به او را نداشت.

چون سخن عالم مصری به اینجا رسید خاموش شد، دیدم اهل مجلس هم همه ساکت شدند و نظرها به زمین افتاد، عرق از جبین‌ها جاری شد از مشاهده‌ی این حالت حیرت کردم.

ناگاه جوانی را دیدم که رو به قبله در میان مجلس نشسته بود. به مجرد دیدنش حالم دگرگون شد و توانایی دیدن رخسار فرخ‌ش نماند. زبان گویا نداشتم و من هم مانند آنها شدم.

حدود ربع ساعت همه به این حالت بودیم، سپس آهسته آهسته به خود آمدیم هر کس زودتر به هوش می‌آمد برمی‌خاست و می‌رفت. همه‌ی آن مردم، بی تحیت و درود به لفظ سلام علیکم که رسم اهل آنجاست رفتند و بنده آن شب را تا صبح غرق شادی و اندوه بودم. شادی از برای آن که دیدارش نصیبم شد و اندوه به جهت آن که نتوانستم بار دیگر بر آن جمال مبارک نظر کنم.

فردای آن روز را برای درس رفتم. جناب ملا عبدالرحیم مرا خواست، دو به دو نشستیم. گفت: دیروز دیدی چه شد؟! حضرت قائم آل محمد علیه السلام تشریف آورد و چنان تصرفی به اهل مجلس نمود که قدرت سخن گفتن را از دست دادند.

من واقعه را انکار کردم به دو جهت، یکی از ترس، تقیه کردم، دیگر آن که یقین کنم که آنچه دیدم محض خیال نبود. گفتم: من کسی را ندیدم و از اهل مجلس چنین



حالتی که گفתי ندانستم. گفت: امر از آن روشن تر است که تو انکار کنی. بسیاری از مردم، دیشب و امروز به من نوشتند و برخی آمدند و گفتند.

روز بعد عطار باشی را دیدم. گفت: چشم ما از این کرامت روشن باد! سردار محمد علم خان هم در مذهب خود سست شده نزدیک است که او را شیعه کنم. بعد از چند روز دیگر از رهگذری به پسر قاضی القضاات برخورددم، گفت: پدرم تو را می‌خواهد. هر چه عذر آوردم که نروم، نپذیرفت. ناچار خدمت قاضی القضاات رسیدم در وقتی که جمعی از مفتی‌ها و آن عالم مصری و غیره در محضر او حاضر بودند. بعد از تحیت و درود، قاضی القضاات چگونگی آن مجلس را از من پرسید. گفتم: من چیزی ندیدم و ندانستم مگر خاموشی اهل مجلس و بدون تحیت متفرق شدن آنها را اهل مجلس. خدمت قاضی القضاات عرض کردند: این مرد دروغ نمی‌گوید. زیرا چگونه می‌شود که در یک مجلس و روز روشن همه‌ی حاضرین ببینند و این مرد نبیند. قاضی القضاات گفت: چون طالب علم است دروغ نمی‌گوید، شاید آن حضرت خود را به نظر منکرین جلوه گر ساخته باشد تا آن سبب رفع انکار شود و چون مردم فارسی زبان این بلد پدرانشان شیعه بودند و از عقاید شیعه همین اعتقاد به وجود امام عصر برای آنها باقی مانده لهذا ندیده است.

اهل مجلس به اختیار یا اجبار، سخن قاضی القضاات را تصدیق کرده و برخی تحسین نمودند.

### تشریف ابی سعید غانم هندی

ابی سعید غانم هندی گوید: من در شهر هند، معروف به کشمیر داخلی، بودم و اصحاب و شاگردانی داشتم که چهل تن کرسی‌نشینان دست راست پادشاه بودند. همه چهار کتاب مهم: تورات، انجیل، زبور و صحف ابراهیم را خوانده بودند. ما قاضیان

مردم بودیم و فقیه دینی آنان. در حلال و حرام برای مردم فتوی می دادیم و همه مردم رو به ما داشتند، از پادشاه و پائین تر. در میان ما رسول خدا ﷺ مورد گفتگو شد گفتم: این پیغمبری که در این کتب نامبرده شده، وضعیتش بر ما نهان است و باید از او بررسی کنیم و دنبال او برویم. آنها مرا برای تحقیق این موضوع انتخاب کردند. من با پول بسیار زیادی از شهر بیرون آمدم و ۱۲ ماه مسافرت کردم تا به کابل رسیدم و مردمی ترک سر راه بر من گرفتند و پولهای مرا بردند و چند زخم سخت برداشتم و به شهر کابل افتادم. پادشاه آنجا، چون بر کار من مطلع شد، مرا به شهر بلخ فرستاد و حاکم آن، در آن زمان داود بن عباس بن ابی اسود بود. گزارش من به او رسید و دانست که من به جستجوی پیغمبر، از هند آمده‌ام و فارسی یاد گرفتم و با فقهاء و دانشمندان دینی مباحثه کردم.

داود بن عباس مرا خواست و فقهاء را گرد آورد و با من بحث کردند. من به آنها اعلام کردم که از شهر خود در آمده‌ام و دنبال این پیغمبری می‌گردم که او را در کتب یافته‌ام. گفتند: او کیست و نامش چیست؟ گفتم: محمد ﷺ نام او است گفتند: او پیغمبر ما است که می‌جوئی. من از احکام او پرسیدم، به من اعلام کردند. به آنها گفتم: می‌دانم محمد ﷺ پیغمبر ما است، ولی نمی‌دانم که آیا همین شخص است که شما می‌گوئید یا دیگریست؟ محل او را به من بنمائید تا نزد او بروم و از نشانه‌ها و علائمی که برای او نزد من است باز پرسم، اگر همان کسی باشد که او را می‌جویم به او ایمان خواهم آورد. گفتند: خودش از دنیا رفته است. گفتم: وصی و خلیفه او کیست؟

گفتند: ابو بکر. گفتم این کنیه‌ی اوست؟ نامش را بگوئید.

گفتند: عبدالله بن عثمان و نسبت او را تا قریش برشمردند. گفتم: این مقصود من نیست. آن پیغمبری که می‌جویم، خلیفه‌اش برادر دینی و پسر عم نژادی اوست و شوهر دختر و پدر اولاد او می‌باشد. این پیغمبر، در روی زمین نژادی ندارد، جز از

فرزندان این مردی که جانشین او است. گوید: همه به من پریدند و گفتند: ایها الامیر، این مرد هنوز از شرک بیرون نشده که به کفر گرائیده، پس خونش حلال است. به آنها گفتم: ای مردم؛ من مردی هستم و به کیشی چسبیده‌ام و از آن جدا نشوم، تا بهتر از آن را بدانم. من وصف این مرد را در کتابهایی که خدا بر پیغمبرانش فرو فرستاده است دیده‌ام و از بلاد هند بیرون آمده‌ام و از مقامی که داشتم، دست برداشتم در جستجوی او و چون از وضع پیغمبر شما بازرسی کردم آنگونه که شما یاد کردید، آن پیغمبری نبود که در کتب الهیه توصیف شده است. از من دست بردارید. حاکم نزد مردی فرستاد به نام حسین بن اشکیب، او را خواست و گفت: تو با این مرد هندی مناظره کن. حسین به او گفت: أصلحک الله، فقهاء و دانشمندان، خدمت شما هستند و آنها داناتر و بیناترند به مناظره. در پاسخش گفت: چنانچه می‌گویم تو با او مناظره کن و با او تنها باش و به او مهرورزی کن. حسین ابن اشکیب پس از گفتگوی با او گفت: به راستی همان را که می‌جوئی همین پیغمبری است که اینها برایت وصف کرده‌اند، ولی حقیقت در باره‌ی جانشین او چنین نیست که اینان گفته‌اند. این پیغمبر، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است و وصی او هم علی بن ابی‌طالب بن عبدالمطلب است، علی علیه السلام شوهر فاطمه، دختر محمد صلی الله علیه و آله است و پدر حسن و حسین دو سبط محمد صلی الله علیه و آله.

غانم ابو سعید گوید: گفتم: الله اکبر، همین است که می‌جستم. سپس نزد داود بن عباس برگشتم و گفتم: ایها الامیر، آنچه را می‌جستم یافتم و من گواهم که لا إله إلا الله و گواهم که محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است. گوید: او هم به من نیکی کرد و صله داد و به حسین گفت: از او دلجوئی کن.

ابوسعید گوید: من نزد او می‌رفتم تا به او انس گرفتم و او هر چه را بدان نیازمند بودم، از نماز و روزه و واجبات به من فهمانید. به او گفتم: ما در کتب خود

می خوانیم که محمد ﷺ، پایان پیغمبران است و پس از او پیغمبری نیست و کار دین پس از وی با وصی او است و با وارث و جانشین پس از او و سپس به وصی پس از وصی و پیوسته امر خدا در نسل آنها جاری است تا دنیا به سر آید، وصی وصی محمد ﷺ کیست؟ گفت: حسن، پس از او حسین، دو پسر محمد ﷺ و سپس اوصیاء را شمرد تا رسید به صاحب الزمان علیه السلام و سپس بدانچه در باره امام قائم علیه السلام رخ داده بود، به من اطلاع داد و برای من مقصدی نبود جز جستجو از ناحیه امام قائم علیه السلام.

ابو سعید به قم آمد و تا سال ۲۶۴ با شیعیان بود سپس با آنها به بغداد رفت و رفیقی هم از اهل سند که همکیش او بود با وی همراه بود.

راوی گوید: غانم برایم باز گفت که: برخی اخلاق رفیق خود را زشت دانستم و او را ترک گفتم و به سوی عباسیه (دهی در نهر شاهی) سفر کردم. روزی برای نماز آماده می شدم و ایستاده بودم و در مقصدی که دنبالش آمده ام، اندیشه می کردم که به ناگاه شخصی ناشناس آمد و به من گفت: تو فلانی هستی؟ و نام هندی مرا برد گفتم: آری، او گفت: مولای خود را پاسخ گو. با او رفتم و پیوسته از راهی به راهی مرا برد تا به خانه و بستانی رسیدیم و به ناگاه دیدم آن حضرت نشسته و به زبان هندی به من فرمود: خوش آمدی ای فلان، فلان و فلان را در چه حالی گذاشتی؟ تا چهل کس همکاران مرا نامبرد و از هر کدام آنها احوال پرسید.

سپس آنچه را ما درباره آن گفتگو کرده بودیم به من گزارش داد و همه را به زبان هندی بیان فرمود. سپس فرمود:

خواستی با قُمّیها به حج بروی؟ گفتم: آری ای آقای من. فرمود: با آنها به حج مرو. امسال را برگرد و سال آینده به حج برو. سپس کیسه پولی که جلوش بود به من داد و فرمود: این را هزینه خود ساز و در بغداد نزد فلانی (نام او را برد) مرو و او را از چیزی مطلع مکن.



راوی گوید: غانم برگشت و به حج نرفت. بعد از آن قاصدها خبر آوردند که حاجیان در آن سال از عقبه برگشتند و به حج نرفتند و علت منع حضرت از رفتن حج معلوم شد. سپس به جانب خراسان رفت و سال دیگر به حج رفت و به خراسان برگشت و هدیه برای ما از خراسان فرستاد و مدتی در خراسان ماند تا آنکه به رحمت خدا واصل گردید!

### یاقوت سننی

عالم جلیل‌القدر، مرحوم شیخ عباس قمی (رحمة الله علیه)، در جلد دوم کتاب منتهی‌الآمال، به استناد از «نجم‌الثاقب» نقل می‌کنند که عالم متقی و فاضل، شیخ علی رشتی می‌گوید:

روزی بعد از زیارت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام جهت عزیمت به نجف، سوار کشتی شدم. عده‌ای که در آن کشتی بودند، با همدیگر شوخی و مزاح می‌کردند و همسفرشان را به خاطر مذهبش مسخره می‌کردند. کنجکاو شدم و دوست داشتم علت را بفهمم. بعد از این که از کشتی پیاده شدیم، از آن جوان پرسیدم: چرا دوستانت تو را مسخره می‌کردند. گفت: چون من به برکت حضرت حجّت صاحب‌الزمان علیه السلام شیعه شدم. این‌ها من را به تمسخر گرفته‌اند. چگونگی را پرسیدم. گفت:

اسم من یاقوت است و در کنار جسر (پل) حلّه روغن می‌فروختم. سالی جهت خرید روغن به روستاهای اطراف حلّه رفتم. بعد از خرید با عده‌ای از اهل حلّه برگشتم. به منظور استراحت، در یکی از منازل خوابیدم. وقتی بیدار شدم، کسی را ندیدم و همه رفته بودند. در آن صحرای بی‌آب و علف که حیوانات درنده‌ی زیادی هم داشت، تنها

شده بودم و نمى دانستم چه کنم. راه گم کرده و متحیر مانده بودم. از خطر حیوانات درنده و از تشنگى بسیار، ترس داشتم.

به خلفا و مشایخ ایشان استغاثه کردم و ایشان را در نزد خدا شفیع قرار دادم، ولی فرجى حاصل نشد.

از مادرم که شیعه بود، شنیده بودم که مى گفت: ما به امام زمان علیه السلام معتقدیم. او زنده است. کنیه اش ابوصالح است. گمشدگان را به راه مى رساند و درماندگان را فریادرسى مى کند و ضعیفان را کمک مى کند.

در آن گرفتارى با خدا عهد کردم که من به او استغاثه مى کنم، اگر مرا نجات داد به دین مادرم درمى آیم (و شیعه مى شوم).

او را صدا زدم و به او استغاثه نمودم. ناگاه کسى را دیدم که با من راه مى رود و عمامه ی سبزی بر سرش است. راه را به من نشان داد و امر فرمود که به دین مادرم در آیم! بعد از سخنانى، فرمود: به زودى به محلى مى رسى که مردم آن، همه شیعه هستند. گفتم: یا سیدی یا سیدی، تا آن روستا با من نمى آید؟ فرمود: نه؛ زیرا افراد زیادى در اطراف بلاد به من استغاثه نموده اند و باید ایشان را نجات دهم. سپس از نظرم غایب شد. پس از اندکى به آن محل رسیدم، در حالى که دوستان همسفرم، روز بعد به آن جا رسیدند.

وقتی به حله رسیدم، نزد فقیه کامل، سید مهدى قزوینى رضوان الله علیه، قصه را نقل کردم و اعتقادات مذهب شیعه را از ایشان آموختم. از او خواستم مرا عملی بیاموزد که به وسیله ی آن دوباره حضرت مهدى علیه السلام را ملاقات کنم. ایشان فرمود: چهل شب جمعه حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام را زیارت کن.

زیارت امام حسین علیه السلام را شروع کردم و شب های جمعه به کربلا مى رفتم. تا این که یک شب دیگر باقى ماند. روز پنجشنبه از حله به طرف کربلا حرکت کردم. وقتی به دروازه ی کربلا رسیدم، دیدم گماشتگان دولت با سخت گیری زیاد از مردم

مطالبه‌ی «تذکره» می‌کنند. من نه «تذکره» داشتم و نه پولی که بتوانم به میزان آن پرداخت کنم. متحیر شدم و چند دفعه خواستم مخفیانه از دروازه بگذرم، ولی می‌ستر نشد. در حالت ناامیدی صاحب خود امام زمان علیه السلام را دیدم که به شکل طلبه‌های ایرانی، عمامه‌ی سفیدی بر سر دارد و داخل شهر است. به ایشان استغاثه کردم. ایشان بیرون آمد و دست مرا گرفت و داخل شهر کربلا نمود و کسی هم مرا ندید. وقتی وارد شهر شدم دیگر آن جناب را ندیدم و متحیر ماندم.<sup>۱</sup>

امام زمان علیه السلام آن بزرگواری است که خداوند بخاطر ایشان توبه شیعیان را می‌پذیرد. آن بزرگوار باب الله است. یعنی نزدیک شدن به خداوند تنها از طریق آن بزرگوار است، زیرا خداوند فرموده است:

وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا.

از درها به خانه‌ها وارد شوید.

### پیرمرد گنهگار

مرحوم ثقة الاسلام حاجی میرزا حسین نوری رضوان الله علیه در کتاب مستدرک الوسائل<sup>۲</sup> می‌نویسد:

پیرمردی فرتوت که تمام عمرش را در معصیت صرف کرده بود وارد مسجد الحرام شد. چون چشمش به حضرت صادق آل محمد علیهم السلام افتاد، بسیار خوشحال شد (ناگهان فروگریست) و خطاب به حضرت گفت: نَعْمَ الشَّفِيعُ إِلَى اللَّهِ لِلْمُذْنِبِينَ. یعنی: ای بزرگواری که امروز امام زمان ما و قطب دایره امکان هستی، ای

۱- منتهی الآمال، ۲، در حالات امام زمان علیه السلام.

۲- مستدرک الوسائل کتابی است که احادیثی را که مرحوم شیخ حرّ عاملی مؤلف وسائل الشیعه به آن‌ها دست نیافته‌اند، مرحوم محدث نوری آن را در این کتاب نوشته‌اند.

امامی که طاعت تو برجن و انس لازم است، خوب شفیعی هستی برای گنه کاران در نزد خداوند.

سپس پرده کعبه را به دست گرفت و گفت:

بِحَقِّ الْهَاشِمِيِّ الْأَبْطَحِيِّ	بِحَقِّ جَلَالِكَ يَا وَلِيَّ
بِحَقِّ وَصِيِّهِ الْبَطَلِ الْكَمِيِّ	بِحَقِّ الذُّكْرِ إِذْ يُوحَىٰ إِلَيْهِ
وَأُمَّهَمَا ابْنَةَ الْبِرِّ الزَّكِيِّ	بِحَقِّ الطَّاهِرَيْنِ ابْنِي عَلِيٍّ
عَلَىٰ مِنْهَاجِ جَدِّهِمُ النَّبِيِّ	بِحَقِّ أَيْمَّةٍ سَلَفُوا جَمِيعاً
غَفَرْتَ خَطِيئَةَ الْعَبْدِ الْمُسِيءِ	بِحَقِّ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ إِلَّآ

پیرمرد در این اشعار خدا را به عزت و جلالش و سپس به حق پنج تن آل عبا و بقیه‌ی ائمه‌ی هدی قسم داده است و سپس به حق قائم آل محمد علیه السلام که خداوند گناهان او را بیامرزد.

ناگهان بانگ هاتفی\* بلند شد و به او گفت: «یا شیخ کان ذنبك عظیماً...» یعنی: «ای پیرمرد؛ گناه تو عظیم بود، لکن خداوند به حرمت این بزرگ‌مردان (مخصوصاً حضرت مهدی علیه السلام و مادر بزرگوارش فاطمه زهرا سلام‌الله علیها) تو را بخشید. اگر از خداوند درخواست می‌کردی که گناه تمام گنهکاران را بیامرزد، می‌آمرزید، به جز کشندگان پیغمبران و ائمه اطهار علیهم السلام.»<sup>۱</sup>

این جریان (استغفار پیرمرد) به ما درس می‌دهد که در هیچ حالی و در هیچ زمانی و در هیچ مکانی فریب عوامل فریبنده را نخوریم، زیرا این کیمیای عظیم، یعنی ولایت علی علیه السلام کمیاب، بلکه نایاب است و نصیب هر کس نمی‌شود. ولایت کیمیای احمری است که کمتر کسی می‌تواند آن را به دست آورد و اگر کسی هم آن را به

\* - هاتف: نداکننده.

دست آورد، باید سعی کند که شیادها آن را نربایند. چون اگر ولایت را ربودند، دست انسان خالی می‌شود و هیچ عملی به حال او فایده ندارد. اما اگر انسان، صاحب ولایت باشد و گناهای مرتکب شود، می‌تواند توبه کند و خود را از گناه برهاند.

اکنون وظیفه ماست که با قلب سوزان و دل شکسته به سوی امام مهربان خود روی آوریم و آن بزرگوار را واسطه قرار دهیم که خداوند از گناهان ما درگذرد، همانگونه که خداوند آن پیرمرد را بخشید.

ولایت و محبت امام زمان علیه السلام نعمت عظیمی است که نصیب ما شده است. مرحوم محدث قمی در تحفة الاحباب می‌نویسد: شخصی از مسلمانان خدمت حضرت صادق آل محمد علیهم السلام رسید و عرض کرد: یابن رسول الله؛ وضع ما شیعیان نابسامان است و به شکایت کردن از اوضاع و احوال اقتصادی پرداخت. (مثل زمان ما که مردم ورد و ذکرشان مادیات است و نوع مردم می‌گویند مشکل مالی داریم و سخت از اوضاع و احوال دنیا هراسانند).

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: در نزد تو یک سرمایه‌ای وجود دارد که در نزد آنها وجود ندارد. آیا حاضری تمام دنیا پر از طلای احمر باشد و آنها را تقدیم تو کنند و تو دست از ولایت ما برداری؟

گفت: یابن رسول الله، اصلاً دست از ولایت شما بر نمی‌دارم (مال دنیا تمام شدنی است و بهشت جاویدان را که به خاطر ولایت شما داخل آن می‌شویم نمی‌شود با آن مقایسه کرد).

مؤمنین اگر چند صباحی در دنیا به سختی زندگی کنند، باید بدانند که در آخرت اجر و مزد آنها بهشت است.

امام زمان علیه السلام شیعیان را دوست دارند تا آنجا که اگر به یکی از شیعیان ستمی شود در حق امام زمان علیه السلام ستم شده است.



### چرا شماها ما را سبک می‌شمارید؟

ابی هارون گوید خدمت امام صادق علیه السلام بودم که به چند تن فرمود: چرا شماها ما را سبک می‌شمارید؟

گوید: مردی خراسانی برخاست و گفت: به خدا پناه بریم از اینکه به تو یا چیزی از دستورات تو بی‌اعتنا باشیم و آن را سبک شماریم. فرمود: تو، خود یکی از کسانی هستی که مرا سبک شمردی. گفت: من بخدا پناه برم از اینکه شما را سبک شمارم. فرمود: وای بر تو! نشنیدی فلانی وقتی ما نزدیک جحفه بودیم (منزلی میان مکه و مدینه است آن جا که راه شام از راه مدینه جدا شود) به تو می‌گفت: مرا به مسافت یک میل (کمتر از یک فرسخ) سوار کن که به خدا قسم وامانده‌ام؟ به خدا سوگند تو سر بلند نکردی و به او پاسخی ندادی و او را سبک شمردی. هر کس به یک مؤمن استخفاف کند و او را سبک شمارد، ما را سبک شمرده است و احترام خدای عز و جل را ضایع کرده است.<sup>۱</sup>

### عمل لازم است، چله لازم نیست!

دانشمندی برای تشریف به خدمت حضرت مهدی علیه السلام به مسجد سهله پناهنده شد و ختم چهل روزه ی خود را آغاز کرد. در عالم خلسه به او گفته شد: محبوب تو در فلان شهر است، بشتاب به جانب آن شهر. آن دانشمند روانه‌ی آن شهر شد و سرانجام محبوب خود را جلو مغازه قفل سازی پیدا کرد که نشسته و مجلس انسی فراهم ساخته بود.

۱- روضه کافی، ترجمه کمره‌ای، ۱ / ۲۰۲؛ احادیثی در باره شیعه و مخالفان، ۲۰۱.

۴۰.....بابی صاحب نیستیم

در همان حال پیرزنی - که قفلی برای فروش در دست داشت - از راه رسید و قفل خود را برای فروش عرضه داشت و گفت: این قفل را به سه شاهی می‌فروشم، زیرا هر جا برده‌ام بیشتر نمی‌خرند.

قفل ساز گفت: مادر این قفل هشت شاهی ارزش دارد و من یک شاهی استفاده کنم کافی است. پس هفت شاهی به او داد و قفل را خرید.  
حضرت مهدی علیه السلام فرمود: عمل لازم است چله لازم نیست.

## صفات امام زمان علیه السلام

حال که اشاره‌ای بسیار مختصر به الطاف بی‌نهایت امام زمان علیه السلام شد، لازم است هرچند به صورت مختصر، با صفات آن امام علیه السلام آشنا شویم و بدانیم که امام اگرچه از نظر ظاهر بشر است، اما دارای صفاتی است که در انسان‌های دیگر نیست و آن صفات را خداوند به او عطا کرده است. شناخت صفات و ویژگی‌های امام علیه السلام به دلیل عقلی و نقلی لازم می‌باشد.

اما دلیل عقلی: چون امام علیه السلام کسی است که اطاعتش واجب می‌باشد و هر کس که اطاعتش واجب است، باید صفاتش را شناخت تا با شخص دیگری که مقام او را به دورغ و ستم مدعی گردد اشتباه نشود. بنابراین شناخت صفات امام علیه السلام واجب است و این بر هیچ صاحب عقلی پوشیده نیست.

اما دلیل نقلی: شیخ صدوق از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت آورده که فرمود:

هر کس در چهار چیز شک کند به تمام آنچه خدای تبارک و تعالی نازل فرموده کفر ورزیده است. یکی از آنها شناختن امام در هر زمان و شناخت صفات او می‌باشد!

امام صادق علیه السلام فرمود:

امام خودت را بشناس که البته اگر او را شناختی بر تو زیان نرزد که این امر پیش بیفتد یا به تاخیر افتد.

چون ما به دیدار مولا و امام زمانمان مشرف نشده‌ایم، از نظر ظاهر آن بزرگوار را نمی‌شناسیم. بنابراین اگر کسی در این زمان ادعا کند که من صاحب الزمان هستم، راست و دروغش را جز به دو امر نمی‌توان فهمید: یکی آشکار شدن معجزه به دست او و دیگر ظاهر شدن نشانه‌هایی که ائمه‌ی اطهار علیهم السلام، برای امام قائمی که در انتظارش هستیم بیان کرده‌اند. پس هرگاه فرد مؤمن آن نشانه‌ها را شناخت و از آن مکاری که مخصوص آن حضرت است آگاه گردید، به هر صدایی گوش نخواهد داد و بین راستگو و دروغگو فرق خواهد گذاشت.

بنابراین لازم است که صفات امام و حقیقت او را از اخبار و احادیث بشناسیم. تا شخصیت واقعی حضرت مهدی علیه السلام را که امام زمان ماست بر ما روشن گردد. امام رضا علیه السلام فرمودند:

از برای امام‌علی‌ماتمی است: از آن جمله آنکه امام باید داناترین مردم و بهترین مردم در حکم کردن و با کفایت‌ترین مردم و بردبارترین مردم و شجاعت‌ترین مردم و سخی‌ترین مردم و عابدترین مردم باشد و باید ختنه شده متولد شود و از کثافات پاک و منزه باشد و ببیند از عقب سر چنان که از پیش روی بیند و او را سایه نباشد و هر گاه از شکم مادر بزمین آید بر دو کف دست به زمین آید، در حالتی که آواز او بشهادتین بلند باشد و محتلم نشود و چشم او در خواب باشد، اما قلب او باید بیدار باشد و فرشته با او سخن گوید و زره رسول خدا بر قامت او موزون باشد و بول و غایط او را کسی نبیند زیرا که زمین از جانب رب العالمین مأمور است که هر چه از او بیرون آید بلع کند و باید خوشبوتر از بوی مشک باشد و اولی باشد به مردم از خود ایشان و مهربانتر باشد

به مردم از پدران و مادران ایشان و تواضع او از همه مردم بیشتر باشد و امر خدا را بیشتر از مردم و زودتر از ایشان امتثال کند و خود را از نهی او زودتر باز دارد، یعنی اهتمام او در این دو مرحله زیاده‌تر باشد و دعای او مستجاب باشد به نوعی که اگر بر سنگ خارا نفرین کند دو نیمه شود و سلاح رسول خدا ﷺ در نزد او باشد و شمشیر او ذو الفقار باشد صحیفه‌ای که اسماء شیعیان او تا روز قیامت ثبت است در نزد او باشد و در نزد او صحیفه‌ای باشد که نامهای دشمنان او تا روز قیامت ثبت است و جامعه در نزد او باشد و آن صحیفه‌ای است که طول او هفتاد ذراع است و جمیع آنچه فرزندان آدم به آن احتیاج دارند، در آن ثبت است و جفر اکبر و جفر اصغر در نزد او باشد که پوست یکی از بز است و یکی از میش و جمیع علوم در جفر اکبر و جفر اصغر است حتی دیه خراشیدن پوست بدن انسان و نصف پوست و ثلث پوست و مصحف فاطمه (علیها السلام) در نزد او باشد<sup>۱</sup>.

لازم است بعضی از فرازهای حدیث شریف مورد تحلیل واقع شود:

امام باید اعلم مردم باشد یعنی از همه‌ی مردم دنیا علمش بیشتر باشد. همه‌ی علوم ۷۳ حرف است (یعنی اسم اعظم پروردگار). از این هفتاد و سه حرف در نزد آدم صلی الله علیه و آله ۲۵ حرف بود و در نزد حضرت نوح علیه السلام ۱۵ حرف و در نزد حضرت موسی علیه السلام ۴ حرف و در نزد حضرت عیسی علیه السلام ۲ حرف و در نزد وزیر حضرت سلیمان آصف بن برخیا هم یک حرف بود، که بواسطه‌ی همان یک حرف توانست تخت بلقیس را در یک چشم بهم‌زدن، از صنعا به بیت المقدس که حدود ۳۰۰۰

۱- من لایحضره الفقیه، ۴/ ۴۱۸؛ بحار الأنوار، ۲۵/ ۱۱۶؛ الاحتجاج، ۲/ ۴۳۶؛ الخصال، ۲/ ۵۲۷؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ۱/ ۲۱۲؛

کشف الغمّة، ۲/ ۲۹۰؛ معانی الأخبار، ۱۰۲؛ المناقب، ۱/ ۲۵۳.



کیلومتر است نزد حضرت سلیمان علیه السلام حاضر کند<sup>۱</sup> و اما در نزد خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله ۷۲ حرف است و یک حرف دیگر آن نزد خدای متعال ذخیره است و احدی بر آن آگاه نیست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله همه ی آن علوم را به وصی و جانشین خود، امیرالمومنین علی علیه السلام تفویض کرد و آن حضرت به امام بعد از خود امام حسن مجتبی علیه السلام همچنین هر امامی به امام بعد از خود، تا اینکه هم اکنون آن علوم نزد آخرین امام حضرت حجة بن الحسن العسکری ارواحنا فداه موجود است<sup>۲</sup>.

پس در هیچ زمانی هیچ کس نمی تواند ادعا کند که من علم تازه ای آورده ام. امام صادق علیه السلام فرمود:

عَجِبًا لِلنَّاسِ أَنَّهُمْ أَخَذُوا عِلْمَهُمْ كُلَّهُ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَعَمِلُوا بِهِ وَ اهْتَدَوْا وَ يَرُونَ أَنَّ أَهْلَ بَيْتِهِ لَمْ يَأْخُذُوا عِلْمَهُ وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ ذُرِّيَّتُهُ. فِي مَنَازِلِنَا نَزَلَ الْوَحْيُ وَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ الْعِلْمُ إِلَيْهِمْ أَفَيْرُونَ أَنَّهُمْ عَلِمُوا وَ اهْتَدَوْا وَ جَهَلْنَا نَحْنُ وَ ضَلَلْنَا إِنَّ هَذَا لَمُحَالٌ<sup>۳</sup>

تعجب است از مردم که گمان می کنند تمامی علوم خود را از رسول خدا گرفته اند، پس به آن عمل می کنند و (به زعم خودشان) هدایت می شوند و ما اهل بیت از علم رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی نگرفته ایم؟! در حالی که ما، اهل بیت و ذریه ی او هستیم. در منازل ما وحی نازل شده است و از نزد ما علم به سوی مردم خارج می شود. پس آنها گمان می کنند که

۱- نخل، ۴۰.

۲- الکافی، ۱/ ۲۳۰؛ بحار الأنوار، ۴/ ۲۱۰؛ بحار الأنوار، ۱۱/ ۶۸؛ بحار الأنوار، ۱۴/ ۱۱۳؛ بحار الأنوار، ۲۷/ ۲۵؛ بصائر الدرجات،

۲۰۸؛ قصص الأنبياء للجزائری، ۸؛ قصص الأنبياء للجزائری، ۳۷۶؛ كشف الغمة، ۲/ ۱۹۱؛ المصباح للكفعمی، ۳۱۲.

۳- الکافی، ۱/ ۳۹۸؛ بحار الأنوار، ۲/ ۱۷۹؛ بحار الأنوار، ۲۶/ ۱۵۸؛ الأمالی للمفید، ۱۲۲؛ بصائر الدرجات، ۱۲.

دانسته‌اند و هدایت شده‌اند و ما ندانسته‌ایم و گمراه شده‌ایم. حقیقتاً این امر محالی است.

بنابراین خلائق ملزمند که علم را از مأخذش فراگیرند. مأخذ، قلب نورانی امام علیه السلام است که عرش پروردگار و منبع نور است و علم را باید از آن جا فرا گرفت. قرآن می‌فرماید:

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ<sup>۱</sup>

انسان باید به طعام خود نگاه کند.

از امام باقر علیه السلام سؤال شد که آن چه طعامی است؟ امام علیه السلام فرمودند:

عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ<sup>۲</sup>

علمی که آن را فرا می‌گیرد ببیند از چه کسی فرا می‌گیرد.

یعنی علم را باید از کسی فرا بگیرد که منشا علم است. و آن مأخذ ائمه اطهارند چرا که خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ<sup>۳</sup>

از اهل ذکر بپرسید، اگر نمی‌دانید.

امام صادق علیه السلام به سلمة بن كهیل و حكَم بن عتیبه فرمودند:

شَرْقًا وَ غَرْبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.<sup>۴</sup>

اگر به شرق و غرب عالم هم بروید، علم صحیحی را نخواهید یافت مگر آنچه از نزد ما اهل بیت خارج شود.

۱- عبس، ۲۴.

۲- الکافی، ۱/ ۴۹؛ وسائل الشیعة، ۲۷/ ۶۵؛ مستدرک الوسائل، ۱۷/ ۳۱۳؛ بحار الأنوار، ۲/ ۹۶؛ الاختصاص، ۴؛ المحاسن، ۱/ ۲۲۰.

۳- انبیاء، ۷.

۴- الکافی، ۱/ ۳۹۹؛ الکافی، ۱/ ۳۹۹؛ وسائل الشیعة، ۲۱/ ۴۷۷؛ وسائل الشیعة، ۲۷/ ۴۳؛ وسائل الشیعة، ۲۷/ ۶۹؛ مستدرک

الوسائل، ۱۷/ ۲۷۴؛ بحار الأنوار، ۲/ ۹۲؛ بحار الأنوار، ۴۶/ ۳۳۵؛ بصائر الدرجات، ۱۰.

صفت دیگر امام علیه السلام این است که امام علیه السلام احکم الناس است یعنی در مقام حکم کردن و فتوا دادن نظر او از نظر تمام خلائق صحیح تر است. هیچ کس نمی تواند نظریه خود را بر نظریه ی امام علیه السلام ترجیح دهد. قضاوت های محیر العقول حضرت علی علیه السلام در تاریخ مشهور است. امام زمان علیه السلام مانند اجداد طاهرینش احکم الناس است. علاوه بر اینکه آن بزرگوار در قضاوت خود نیاز به بیّنه ندارد و قضاوت ایشان همچون قضاوت حضرت داوود علی نبینا و آله و علیه السلام است. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ:

إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام حَكَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِحُكْمِ دَاوُدَ لَمْ يَحْتَاجْ إِلَى بَيِّنَةٍ يُلْهِمُهُ اللَّهُ تَعَالَى فَيَحْكُمُ بِعِلْمِهِ وَيُخْبِرُ كُلَّ قَوْمٍ بِمَا اسْتَبْطَنُوهُ وَيَعْرِفُ وَلِيَّهُ مِنْ عَدُوِّهِ بِالتَّوَسُّمِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ وَإِنَّهَا لِبِسْبِيلٍ مُّقِيمٍ

چون قائم آل محمد علیهم السلام قیام کند به حکم داود میان مردم حکم کند و نیازمند به گواه نباشد، خدای تعالی به او الهام فرماید و او از روی علم خود، داوری کند، و هر کس را بدان چه در دل خود پنهان کرده، آگاهی دهد و دوست خود را از دشمن به فراست و هوشمندی بشناسد. خدای سبحان فرماید: «همانا در آن است نشانه های برای هوشمندان و همانا آن به راهی است پایدار و استوار».

امام علیه السلام آن بزرگوار است که تقوا و پرهیزکاریش از تمام موجودات بیشتر است و این مسأله احتیاج به توجیه ندارد. چون تمام فرقه های اسلام و غیر اسلام اقرار کرده اند که علی علیه السلام تمام کارهایش برای خدا بود. هر کدام از ائمه علیهم صلوات الله در زمان خودشان پرهیزکارترین مردم بوده اند. به عنوان نمونه اشاره ای می کنیم به مختصری از حالات امام سجاد علیه السلام:

شیخ صدوق در کتاب خصال از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: پدرم حضرت علی بن الحسین علیه السلام در هر شبانه روزی هزار رکعت نماز می گزارد، چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام نیز چنین بود و از برای پدرم پانصد درخت خرما بود، در نزد هر درختی دو رکعت نماز می گذارد و هنگامی که به نماز می ایستاد، رنگ مبارکش متغیر می گشت و حالش نزد خداوند جلیل مانند بندگان ذلیل بود و اعضای شریفش از خوف خدا می لرزید و نمازش نماز مودع بود یعنی مانند آنکه می داند این نماز آخر او است و بعد از آن دیگر برایش نماز ممکن نخواهد بود.

روزی در نماز ایستاده بود که ردا از یک طرف دوش مبارکش ساقط شد. حضرت اعتنا نکرد و آن را درست نفرمود تا نمازش تمام شد. یکی از اصحاب آن حضرت از سبب بی التفاتی به ردا پرسید، فرمود: وای بر تو! آیا می دانی نزد چه کسی ایستاده بودم و با که تکلم می کردم؟ همانا قبول نمی شود از نماز بنده مگر آنچه که دل او با او همراه باشد و به جای دیگر نپردازد، آن مرد عرض کرد: پس ما هلاک شدیم، یعنی بخاطر این نمازهای بی حضور قلب که به جا می آوریم. فرمود: نه چنین است حق تعالی نقصان آن را به نمازهای نافله تدارک خواهد فرمود.

آن حضرت در شبهای تار انبانی بر دوش می کشید که در آن کیسه های دینار و درهم بود و به خانه های فقرا می برد و بسا بود که طعام یا هیزم بر دوش بر می داشت و به خانه های محتاجین می برد و آنها نمی دانستند که پرستارشان کیست. زمانی که آن حضرت از دنیا رحلت فرمود و آن عطایا و احسانها از ایشان مفقود شد، دانستند که آن شخص حضرت امام زین العابدین علیه السلام بوده است و هنگامی که جسد نازنینش را برای غسل برهنه کردند و بر مغسل نهادند بر پشت مبارکش از آن انبانه های طعام که بر دوش کشیده بود، اثرها دیدند که مانند زانوی شتر پینه بسته بود. روزی آن حضرت از خانه بیرون رفت. سائلی به ردای آن حضرت که از خز بود چسبید، و از

دوش آن حضرت برداشته شد. آن بزرگوار اعتنا به آن نکرد و از او درگذشت و عبور فرمود. آن حضرت جامه خز برای زمستان خود می‌خرید. چون تابستان می‌شد، آن را می‌فروخت و بهای آن را تصدق می‌فرمود.

روز عرفه‌ای بود که آن جناب به جمعی از مردم که سؤال می‌کردند، فرمود: وای بر شما! در مثل چنین روزی از غیر خدا سؤال می‌کنید در حالی که رحمت واسعه الهی در امروز به مرتبه‌ای بر مردم نازل است که اگر از خدا سعادت اطفالی که در شکم مادران می‌باشند، درخواست کنند، امید است که اجابت شود.

از اخلاق شریفه آن حضرت بود که با مادر خود طعام میل نمی‌فرمود. به آن حضرت عرض کردند: شما از تمام مردم در برّ به والدین و صله رحم سبقت فرموده‌اید. چرا با مادر خود طعام میل نمی‌فرمایید؟ فرمود: خوشم نمی‌آید که دستم پیشی گیرد بر آن لقمه که مادرم به آن توجه کرده و آن را برای خود اراده کرده است!

روزی شخصی به آن جناب عرض کرد که یابن رسول الله؛ من شما را به جهت خدا دوست می‌دارم. آن حضرت فرمود: خداوند! من پناه می‌برم به تو از آنکه مردم مرا به جهت تو دوست داشته باشند و تو مرا دشمن داشته باشی!

آن حضرت شتری داشت که بیست حج بر آن گذاشته بود و یک تازیانه بر آن نرده بود. هنگامی که آن شتر مرد به امر آن حضرت او را در خاک پنهان کردند، تا درندگان جثّه او را نخورند.

روزی از یکی از کنیزان آن جناب پرسیدند که از حال آقای خود برای ما نقل کن. گفت: مختصر بگویم یا طولانی؟ گفتند: مختصر بگو. گفت: هیچ گاه روز طعام از برای او حاضر نکردم، برای آنکه روزه بود و هیچ شبی برای او رختخواب پهن نکردم، از جهت آنکه برای خدا شب زنده‌دار بود.



روزی آن حضرت به جماعتی گذشتند که به غیبت آن حضرت مشغول بودند. آن حضرت در نزد ایشان ایستاد و فرمود: اگر در مورد این عیبها که برای من ذکر می کنید راست می گویند، خدا مرا بیمارزد و اگر دروغ می گویند خدا شما را بیمارزد. هر گاه طالب علمی به خدمت آن حضرت می آمد و می فرمود: مَرَحَبًا بِوَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. آنگاه می فرمود: به درستی که طالب علم وقتی که از منزل خویش بیرون می رود پای خود را بر هیچ تر و خشکی از زمین نمی گذارد، مگر اینکه تا هفتم زمین از برای او تسبیح می کنند. و آن حضرت، صد خانواده از فقراء مدینه را کفالت می نمود و دوست می داشت که یتیمان و مردمان ناپینا و اشخاص عاجز و زمین گیر و مساکین که برای معیشت خود تدبیری ندارند، بر طعام آن حضرت حاضر شوند و آن بزرگوار به دست خویش به ایشان طعام مرحمت می فرمود و برای هر کدام از ایشان صاحب عیال بودند، طعام روانه می فرمود و هیچ طعامی میل نمی فرمود مگر آنکه مثل آن را تصدق می فرمود. در هر سال هفت ثفنه، یعنی برآمدگی و پینه از مواضع سجده آن جناب از کثرت نماز و سجده ای آن بزرگوار ساقط می شد و آنها را جمع می نمود، وقتی که از دنیا رحلت فرمود، با آن جناب دفن کردند. بر پدر بزرگوار خود بیست سال گریست و در پیش آن حضرت طعامی نگذاشتند مگر آنکه گریست. روزی یکی از غلامانش عرض کرد: ای آقای من! وقت آن نشده است که اندوه شما برطرف شود؟ فرمود: وای بر تو! یعقوب پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دوازده پسر داشت. خداوند تعالی یکی از آنها را از او پنهان کرد، آنقدر بر او گریست تا چشماش از کثرت گریه سفید شد و از بسیاری حزن و اندوه بر سرش، موهای سرش سفید گشت و قدش خمیده شد و حال آنکه فرزندش در دنیا زنده بود اما من به چشم خود پدر و برادر و عمو و هفده نفر از اهل بیت خود را دیدم که شهید

گشتند و جسدهای نازنین ایشان بر زمین افتاده بود. پس چگونه اندوه من برطرف شود؟!

امروز آن بزرگواری که با تقواترین فرد در عالم است وجود ذی جود حضرت بقیةالله الاعظم امام زمان ارواحنا فداه است.

یحیی بن فضل نوفلی بعد از نماز عصر بر امام موسی بن جعفر علیه السلام وارد شد و مشاهده کرد که آن بزرگوار دعا می فرماید، در ضمن دعا به درگاه خداوند عرضه داشت:

أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ الْمُنتَقِمِ لَكَ مِنْ  
أَعْدَائِكَ وَ أَنْجِزْ لَهُ مَا وَعَدْتَهُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ

(بارالها!) از تو خواهش می کنم که درود فرستی بر محمد و آل محمد و تعجیل کنی در فرج منتقم از دشمنانت و وفا کنی به آنچه که به او وعده داده ای ای صاحب جلال و کرامت.

راوی گوید: پرسیدم برای چه کسی دعا می فرمودید: امام کاظم علیه السلام فرمود: «او مهدی از آل محمد علیهم السلام است». سپس فرمود:

بَابِي الْمُتَدَحُّ الْبَطْنُ الْمَقْرُونُ الْحَاجِبِينَ أَحْمَشُ السَّاقِينَ بَعِيدُ مَا بَيْنَ الْمُنْكَبَيْنِ  
أَسْمَرُ اللَّوْنُ يَعْتَوِرُهُ مَعَ سُمْرَتِهِ صَفْرَةٌ مِنْ سَهْرِ اللَّيْلِ بَابِي مَنْ لَيْلُهُ يَرَعَى النُّجُومَ  
سَاجِدًا وَ رَاكِعًا بَابِي مَنْ لَا يَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَأْتِمِ مِصْبَاحُ الدُّجَى بِبَابِي الْقَائِمِ  
بِأَمْرِ اللَّهِ.

پدرم فدای کسی که شکمش فراخ، و ابروانش پیوسته، ساقهای پایش باریک، فاصله ما بین دو شانهاش دور و رنگ چهره اش گندمین و میان سیاه و سفید است، و با وجود رنگ گندمی، زردی ای به واسطه بیداری

شب پیوسته بر او نمایان است. پدرم فدای کسی که شبها در حالی که در سجده و رکوع است، ستارگان را می‌پاید. پدرم فدای کسی که در راه خشنودی خدا، سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای در او اثر نمی‌گذارد، هم او که روشنی بخش تاریکی است. پدرم فدای کسی که به امر خدا قیام می‌نماید.

دیگر از صفات امام این است که او احلم الناس است. یعنی بردبارترین و حلیم‌ترین مردم. صفت دیگر از صفات امام علیه السلام این است که امام علیه السلام اشجع الناس است. دوست و دشمن به شجاعت امیرالمؤمنین علیه السلام اقرار دارند. جریانات فراوانی از شجاعت آن بزرگوار به حد تواتر رسیده و دوست و دشمن آن را نقل کرده‌اند. امام حسن علیه السلام نیز همان شجاعت را دارا بود ولی بواسطه‌ی حدیث خواتیم مبارزه‌ای در کارزار حرب از او مشهود نشد، اما به شجاعت بیان و بیم نکردن ایشان از دشمنان توجه کنید:

### شجاعت امام حسن علیه السلام در مقام بیان

پنج نفر گردنکش از طاغیان عرب در مجلس معاویه جمع شدند و از او خواستند که امام حسن علیه السلام را در آن مجلس حاضر کند تا به زعم خودشان حضرت را در آن مجلس مغلوب سازند و هر چه بخواهند به حضرت اهانت کنند. معاویه در بدو امر نپذیرفت و وحشت کرد. اما بر اثر اصرار آن پنج نفر، حضرت علیه السلام را احضار کرد. وقتی حضرت علیه السلام را به مجلس آوردند و چشمش به آن شش نفر افتاد، هراس نکرد و نترسید. آن پنج نفر هر یک به نوعی به پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین علیه السلام اهانت کردند و گفتار آنها در مورد کشته شدن عثمان بود. ماحصل گفتارشان این بود که پدرت قاتل عثمان است. وقتی گفتارشان به پایان رسید امام مجتبی علیه السلام لب به سخن گشود و جواب هر یک را به نحوی ادا کرد که مورخین عالم گفته‌اند در عالم چنین

مناظره‌ای برگزار نشده و نخواهد شد که یک فردی غریب بتواند جواب شش نفر گردنکش را بدهد.

همچنین هریک از ائمه در زمان خود شجاعترین فرد عالم بوده‌اند و امروز حضرت حجة ابن الحسن، امام زمان علیه السلام از همه‌ی مردم شجاعت‌تر است. ریان بن صلت گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: آیا شما صاحب این امر هستید؟ آن بزرگوار فرمودند:

أَنَا صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ وَ لَكِنِّي لَسْتُ بِالَّذِي أَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَ كَيْفَ أَكُونُ ذَاكَ عَلَى مَا تَرَى مِنْ ضَعْفِ بَدَنِي وَ إِنْ الْقَائِمُ هُوَ الَّذِي إِذَا خَرَجَ كَانَ فِي سِنِّ الشُّيُوخِ وَ مَنْظَرِ الشَّبَابِ قَوِيًّا فِي بَدَنِهِ حَتَّى لَوْ مَدَّ يَدَهُ إِلَى أَعْظَمِ شَجَرَةٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لَقَلَعَهَا وَ لَوْ صَاحَ بَيْنَ الْجِبَالِ لَتَدَكَّدَكَتْ صُحُورُهَا يَكُونُ مَعَهُ عَصَا مُوسَى وَ خَاتَمُ سُلَيْمَانَ ذَاكَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي يُغَيِّبُهُ اللَّهُ فِي سِتْرِهِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يُظْهِرُهُ فَيَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا<sup>۱</sup>

من صاحب این امر هستم ولی آن کسی نیستم که زمین را پس از اینکه از ظلم و جور پر شده باشد، پر از عدل کنم. چگونه چنین باشد و حال آنکه ضعف بدنم را مشاهده می‌کنی. ولكن قائم علیه السلام آن کسی است که هنگام ظهور در سن سالمندان و در چهره جوانان است (با اینکه سن زیادی دارد ولی جوان است). بدنش آن قدر قوی است که اگر دست به سوی بزرگترین درخت زمین دراز کند، آن را از جای می‌کند و اگر بین کوه‌ها فریاد کشد، صخره‌های آن را به لرزه می‌اندازد. با اوست عصای موسی و انگشتری سلیمان. او فرزند چهارم از فرزندان من است. خداوند او را در ستر خود، هرچه بخواهد غایب نماید. سپس او را ظاهر

گرداند و زمین را به وسیله او از قسط و عدل پر گرداند، پس از اینکه از ظلم و جور پر شده باشد.

این حدیث شریف جوابگوی افرادی است که عارف به حق ائمه علیهم السلام نیستند و قلب نورانی حضرت مهدی علیه السلام را با قلب‌های لرزان خود قیاس می‌کنند و می‌گویند امام زمان علیه السلام چگونه می‌خواهد با این امکانات پیشرفته نظامی مقابله کند. امام زمان علیه السلام کسی است که در این حدیث وارد شده است که اگر بین کوه‌های عالم فریاد زند، کوه متلاشی می‌شود و اگر دست توانای خود را از آستین درآورد بزرگ‌ترین درخت را از جا می‌کند. یکی از آن درخت‌های قوی دنیا، سرو واقع در ابرقوی یزد است که پنج هزار سال عمر دارد.

امام علیه السلام اسخی الناس است، یعنی با سخاوت‌ترین ملت. اگر بخواهیم قضایایی که در این زمینه محدثین و مورّخین نقل کرده‌اند، بیان می‌کنیم از توان ما خارج است. اکنون دو نمونه از سخاوت آن بزرگواران را نقل می‌کنیم.

سید الشهداء علیه السلام هر زمان چشمش به شخص مستحق و پریشان احوال می‌افتاد به فراست درمی‌یافت که او سخت نیازمند است. برای اینکه مستقیم به او کمک نکند، تا شاید باعث شرمندگیش گردد، او را می‌طلبید و مثلاً ضمن احوال‌پرسی می‌فرمود: نام تو چیست؟ عرض می‌کرد: فلانی پسر فلانی حضرت می‌فرمود: اسم پدرت در دیوان پدرم علی علیه السلام درج شده است. در آنجا دیدم که پدرم علی علیه السلام فلان مبلغ به پدرت بدهکار است و من تصمیم گرفته‌ام قرض پدرم را ادا کنم و مبلغ زیادی شاید هزار دینار یا ده‌هزار دینار به او می‌پرداخت و او را خوشحال می‌کرد. فاعتبروا یا اولی الابصار.



### سفاوت امام حسین علیه السلام

روزی مردی اعرابی به خدمت امام حسین علیه السلام آمد و گفت یابن رسول الله؛ ادای دیه ی کاملی را ضامن شده ام ولی قادر به پرداخت نیستم لاجرم با خود گفتم که باید سؤال کرد و از اهل بیت رسالت کریم تری را گمان ندارم.

حضرت فرمود: ای برادر عرب؛ سه مسئله از تو سؤال می کنم، اگر یکی را جواب گفתי یک سوم آن مال را به تو عطا می کنم و اگر دو سؤال را جواب دادی دو سوم مال را خواهی گرفت و اگر هر سه را جواب گفתי، تمام آن مال را عطا خواهم کرد. اعرابی گفت: یابن رسول الله؛ چگونه روا باشد که مثل تو که از اهل علم و شرفی از این فدوی که یک عرب بدوی بیش نیست سؤال کند؟

حضرت فرمود: از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: باید باب موهبت را به اندازه ی معرفت به روی مردم گشود. اعرابی عرض کرد: هر چه خواهی سؤال کن. اگر بدانم جواب خواهم گفت، در غیر این صورت از شما فرا می گیرم ولا قوة الا بالله. حضرت فرمود: افضل اعمال چیست؟ گفت: ایمان به خداوند تعالی.

فرمود: چه چیز مردم را از مهالک نجات می دهد؟ عرض کرد: توکل و اعتماد بر حق تعالی.

فرمود: زینت آدمی چیست؟ اعرابی گفت: علمی که با آن عمل باشد. فرمود: اگر به این شرف دست نیابد؟ عرض کرد مالی که با مروّت و جوانمردی باشد.

فرمود: اگر این را نداشته باشد؟ گفت: فقر و پریشانی که با آن صبر و شکیبایی باشد.

فرمود: اگر این را نداشته باشد؟ اعرابی گفت: صاعقه‌ای از آسمان فرود آید و او را بسوزاند که او اهلیت غیر این ندارد. حضرت خندید و کیسه‌ای که هزار دینار زر سرخ داشت، نزد او افکند و انگشتری عطا کرد که نگین آن دویست درهم قیمت داشت و فرمود: به این زرهای ذمه‌ی خود را بری کن و این خاتم را در نفقه‌ی خود صرف کن. اعرابی آن زرهای را برداشت و این آیه‌ی مبارکه را تلاوت کرد:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ

خداوند بهتر می‌داند که رسالتش را در کجا قرار دهد.<sup>۱</sup>

اما در رابطه با سخاوت امام زمان علیه السلام به این حدیث شریف توجه کنید. امام

باقر علیه السلام فرمودند:

أَنَّهُ قَالَ كَأَنِّي بَدِينِكُمْ هَذَا لَا يَزَالُ مُوَلِّياً يَفْحَصُ بَدْمِهِ ثُمَّ لَّا يَرُدُّهُ عَلَيْكُمْ إِلَّا رَجُلٌ مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ فَيُعْطِيكُمْ فِي السَّنَةِ عَطَاءَيْنِ وَ يَرْزُقُكُمْ فِي الشَّهْرِ رِزْقَيْنِ وَ تَوْتُونَ الْحِكْمَةَ فِي زَمَانِهِ حَتَّىٰ إِنَّ الْمَرْأَةَ لَتَقْضِي فِي بَيْتِهَا بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَىٰ وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.<sup>۲</sup>

گوئی من این دین شما را چنان می‌بینم که پیوسته در حالی که در خون خویش دست و پا می‌زند در حرکت است (با پیکر به خون کشیده که به خاطر وارد شدن ضربه‌ها و جایگزینی بدعتها به جای سنتها، زخمی از میان شما بیرون رفته و از دسترس شما خارج شده است) و هیچ کس آن را به شما باز نمی‌گرداند مگر مردی از ما خاندان، پس در هر سالی دو نوبت به شما بخشش خواهد کرد و در هر ماه دو نوبت روزی به شما خواهد داد، در دوران او شما از حکمت برخوردار می‌شوید، تا آنجا که

۱- بحار الأنوار، ۴۴ / ۱۹۶، جامع الأخبار، ۱۳۷. آدرس آیه: انعام، ۱۲۴.

۲- الغيبة للنعمانی، ۲۳۹، بحار الأنوار، ۵۲ / ۳۵۲.

یک زن در خانه ی خود برابر کتاب خدای تعالی و روش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (همچون مجتهد با استنباط شخصی) به انجام تکالیف شرعی خود پردازد.

امام رئوف‌ترین مردم است. نمونه‌های رأفت ائمه علیهم السلام زبانزد خاص و عام است. نمونه‌ی بارز آن در صحرای کربلا هنگام توبه‌ی حر به نمایش گذاشته شد. امروز رئوف‌ترین شخص عالم امام زمان علیه السلام است. نمونه‌ای از رأفت ایشان را می‌توان از دعای آن بزرگوار در حق شیعیان دریافت که با وجود بی‌توجهی‌ها و گاهی آزارهایی که از جانب ما به آن بزرگوار می‌رسد، دوستداران خود را مورد دعای خیر قرار می‌دهد.<sup>۱</sup>

اخلاق این بزرگواران اخلاق پیامبر اسلام است که خداوند در شأن آن حضرت فرمود:

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ<sup>۲</sup>

### پاسخ جواب بی‌ادب

جوانی خدمت حضرت آمد و گفت: اجازه می‌فرمایید زنا کنم. اصحاب برآشفتنند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله او را به نزد خود طلبید. فرمود: ای جوان؛ آیا مادر و خواهر و دیگر محارم داری؟ گفت: آری. فرمود: آیا دوست داری فردی به محارم تو به دیده‌ی خیانت نگاه کند؟ عرض کرد: نه. فرمود آن‌ها هم بندگان خدایند و دوست ندارند. جوان شرمنده شد. او را به نزد خود طلبید و دست بر سینه‌اش کشید و فرمود: «اللهم

۱- در ابتدای کتاب، دعای آن حضرت در مورد شیعیان، از قول سید بن طاووس آمد.

۲- قلم، ۴.

طهر قلبه و حصن فرجه و اغفر ذنبه» یعنی: خدایا دل این جوان را پاک کن و عفتش را حفظ کن و گنااهش را بیامرز.

شاید منظور از گناه همان پیشنهاد به گناه در محضر حضرت بوده است. آیا جز این انوار مقدس می‌توانند چنین گذشت و عفو داشته باشند؟  
در زیارت جامعه‌ی کبیره می‌خوانیم:

وَ فِعْلُكُمْ الْخَيْرُ وَ عَادَتُكُمْ الْإِحْسَانَ وَ سَجِيَّتُكُمْ الْكِرَامَ

(ای اهل بیت رسول خدا ﷺ) کارهای شما همه خیر است، رویه و عادت شما احسان است و طبیعت شما گرم و بخشش است.

در هیچ حالی این بزرگواران کسی را محروم نکردند. مشکلات مادی و معنوی را حل کردند و گره از کار شیعیان‌شان گشودند.

سائلی نزد امام حسین علیه السلام آمد و می‌خواست اظهار حاجت نماید. حضرت به او فرمودند: حاجت خود را در نامه‌ای بنویس که ذلت سؤال را متحمل نشوی (با توجه به این که اظهار حاجت نمودن از شخصیتی مثل امام حسین علیه السلام عین شرافت است و آبرو را زیاد می‌کند.) آن شخص در نامه‌ی خود نوشت: من ۵۰۰ دینار بدهکارم و طلبکار در وصول طلبش اصرار دارد، لذا سفارش کنید که او مرا مهلت دهد.

آن بزرگوار پس از خواندن نامه داخل منزل شد و کیسه‌ای که مشتمل بر هزار دینار بود بیرون آورد و به او مرحمت کرد و فرمود:

حاجت خود را نزد کسی ابراز مکن مگر کسی که یکی از این سه صفت را داشته باشد: یا متدین باشد، یا صاحب رحم و مردانگی باشد یا ریشه‌دار باشد.

۱- من لایحضره الفقیه، ۲/ ۶۱۵؛ تهذیب الاحکام، ۶/ ۹۹؛ مستدرک الوسائل، ۱۰/ ۴۲۳؛ بحار الانوار، ۹۹/ ۱۳۱؛ بحار الانوار، ۹۹/ ۹۹

۱۵۴؛ البلد الامین، ۳۰۲؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۲۷۶.

از دیگر خصوصیات امام علیه السلام این است که بدن او همیشه بوی عطر می‌دهد که از هر عطر و مشکى خوشبوتر است.

### بوی عطر در صحرای کربلا

بنی‌اسد در روز عاشورا برای دفن شهدا به گودی قتلگاه آمدند، می‌خواستند ابتدا بدن سیدالشهدا علیه السلام را دفن کنند. اما چون اجساد پاکشان سر نداشت، شناخته نمی‌شدند. سرانجام پیرمردی صدا زد که من بدن امام علیه السلام را پیدا کردم. زیرا زخم‌های این بدن از بدن‌های دیگر بیشتر است. همچنین از این بدن امواج به هم پیوسته به صورت نور به آسمان ساطع است و از آن بوی خوشی در صحرای کربلا منتشر می‌شود، که اگر شما هم دقت کنید متوجه خواهید شد.

همه تصدیق کردند که آن بدن، بدن امام علیه السلام است و درصدد دفن آن برآمدند. ولی هرچه سعی کردند نتوانستند آن بدن را دفن کنند. افسرده دلی از آنان تعبیر عاشقانه‌ای کرد و گفت: شما نخواهید توانست این بدن را دفن کنید، چون این حسین، آقا است. حسین علیه السلام بزرگوار است. حسین علیه السلام ایثارگر است، یعنی نیازمندان را بر خود ترجیح می‌دهد و رحمتش، رحمت‌الله الواسعه است. او کریم است و رحیم است و خلاصه حسین، حسین است. او حاضر نیست که بدنش دفن شود و بدن برادر رشیدش کنار نهر علقمه زیر تابش آفتاب واقع شود. او حاضر نیست بدن پسرش علی‌اکبر و پسر برادرش قاسم بر زمین باشد و بدن او دفن شود. حتی آن غلام سیاه که بر بالین سر او مانند حضرت علی‌اکبر نوحه‌سرای می‌کرد. بنابراین ابتدا بدن شهدا را دفن کنید.

اگرچه این تعبیر عاشقانه‌ی آن شخص زیبا بود ولی سر مطلب چیز دیگری است. در این گفتگو بودند که حقیقت مطلب آشکار شد. یعنی بدن امام را باید امام دفن کند و بر آن نماز کند. لذا امام چهارم علیه السلام از سمت کوفه سوار بر ناقه‌ای نمودار

شد و بر بدن پدر بزرگوارش نماز خواند و آن بدن شریف را دفن کرد و بر قبر آن جناب با انگشت سبابه نوشت: «هذا قبر حسین بن علی بن ابی طالب الذی قتلوه عطشاناً» امام اولی است به مردم از جان ایشان. یعنی می‌باید که مردم جان خود را فدای جان او کنند. به عبارتی، اگر بنا باشد به وجود امام صدمه‌ای برسد، بر مردم واجب است که آن صدمه را دفع کنند، حتی اگر به کشته شدن آنان بیانجامد. امام در مورد پرهیز از نواهی الهی زیاده از دیگران اجتناب می‌کند. از نظر تواضع و فروتنی در برابر خدای متعال از همه‌ی مردم خاضع‌تر است. امام از نظر اجرای اوامر پروردگار از همه‌ی مردم کوشاتر است. یعنی آنچه از امور خیر که مردم را امر می‌فرماید، خود بیش از دیگران به آن عمل می‌کند و هر چه مردم را از آن منع می‌فرماید، خود زیاده از دیگران از آن اجتناب می‌کند. علاوه بر این صفات که در شرح حدیث امام رضا علیه السلام بیان شد سه نکته‌ی دیگر لازم به ذکر است:

نکته‌ی اول اینکه امام را خداوند تعیین می‌کند. حدیث مفصّلی به نام حدیث خواتیم است که در آن حدیث، تمام ائمه از طرف خداوند معرفی شده‌اند، حدیث دیگر، حدیث لوح است که خدای متعال به جهت تسلای قلب مقدّس حضرت زهرا سلام الله علیها بعد از وفات پدر بزرگوارش برای آن حضرت فرستاد. این حدیث در اصول کافی ذکر شده است. نکته‌ی بسیار مهم دیگر این است که هر امامی که می‌خواهد رهبری و هدایت امت را بر عهده بگیرد، نیاز به معرفی دارد و باید حتماً به مردم شناسانده شود. هر امامی به وسیله‌ی امام قبل از خود به مردم معرفی می‌شود. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که اولین امام است، به وسیله‌ی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در موقعیت‌های گوناگون به مردم معرفی شد و سرانجام در غدیر خم صریحاً به عنوان جانشین و امام بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مردم معرفی گردید. به همین ترتیب هر امامی به صورت زنجیره‌ای به هم پیوسته امام بعد از خود را معرفی می‌کند تا منتهی



می شود به امام حسن عسکری علیه السلام که او هم فرزند بزرگوارش امام زمان را به عنوان خاتم اوصیاء و امام بعد از خویش معرفی کرد. حتی گذشته از این هر امامی تمامی امامان بعد از خویش را معرفی کرده است، مثلاً پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، همه ی ائمه را معرفی می کند. بنابراین پیامبر اسلام و امامان قبل از حضرت مهدی ارواحنا فداء، امام زمان علیه السلام را معرفی فرموده اند. آن بزرگوار در روایات مختلف به گونه های مختلفی معرفی شده است. اکنون به بعضی از آن موارد اشاره می کنیم:

۱- امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف آن بزرگواری است که در ۲۷۱ حدیث که از ناحیه ی فریقین شیعه و سنی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده به این مضمون معرفی شده است که:

جانشینان بعد از من دوازده نفرند؛ همگی آنها از قریش می باشند و آخر آنها قائم آنها است.<sup>۱</sup>

۲- امام زمان علیه السلام آن بزرگواری است که در چهل حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله به این مضمون معرفی شده است:

امامان بعد از من دوازده نفرند به عدد نقبای بنی اسرائیل و به عدد حواریون موسی و به عدد اسباط که هر کدام دوازده نفر بودند و خاتم آنها حضرت حجة ابن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف است.<sup>۲</sup>

۳- امام زمان علیه السلام آن بزرگواری است که در ضمن ۱۳۳ حدیث به این مضمون معرفی شده است که امامان بر حق دوازده نفرند؛ اول آنان علی ابن ابی طالب علیه السلام است.<sup>۳</sup>

۱- منتخب الاثر، ۱۰ الی ۴۴.

۲- منتخب الاثر، ۵۶.

۳- منتخب الاثر، ۴۶.

۴- امام زمان علیه السلام آن بزرگواری است که در ضمن ۹۴ حدیث به این مضمون معرفی شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

خدا از من و اوصیای من پیمان گرفته و مهدی علیه السلام آخر آنان است.

۵- امام زمان علیه السلام آن بزرگواری است که در ۱۲۰ حدیث به این کیفیت معرفی شده است که امامان دوازده نفرند؛ نه نفر از آنها اولاد امام حسین علیه السلام می باشند<sup>۱</sup>.

۶- امام زمان علیه السلام آن بزرگواری است که در ۱۰۷ حدیث به این کیفیت معرفی شده است که امامان دوازده نفرند که نه نفر آنها از اولاد امام حسین علیه السلام می باشند و نهمی آنها قائم آل محمد علیه السلام و مهدی ایشان است.

۷- امام زمان عجل الله تعالی فرجه آن بزرگی است که در پنجاه حدیث به اسم، معرفی شده؛ به این کیفیت که ائمه دوازده نفرند و اسم و نام و حالات آنها بیان شده است<sup>۲</sup>.

۸- امام زمان عجل الله تعالی فرجه آن بزرگواری است که در نود و چهار حدیث به این کیفیت معرفی شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

خداوند از من و دوازده نفر از اوصیای من - که حجت های بالغه الهی هستند و آخر آنها قائم آل محمد علیه السلام است - میثاق گرفته که زمین را از عدل و داد پر کند، بعد از آن که از ظلم پر شده باشد<sup>۳</sup>.

۹- امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف آن بزرگواری است که در ۴۹ حدیث خبر داده شده است به ظهور او و در آن احادیث، اسامی و اوصاف ایشان بیان شده است<sup>۴</sup>.

۱- منتخب الاثر، ۶۵ تا ۸۰.

۲- منتخب الاثر، ۹۷ تا ۱۴۰.

۳- منتخب الاثر، ۶۴.

۴- منتخب الاثر، ۱۷۹ تا ۱۸۲، فصل دوم، باب دوم.

- ۱۰- امام زمان علیه السلام آن بزرگواری است که در ۳۸۹ حدیث به این صورت معرفی شده است، که از عترت رسول خدا و اهل بیت و ذریه‌ی اوست<sup>۱</sup>.
- ۱۱- امام زمان سلام الله علیه آن بزرگواری است که در ۴۸ حدیث اشاره شده که اسم آن حضرت علیه السلام اسم رسول خدا صلی الله علیه و آله و کنیه‌ی ایشان کنیه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله از نظر شمایل و افعال و اقوال و کردار می‌باشد و اوست که به سنت پیغمبر و رویه‌ی او عمل می‌کند.
- ۱۲- امام زمان عجل الله تعالی فرجه آن بزرگواری است که در بیست و یک حدیث به شمایل و نورانیت و صفای او اشاره شده است.
- ۱۳- امام زمان علیه السلام آن بزرگواری است که در ۲۱۴ حدیث از اولاد امیر المؤمنین علی علیه السلام معرفی شده است<sup>۲</sup>.
- ۱۴- امام زمان سلام الله علیه آن بزرگواری است که در ۱۹۲ حدیث از نسل حضرت فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها معرفی شده‌اند.
- ۱۵- امام زمان علیه السلام آن بزرگواری هستند که در ۱۰۷ حدیث از اولاد امام حسن و امام حسین علیهما اسلام معرفی شده‌اند<sup>۳</sup>.
- ۱۶- امام زمان عجل الله تعالی فرجه آن بزرگی است که در ۱۸۵ حدیث معرفی شده است که امامانی از نسل امام حسین علیه السلام می‌باشند، که یک نفر از آنها حضرت مهدی سلام الله علیه می‌باشد<sup>۴</sup>.

۱- منتخب الاثر، ۱۸۲ تا ۱۸۳، باب سوم.

۲- منتخب الاثر، ۱۹۱.

۳- منتخب الاثر، ۱۹۷، باب هشتم.

۴- منتخب الاثر، ۱۹۸، باب هشتم.

۱۷- امام زمان علیه السلام آن بزرگواری است که در ۱۶۰ حدیث معرفی شده است که امامانی که از نسل امام حسن علیه السلام می باشند یک نفر از آنها حضرت مهدی علیه السلام است.<sup>۱</sup>

۱۸- امام زمان علیه السلام آن بزرگواری است که در ۱۸۵ از اولاد امام زین العابدین علیه السلام معرفی شده است.<sup>۲</sup>

۱۹- امام زمان علیه السلام عجل الله تعالی فرجه- آن بزرگواری است که در ۱۰۳ حدیث از اولاد امام محمد باقر علیه السلام معرفی شده است.<sup>۳</sup>

۲۰- امام زمان علیه السلام عجل الله تعالی فرجه- آن بزرگواری است که در ۱۰۳ حدیث از اولاد امام جعفر صادق علیه السلام معرفی شده است.<sup>۴</sup>

۲۱- امام زمان علیه السلام عجل الله تعالی فرجه- آن بزرگواری است که در ۹۹ حدیث، ششمین نفر از اولاد امام جعفر صادق علیه السلام معرفی شده است.<sup>۵</sup>

۲۲- امام زمان علیه السلام عجل الله تعالی فرجه- آن بزرگواری است که در ۱۰۱ حدیث از اولاد امام موسی بن جعفر علیهما السلام معرفی شده است.<sup>۶</sup>

۲۳- امام زمان علیه السلام آن بزرگواری است که در ۹۸ حدیث، پنجمین نفر از اولاد موسی بن جعفر علیهما السلام معرفی شده است.

۲۴- امام زمان سلام الله علیه آن بزرگواری است که در ۹۵ حدیث، چهارمین نفر از اولاد امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام معرفی شده است.<sup>۷</sup>

---

۱- منتخب الاثر، ۲۰۳، باب نهم.

۲- منتخب الاثر، ۲۰۸، باب یازدهم.

۳- منتخب الاثر، ۲۱۶، باب دوازدهم.

۴- همان، ۲۱۵، باب سیزدهم.

۵- همان.

۶- همان، ۲۱۸، باب شانزدهم.

۷- منتخب الاثر، ۲۲۰، باب هفدهم.

۲۵- امام زمان عجل الله تعالى فرجه- آن بزرگواری است که در ۶۰ حدیث، سومین نفر از اولاد امام جواد علیه السلام معرفی شده است.<sup>۱</sup>

۲۶- امام زمان عجل الله تعالى فرجه- آن بزرگواری است که در ۹۰ حدیث از اولاد امام هادی علیه السلام معرفی شده است.<sup>۲</sup>

۲۷- امام زمان علیه السلام آن بزرگواری است که در ۱۴۷ حدیث این گونه معرفی شده است که اسم پدر حضرت، حسن علیه السلام است. .

پس تا اینجا فهمیدیم که امام نیاز به معرفی دارد و حتماً باید مردم او را با مشخصات کامل بشناسند اما نکته‌ی دیگری که باید بدانیم این است که امام علیه السلام معصوم است، یعنی در قاموس وجود امام علیه السلام هیچ گناهی چه عمداً و چه سهواً وجود ندارد. حتی ساحت مقدس امام علیه السلام از مرتکب شدن به مکروهات هم منزّه است، خداوند امام را پاک و منزّه قرار داده است.

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً<sup>۳</sup>.

خداوند اراده کرده است و اراده‌ی خداوند هم فعل است یعنی خداوند آن را انجام داده است. *يُرِيدُ* در این آیه به معنای *يَفْعَلُ* می‌باشد، پس معنای آیه این است که خداوند هر گونه آلودگی و نجاست اعم از ظاهری و باطنی را از شما اهل بیت دور کرده و شما را کاملاً مطهر و پاکیزه (هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی) نموده است. امام علیه السلام دسته گلی است پاک و معطر که خداوند این امر را خواسته است و بشر حق اینکه دخالت در کار امام کند و برای او تکلیف مشخص کند، ندارد. آیه‌ی

۱- همان، ۲۲۳، باب هجدهم.

۲- همان، ۲۲۵.

۳- احزاب، ۳۳.

شریفه‌ی بالا دلالت بر عصمت ائمه دارد که حتی اهل سنت هم اقرار کرده‌اند که این آیه در مورد اهل بیت پیامبر اسلام ﷺ نازل شده است.

نکته‌ی سوم برای امام شناسی این است که امام در موقع ضرورت، قادر به آوردن معجزه می‌باشد، تا در هر جا که مقتضی بود برای شناساندن خویش و رسوایی دشمنان از این وسیله استفاده کند. قبل از این معجزاتی از امام زمان علیه السلام بیان شد. اکنون یکی از معجزات جد آن بزرگوار امام هفتم، موسی بن جعفر علیه السلام را ذکر می‌کنیم.

### گرامتی از موسی بن جعفر علیه السلام

مرحوم محدث قمی در کتاب چهل حدیث خویش، حدیثی از استاد خویش میرزا حسین نوری نقل می‌کنند و ایشان از استاد خود شیخ مرتضی انصاری و او از ملا احمد نراقی و ملا احمد از پدرش تا اینکه سلسله‌ی سند ختم می‌شود به علی بن یقطين وزیر هارون الرشید<sup>۱</sup> که او نقل می‌کند: روزی در مجلس هارون لعنة الله علیه حاضر بودیم که هارون رو به اطرافیان کرد و گفت من تصمیم گرفته‌ام که موسی بن جعفر علیه السلام را در مجلسی خجل کنم و او را مضحکه‌ی عام و خاص نمایم، هر کس بتواند چنین کاری را به عهده بگیرد، نزد من جایزه و پاداش بزرگی خواهد داشت. هر کدام از حضار پیشنهادی ارائه کرد، تا اینکه جادوگری هندی گفت: من موسی بن جعفر علیه السلام را در مجلس طعام خجل و شرمنده می‌کنم. هارون خوشحال شد و به او وعده‌ی پاداش داد. سفره‌ی غذا انداخته شد و رجال کشوری و لشگری در مجلس حاضر شدند، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را هم اجباراً دعوت کردند و بر سر سفره

۱- در روایت آمده که «هر کس از شیعیان چهل حدیث را از حفظ کند روز قیامت فقیه محشور می‌شود و خداوند او را عذاب نمی‌کند» (بحار / ۲ / ۱۵۳) بنابراین مرحوم محدث هم این کتاب را تألیف کرده است.



نشاندهند. وقتی حضرت می‌خواست دست به سوی نان دراز کند، جادوگر سحر کرد. ناگهان قرص نان از جلو دست آن بزرگوار به سمت دیگری پرید و هارون شروع به خندیدن و قهقهه زدن کرد چندین مرتبه این عمل تکرار شد و هارون به شدت خنده می‌کرد. ناگهان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به عکس شیری که بر روی پرده نقاشی شده بود اشاره کرد. و فرمود: ای شیر! این دروغگو را بگیر. ناگهان شیر، خود را از پرده به بیرون انداخت و غرّشی کرد و آن جادوگر را چنان بلعید که اثری از آثارش در مجلس دیده نشد، هارون از روی تخت افتاد و غش کرد، تمام وزرا هم دیوانه‌وار به دنبال پناهگاهی می‌گشتند تا خود را پنهان کنند، در حالیکه هنوز شیر می‌غرید هارون به هوش آمد و آن حیوان از حضرت درخواست کرد تا هارون را هم بلعد، ولی حضرت به او اجازه نداد و دستور داد به سر جای اولش برگردد. کم‌کم حال هارون بهتر شد، به حضرت گفت: ای پسر عمو؛ پدر و مادرم به فدایت، از خداوند بخواهید تا آن مرد را برگرداند حضرت کلامی فرمود که ماحصل آن این است: به هیچ وجه چنین نخواهم کرد، اگر عصای موسی سحر آن ساحران و کاهنان را بعد از بلعیدن برگرداند، آن مرد هم برخوردار گشت! یعنی همانطور که عصای حضرت موسی برای بلعیدن سحر ساحران، ازدها می‌شود، شیر در پرده هم که تصویری بیش نیست، شیر واقعی می‌شود و جادوگر را می‌بلعد.

بعد از این جریان شایسته است معجزه‌ای را از معجزات امام زمان که جانمان فدایشان باد نقل کنیم:

### کشتی پر از سلاح

مرحوم حجة الاسلام فقیهی سبحانی اراکی فرمود: در سفری از کربلا برمی‌گشتیم. راننده‌ی ما که اهل قم بود برای بنده نقل کرد که در زمان اشغال متفقین

که تمام کوی و برزن ایران در اختیار آنها قرار گرفت، من در بهشهر کارگر هتلی بودم که عده‌ای از روس‌ها آنجا را اشغال کرده بودند. یکی از سالدات\*های روسی به من دستور داد که روزی دو لیوان شیر برایش ببرم و او روزی پنج تومان به من می‌داد. روزی که لیوان‌های شیر را به اطاق فوقانی می‌بردم، در بین راه یکی از درجه داران روسی، یک لیوان شیر را بدون اجازه برداشت و خورد. نمی‌دانستم چه کنم! بالاخره با آب داغ یک لیوان را دو لیوان کردم و بردم. به مجرد این که لیوان شیر را به دهان گذاشت، آن را روی سینی نهاد و اسلحه‌ی کمری خود را بیرون آورد و روی پیشانی من گذاشت و گفت: چرا خیانت کردی؟ گفتم: اجازه بده حرف بزنم، ماجرا را برایش تعریف کردم، تصدیق کرد و گفت: بنشین، اگر فرمان، فرمان اول بود ترا می‌کشتم، ولی فرمان عوض شد.

ما ده نفر بودیم که به سوی ایران می‌آمدیم و استالین گفته بود: بکشید و خراب کنید و آتش بزنید. اما وقتی که به مرز ایران، در دریای خزر، رسیدیم مواجه با کشتی غول پیکری شدیم که اول و آخر آن معلوم نبود.

مدتی ایستادیم و فریاد زدیم، خبری نشد. پرچم سفید را بلند کرده آرام جلو آمدیم. باز هم خبری نشد! به کشتی رسیدیم، اما درب آن پیدا نبود. بالاخره راه ورودی را پیدا کردیم و داخل کشتی شدیم. تا چشم کار می‌کرد اسلحه بود ولی کسی نبود. به طبقه‌ی دوم رفتیم، باز مملو از اسلحه بود ولی کسی را نیافتیم. در این موقع صدای زمزمه‌ای به گوش ما رسید. از قسمت فوقانی بالا رفتیم. آقای مشغول عبادت بود. به من نگاهی کرد که نزدیک بود قالب تهی کنم. به من فرمود: من این سلاح‌ها را به خاطر اینکه عقل شما در چشمتان است، تهیه کرده‌ام و الاً به سلاح نیازی ندارم. به اربابت بگو: اگر بینی یک ایرانی خونی شود، شما را مجازات خواهیم کرد. بلافاصله

با استالین تماس گرفتم و ماجرا را به او گفتم. گفتم: بروید، اما به کسی آسیبی نرسانید. اگر فرمان، فرمان اول بود تورا می کشتم ولی فرمان عوض شد!

### جَدّه، جَدّه، جَدّه

و از جمله آنها نجات یافتن سرنشینان کشتی در حال غرق است: کاروانی در حدود سال ۱۳۳۰ قمری از بندر کراچی به قصد جدّه حرکت می کند. وسط دریای جدّه (بحر احمر) هوا طوفانی می شود و کشتی را در معرض خطر عظیمی قرار می دهد. چون ناخدا در میان دریا و امواج گرداب بلا راه را گم می کند و غرق شدن را نزدیک می بیند، فریاد می زند: ای حُجاج! خطرا! خطرا! وقت توسّل است! هر کدام که راهی برای نجات خود سراغ دارید انجام دهید که دیر می شود. مرحوم حاج غلام علی، اهل بشرویه، از سرنشینان کشتی مذکور بودند. پسر حاج غلام علی بنام حاج آقا علی از پدرشان نقل می کنند که پدرم نذر کردند که اگر نجات پیدا کنند، در سرای سرکه<sup>۲</sup> مجلس توسّل و روضه خوانی برقرار نمایند. او جریان نجاتش را اینگونه نقل می کند و می گوید: ناگاه اسب سواری وسط دریا پیدا شد و به یک سمتی اشاره کرد و فرمود: جدّه، جدّه، جدّه، و بعد غائب شد ناخدا کشتی را به آن جهت حرکت داد. ناگاه ساختمانهای جدّه نمودار شد و ما نجات پیدا کردیم و پدرم به نذر خود وفا کرد.

پس امام سه ویژگی منحصر به فرد دارد که عبارتند از: معرفی از طرف پیامبر و یا امامان قبل از خود، عصمت و معجزه.

۱- این جریان را مرحوم حاج شیخ مرتضی ربانی نقل فرمودند.

۲- سرای سرکه منزلی قدیمی می باشد، مورد نظر ائمه اطهار. هرکس در گرفتاری برای سرای سرکه نذر کرد، حاجتش روا شده است. سرای سرکه در بشرویه مانند منزل شیخ، در مشهد، مقدس است. ایام عاشورا و شب های جمعه از قدیم الایام در آنجا روضه خوانی برقرار است. جریان فوق الذکر را حاج آقا علی چند مرتبه در همان سرای سرکه برای حقیر نقل کرده اند.

بسیاری از آیات قرآن در مورد ائمه نازل شده است. نزدیک به ثلث قرآن در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است. در کشف المحجّة فی ما نزل فی القائم الحجة، تألیف سید هاشم بحرانی ۱۲۰ آیه از قرآن را که در شأن حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه - نازل شده، نقل کرده است. اخیراً نوهی مرحوم آیه الله العظمی میلانی ۱۴ آیهی دیگر را هم از اخبار و احادیث و تفاسیر در این مجموعه گرد آوری کرده است.<sup>۱</sup> نگارنده در کتاب بوستان معارف خلاصه‌ای از این ۱۳۴ آیه را نقل کرده‌ام، مؤمنین برای آشنایی با این آیات می‌توانند به آن کتاب مراجعه کنند.

حال که از صفات ائمه علیهم السلام هرچند بسیار مختصر چیزهایی دانستیم، حدیثی را از رسول خدا، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، نقل می‌کنیم تا ائمه‌ی خود را که مانند دوازده دسته گل خوشبو و معطر در جهان عطر افشانی می‌کنند، بیشتر بشناسیم.

روزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ مُقْبِلٌ عَلَيْهِ غَيْرُ مُعْرِضٍ عَنْهُ فَلْيَتَوَالَكَ يَا عَلِيُّ وَ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ رَاضٍ عَنْهُ فَلْيَتَوَالَ ابْنَكَ الْحَسَنَ علیه السلام وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ وَ لَا خَوْفَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَالَ ابْنَكَ الْحُسَيْنَ علیه السلام وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَدْ مَحَا اللَّهُ ذُنُوبَهُ عَنْهُ فَلْيَتَوَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَإِنَّهُ مِمَّنْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ سِيمَاهُمْ فِي وَجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ قَرِيرُ الْعَيْنِ فَلْيَتَوَالَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يُعْطِيَهُ كِتَابَهُ بِمِينِهِ فَلْيَتَوَالَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ علیه السلام وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ طَاهِرًا مُطَهَّرًا فَلْيَتَوَالَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرِ الْكََاظِمِ علیه السلام وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ ضَا حِكُ فَلْيَتَوَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا علیه السلام وَ مَنْ

۱- ترجمه این کتاب به نام سیمای امام زمان علیه السلام در قرآن چاپ شده است.

أَحَبُّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَقَدْ رُفِعَتْ دَرَجَاتُهُ وَبُدِّلَتْ سَيِّئَاتُهُ حَسَنَاتٍ فَلْيَتَوَالَ  
 مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْجَوَادَ وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَيُحَاسِبَهُ حِسَاباً يَسِيراً  
 وَيَدْخُلَهُ جَنَّاتٍ عَدْنٍ عَرَضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ فَلْيَتَوَالَ عَلِيُّ بْنُ  
 مُحَمَّدٍ الْهَادِي عليه السلام وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ مِنَ الْفَائِزِينَ فَلْيَتَوَالَ  
 الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَقَدْ كَمَلَ  
 إِيمَانُهُ وَحَسُنَ إِسْلَامُهُ فَلْيَتَوَالَ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ الْمُنْتَظَرَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ هُوَ لَأَيُّ  
 أَيْمَّةِ الْهُدَى وَأَعْلَامِ التَّقَى مَنْ أَحَبَّهُمْ وَتَوَالَاهُمْ كُنْتُ ضَامِناً لَهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ  
 جَلَّ الْجَنَّةَ !

هر کس دوست دارد که خداوند بلند مرتبه را ملاقات کند در حالی که  
 خداوند به او رو کرده باشد و از او روی گردان نباشد، پس باید تو را  
 دوست داشته باشد، ای علی! و هر کس دوست دارد خدای بلند مرتبه را  
 ملاقات کند در حالی که خداوند از او راضی باشد پس باید فرزندت،  
 حسن عليه السلام را دوست داشته باشد. و هر کس دوست دارد که بدون هیچ  
 واهمه و ترسی خداوند بلند مرتبه را ملاقات کند، پس باید فرزندت،  
 حسین عليه السلام را دوست داشته باشد. و هر کس دوست دارد که خداوند بلند  
 مرتبه را در حالی ملاقات کند که گناهانش را محو کرده باشد پس باید  
 علی بن الحسین عليه السلام را دوست داشته باشد، زیرا او از کسانی است که  
 خداوند در مورد او فرموده است: «نمونه‌های عبادت و اثر سجده‌ی آنها از  
 سیمایشان نمایان است» و هر کس دوست دارد که خداوند بلند مرتبه را  
 ملاقات کند در حالی که چشمش روشن باشد، پس باید محمد بن

علی‌الباقر علیه السلام را دوست داشته باشد. و هر کس دوست دارد که خدا را ملاقات کند در حالی که نامهی اعمالش در دست راستش باشد، پس لازم است که جعفر بن محمد الصادق علیه السلام را دوست داشته باشد. و هر کس دوست دارد که خداوند بلند مرتبه را ملاقات کند در حالی که پاک و پاکیزه باشد، پس باید موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام را دوست داشته باشد. و هر کس دوست دارد که خداوند بلند مرتبه را ملاقات کند در حالی که خندان باشد، پس باید علی بن موسی الرضا علیه السلام را دوست داشته باشد. و هر کس دوست دارد که خداوند بلند مرتبه را ملاقات کند در حالی درجانش بلند گردیده باشد و گناهانش به حسنات تبدیل شده باشد، پس باید محمد بن علی الجواد علیه السلام را دوست داشته باشد. و هر کس دوست دارد که خداوند بلند مرتبه را ملاقات کند در حالی که به آسانی به حساب او رسیدگی کند و او را به باغ‌های بهشتی که وسعت آن به اندازه آسمان‌ها و زمین است و به متقین وعده داده شده است، وارد کند، پس لازم است که علی بن محمد الهادی علیه السلام را دوست داشته باشد. و هر کس دوست دارد که خداوند بلند مرتبه را در حالی ملاقات کند که از رستگاران باشد پس باید حسن بن علی العسکری علیه السلام را دوست داشته باشد. و هر کس دوست دارد که خداوند بلند مرتبه را ملاقات کند در حالی که ایمانش کامل و اسلامش نیکو شده باشد، پس باید حجّة بن الحسن المنتظر را که درود خداوند بر او باد دوست داشته باشد. اینان امامان هدایتگر و نشانه‌های پرهیزگاری هستند. هر کس آنان را دوست داشته باشد و ولایت آنها را در دل داشته باشد، من بهشت را برای او در نزد خداوند بلند مرتبه ضامنم.

حدیث دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در منقبت خمسه‌ی طیبه:



قال رسول الله ﷺ:

لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ الثُّقَاتِ آدَمُ يَمْنَةَ الْعَرْشِ فَإِذَا خَمْسَةُ أَشْبَاحٍ  
 فَقَالَ يَا رَبُّ هَلْ خَلَقْتَ قَبْلِي مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا قَالَ لَا قَالَ عَ فَمَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَرَى  
 أَسْمَاءَهُمْ فَقَالَ هَؤُلَاءِ خَمْسَةٌ مِنْ وَلَدِكَ لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُكَ وَ لَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَ لَا  
 النَّارَ وَ لَا الْعَرْشَ وَ لَا الْكُرْسِيَّ وَ لَا السَّمَاءَ وَ لَا الْأَرْضَ وَ لَا الْمَلَائِكَةَ وَ لَا الْجِنَّ وَ  
 لَا الْإِنْسَ هَؤُلَاءِ خَمْسَةٌ شَقَقْتُ لَهُمْ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي فَأَنَا الْمُحْمُودُ وَ هَذَا مُحَمَّدٌ وَ  
 أَنَا الْأَعْلَى وَ هَذَا عَلِيُّ وَ أَنَا الْفَاطِرُ وَ هَذِهِ فَاطِمَةُ وَ أَنَا ذُو الْإِحْسَانِ وَ هَذَا الْحَسَنُ  
 وَ أَنَا الْمُحْسِنُ وَ هَذَا الْحُسَيْنُ آلَيْتُ عَلِيَّ نَفْسِي أَنَّهُ لَا يَأْتِينِي أَحَدٌ وَ فِي قَلْبِهِ  
 مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ مَحَبَّةٍ أَحَدِهِمْ إِلَّا أَدْخَلْتُهُ جَنَّتِي وَ آلَيْتُ بِعِزَّتِي أَنَّهُ لَا  
 يَأْتِينِي أَحَدٌ وَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ بُغْضٍ أَحَدِهِمْ إِلَّا أَدْخَلْتُهُ نَارِي يَا  
 آدَمُ هَؤُلَاءِ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي بِهِمْ أَنْجِي مَنْ أَنْجِي وَ بِهِمْ أَهْلِكُ مَنْ أَهْلِكُ !

هنگامی که خداوند آدم را خلق کرد و از روح خود در او دمید، آدم به سمت راست عرش نگاه کرد. پنج نور مقدس دید. گفت: خدایا آیا قبل از من بشری را خلق نموده‌ای؟ فرمود: نه. عرض کرد، این پنج شبیح کیستند؟ فرمود: این پنج تن از اولاد تو هستند. اگر اینها نبودند، تو را و بهشت، جهنم، آسمان، زمین، ملائکه، جن و انس را خلق نمی‌کردم. این بزرگواران پنج نفرند که اسامی آنها را از اسم خود مشتق کرده‌ام. من محمودم و این محمداست. من اعلایم و این علی است. من فاطرم و این نور پاک فاطمه است. من ذوالاحسانم و این حسن است. من محسنم و این حسین است. به ذات پاکم قسم خورده‌ام که احدی وارد محشر نشود در حالیکه یک ذره‌ی

ناچیز از محبت یکی از این پنج تن در دل داشته باشد، مگر اینکه او را به بهشت ببرم و به عزت و جلالم قسم خورده‌ام که به صحرای محشر احدی وارد نشود در حالیکه در دلش ذره‌ای از بغض و عداوت یکی از ایشان باشد مگر اینکه او را به جهنم بکشانم و ای آدم! بدان که این‌ها برگزیدگان از خلقم هستند. به وسیله‌ی این‌ها نجات می‌دهم آن‌هایی را که نجات می‌دهم و هلاک می‌کنم آن‌هایی را که هلاک می‌کنم.

### معرفت امام علیه السلام به نورانیت

اکنون لازم است در معرفت آن بزرگوار قدمی جلوتر گذاریم تا مراتب خدمتگذاری ایشان را بیشتر نماییم. امام زمان علیه السلام قائم مقام امیرالمؤمنین علیه السلام است. او وارث صفات لایتناهی علی علیه السلام است که این مقام عظمی را از پدر بزرگوار خود امام عسکری علیه السلام به ارث برد و ایشان از پداران گرامی خود از امیرالمؤمنین علیه السلام به ارث برده‌اند. آنچنان مقامی که عقل بشر به آن راه ندارد، بجز آن که در مقابل آن سر تسلیم فرود آورد. شناخت و معرفت آن بزرگوار میسر نیست مگر از پرتو انوار فرمایشات خود و آباء گرامیش که درود و صلوات خداوند بر آنان باد. از آنجا که ائمه علیهم السلام نور واحدند و بین آنان تفاوتی نیست با توجه در حدیث «معرفت به نورانیت امیرالمؤمنین علیه السلام» نسبت به امام زمان علیه السلام شناخت بیشتری پیدا کنیم:

محمد بن صدقه گوید: اباذر غفاری از سلمان فارسی پرسید معرفت امام امیر المؤمنین علیه السلام به نورانیت چگونه است. ابوذر گوید: سلمان گفت: با هم برویم از خود مولا سؤال کنیم. آمدیم خدمت امیر المؤمنین علیه السلام، ولی ایشان را نیافتیم. مدتی منتظر شدیم تا آمد. سؤال فرمود: برای چه آمده‌اید. گفتیم آمده‌ایم بپرسیم شما را چگونه با نورانیت می‌توان شناخت. فرمود: مرحبا به شما دو دوست متعهد که در راه دین کوتاهی ندارید. به جان خود سوگند یاد می‌کنم که این مطلب

بر هر مرد و زن مؤمنی واجب است. آنگاه فرمود: ای سلمان و ای اباذر؛ گفتیم: بفرمائید یا امیر المؤمنین. فرمود: ایمان شخص کامل نمی‌شود مگر اینکه مرا به کنه معرفت با نورانیت بشناسد. وقتی به این صورت شناخت، آنگاه دلش را خدا به ایمان آزمایش نموده و شرح صدر برای اسلام به او عنایت کرده و در این صورت است که عارف و بینا و مستبصر می‌شود و هر که از این عرفان کوتاهی بنماید، در حال شک و ارتیاب است. ای سلمان و اباذر؛ شناخت با نورانیت، شناخت خدا است و شناخت خدا معرفت من است با نورانیت. این است همان دین خالص که خداوند میفرماید:

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا  
الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ.

می‌فرماید: دستور داده نشده به آنها مگر اینکه ایمان به نبوت حضرت محمد ﷺ آورند که همان دین حنیف محمدی ساده است این قسمت آیه «وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ» یعنی هر کس اقامه ولایت مرا کرده باشد نماز را بپای داشته است. بپا داشتن ولایت من دشوار و سنگین است که تاب آن را ندارد مگر فرشته مقرب یا پیامبر مرسل، یا بنده مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزمایش کرده باشد.

فرشته اگر مقرب نباشد، تاب تحمل آن را ندارد و پیامبر نیز اگر مرسل نباشد، تحمل ندارد و مؤمن هم اگر مورد آزمایش و اعتماد نباشد، تاب آن را ندارد. گفتیم: یا امیر المؤمنین؛ مؤمن کیست و حدّ و نهایت ایمان چیست تا بتوان او را شناخت؟

فرمود: یا ابا عبد الله. عرض کردم: آری؛ ای برادر پیامبر ﷺ. فرمود: مؤمن امتحان شده کسی است که هر چه از جانب ما به او برسد، دلش برای پذیرش وسعت دارد و شک و تردید در آن ندارد.

بدان ای اباذر؛ من بنده خدا و خلیفه‌ی او بر بندگانم. ما را خدا قرار ندهید، ولی در فضل ما هر چه می‌خواهید بگوئید، باز هم به کنه فضل ما نخواهید رسید و نهایت

ندارد، زیرا خداوند تبارک و تعالی به ما بیشتر و بزرگتر از آنچه ما میگوئیم و شما میگوئید یا خطور بقلب یکی از شما نماید عنایت فرموده است. وقتی ما را این طور شناختید، آن وقت مؤمن هستید.

سلمان گوید عرض کردم: ای برادر پیامبر؛ هر کسی نماز بپا دارد، ولایت ترا بپا داشته است؟ فرمود: آری دلیل این مطلب آیه قرآن است:

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ<sup>۱</sup>.

کمک بگیر از صبر و نماز و آن دشوار است مگر بر خشوع کنندگان.

صبر پیامبر است و نماز اقامه ولایت من است. به همین جهت خداوند می فرماید: «إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ» و فرموده «انهما لكبيرة» یعنی آن دو سنگین است. چون حمل ولایت سنگین است مگر برای خاشعین که آنها شیعیان بینا و روشنند. زیرا صاحب عقاید از قبیل مرجئه و قدریه و خوارج و دیگران از قبیل ناصبیها، اقرار به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دارند و در این مورد اختلافی ندارند ولی هم ایشان در باره ولایت من اختلاف دارند و منکر آن هستند مگر تعداد کمی. آنها ایند که خداوند در قرآن ایشان را توصیف نموده است: «إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ».

در جای دیگر قرآن راجع به نبوت حضرت محمد و ولایت من می فرماید:

وَ بئْرٍ مَعْطَلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ<sup>۲</sup>

«قصر» محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و «بئْرٍ مَعْطَلَةٍ» (چاه واگذار شده) ولایت من است که آن را رها کرده اند و منکر شده اند. هر که اقرار به ولایت من نداشته باشد اقرار به نبوت پیامبر ﷺ برای او سودی نخواهد داشت. این دو با هم قرین و

۱- بقره، ۴۵.

۲- حج، ۴۵.

همراهند، زیرا پیامبر اکرم ﷺ نبی مرسل و امام مردم است. علی علیه السلام پس از او امام مردم و وصی محمد ﷺ است، چنانچه پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي

اول ما محمد و وسط ما محمد و آخر ما محمد نام دارد هر کس معرفت مرا کامل داشته باشد، او بر دین قیم و استوار است، چنانچه در این آیه می فرماید: «وَذَلِكَ دِينَ الْقِيَمَةِ». این مطلب را بتوفیق خدا و کمک او توضیح می دهیم.

ای سلمان وای اباذر؛ آن دو گفتند: لبیک یا امیر المؤمنین. صلوات خدا بر تو باد. فرمود: من و محمد یک نور از نور خداوند بودیم. خداوند به آن نور دستور داد که دو قسمت شود به نیمی از آن فرمود: محمد باش و به نیم دیگر فرمود: علی باش. به همین جهت پیامبر اکرم ﷺ فرموده است:

عَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَ لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا عَلِيٌّ

علی از من و من از علی هستم و این کار را نمی تواند انجام دهد مگر علی علیه السلام.

ابابکر را با سوره براءة بمکه فرستاد. جبرئیل نازل شد، گفت: ای محمد خداوند می فرماید: باید این کار را تو انجام دهی یا مردی از خودت. آنگاه مرا فرستاد تا از ابا بکر بگیرم. از او گرفتم، اما او ناراحت شد. از پیامبر اکرم ﷺ پرسید: آیا در این مورد آیه قرآن در باره من نازل شده است؟ فرمود: نه؛ ولی نباید این کار را انجام دهد مگر من یا علی.

ای سلمان وای اباذر؛

آن دو گفتند: لبیک ای برادر رسول خدا ﷺ.

فرمود: اینک فکر کنید کسی که صلاحیت نداشته باشد چند آیه را از جانب پیامبر ﷺ به مردم برساند، چگونه صلاحیت برای امامت دارد؟! من و پیامبر یک نور

بودیم. او محمد مصطفی ﷺ گردید و من وصی او علی مرتضی شدم. محمد ﷺ ناطق شد و من ساکت. باید در هر زمان ناطق و صامتی باشد. ای سلمان؛ محمد منذر است و من هادی. این است معنی آیه

إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

پیامبر اکرم منذر است و من هادی.

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزْدَادُ وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَأَ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ.<sup>۱</sup>

در این موقع علی علیه السلام دست خود را بر دست دیگر زد و فرمود: محمد صلی الله علیه و آله و سلم صاحب جمع است و من صاحب نشر. محمد ﷺ صاحب بهشت است و من صاحب جهنم. به جنهم می گویم این را بگیر و این یک را واگذار. محمد ﷺ صاحب رجفه است و من صاحب هده\* و من صاحب لوح محفوظم که خدا بمن الهام نموده آنچه در لوح است.

ای سلمان وای اباذر؛ محمد ﷺ «یس و القرآن الحکیم» است. محمد ﷺ «ن و القلم» است. محمد ﷺ «طه ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى» است. محمد ﷺ صاحب دلالات است و من صاحب معجزات و آیات. محمد ﷺ خاتم النبیین است و من خاتم

۱- نازعات، ۴۵.

۲- رعد، ۸ الی ۱۱.

\* الرجفة: یکبار لرزیدن، زلزله (منجد الطلاب، ترجمه محمد بندر ریگی)؛ الرجفة: کل عذاب أنزل فأخذ قوما فهو رجفة و صيحة و صاعقة. (کتاب العین)

الهدة: یکبار در هم کوبیدن خانه و غیره. (منجد الطلاب)؛ و الهدة: صوت وقع الحائط و نحوه. و فسر الهد بالهدم، و الهدة بالخسف. (مجمع البحرین)



الوصیین و صراط مستقیم. من «التَّبَا الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ» هستیم. هیچ کس اختلاف ندارد مگر در باره ولایت من. محمد ﷺ صاحب دعوت است و من صاحب شمشیر. محمد ﷺ پیامبر مرسل است و من صاحب امر پیامبرم. خداوند می فرماید:

يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

او روح الله است که عطا نمی کند و القا نمی نماید آن روح را مگر بر ملک مقرب یا پیامبر مرسل یا وصی برگزیده. به هر کس این روح را عنایت کند او را از مردم جدا نموده و به او قدرت تفویض کرده و مرده زنده میکند. اطلاع از گذشته و آینده دارد. از مشرق به مغرب و از مغرب به مشرق در یک چشم بهم زدن می رود. از دلها و قلبها خبر دارد و آنچه در آسمانها و زمین است می داند.

ای سلمان وای اباذر؛ محمد صلی الله علیه و آله و سلم همان ذکری است که در قرآن فرموده است:

قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ

به من علم مرگ و میرها و بلاها و فصل الخطاب (در هر جا چه باید گفت و هر مسأله چه جوابی دارد) داده اند و به من علم قرآن و آنچه تا قیامت اتفاق خواهد افتاد واگذارده اند. محمد صلی الله علیه و آله و سلم حجت را تعیین نمود تا برای مردم حجت باشد و من حجة الله شدم. خداوند به من مقامی عنایت کرده که برای هیچ یک از گذشتگان و آیندگان چه پیامبر مرسل و چه فرشته مقرب قرار نداده است.

ای سلمان وای اباذر؛ منم آن کس که نوح را در کشتی به دستور خدا بردم. من یونس را به اجازهی خدا از شکم نهنگ خارج کردم. من به اجازهی خدا موسی را از دریا گذراندم. من ابراهیم را از آتش نجات دادم به اجازهی خدا و من نهرها و

۱- غافر، ۱۵.

۲- طلاق، ۱۰ و ۱۱.

چشمه‌هایش را جاری و درختهایش را کاشتم به اجازه خدایم. من عذاب یوم الظلّه هستم. (شاید منظور قیامت باشد.) من فریاد می‌زنم از مکان نزدیکی که تمام جن و انس آن را می‌شنوند و گروهی می‌فهمند. من با هر گروهی چه ستمگران و چه منافقین به زبان خودشان صحبت می‌کنم. من آن خضرم که دانشمند همراه موسی بود. من معلم سلیمان بن داوود. من ذو القرنین و قدرت اللّٰه‌ام.

ای سلمان وای اباذر؛ من محمد ﷺ و محمد ﷺ منم. من از محمّد و محمّد از من است. خداوند در این آیه می‌فرماید:

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ<sup>۱</sup>

ای سلمان وای اباذر؛

آن دو گفتند: لَبِیک یا امیر المؤمنین.

فرمود: مرده‌ی ما نمرده و غائب ما دور نشده و کشته‌های ما هرگز کشته نشده‌اند.

ای سلمان وای اباذر؛

آن دو گفتند: لَبِیک یا امیر المؤمنین.

فرمود: من امیر هر مرد و زن مؤمنم، چه گذشتگان و چه آیندگان. مرا با روح عظمت تأیید کرده‌اند. من یکی از بندگان خدایم. مبادا ما را خدا بنامید. در باره فضل ما هر چه مایلید بگوئید، به کنه فضل ما نخواهید رسید و حتی مقداری از یک دهم آن را نمیتوانید بیان کنید. چون ما آیات و دلائل خدائیم و حجت و خلیفه و امین و امام و وجه اللّٰه و عین اللّٰه و لسان اللّٰه هستیم. به وسیله ما بندگان خدا عذاب میشوند و به وسیله ما پاداش داده می‌شوند. ما را از میان بندگان خود پاک نموده و انتخاب کرده و برگزیده است. اگر کسی بگوید به چه جهت و چگونه هستند و در کجایند که چنین شده‌اند، کافر و مشرک می‌شود، زیرا خداوند در مورد آنچه انجام می‌دهد سؤال

نمی شود ولی آنها سؤال می شوند. هر کس به آنچه بیان کردم و تفسیر نمودم و شرح دادم و روشن کردم و استدلال نمودم، ایمان بیاورد، او مؤمنی است که آزمایش شده قلبش برای ایمان و سینه اش وسعت یافته برای اسلام. او عارف روشن بین است که به هدف رسیده و کامل شده است و هر کس شک نماید و دشمنی ورزد و منکر شود و متحیر باشد و تردید نماید، او مقصر و ناصبی است.

ای سلمان وای اباذر؛

آن دو گفتند: لبیک یا امیرالمؤمنین؛ درود خدا بر تو باد.

فرمود: من زنده می کنم و می میرانم به اجازه ی خدا. من به شما خبر می دهم چه می خورید و چه ذخیره در خانه های خود کرده اید به اذن خدا. من از دل های شما مطلعم و ائمه از اولادم نیز همین کارها را میکنند و این اطلاعات را دارند هر وقت بخواهند و اراده کنند چون ما همه یکی هستیم. اول ما محمد آخر ما محمد و وسط ما محمد است. همه ی ما محمدیم بین ما جدائی نیاندازید. ما وقتی بخواهیم خدا می خواهد. وقتی نخواهیم خدا نمی خواهد. وای! بس وای! بر کسی که منکر فضل و امتیازات و الطافی که خدا بجا عنایت کرده است، باشد. زیرا هر کسی منکر یکی از چیزهائی باشد که خدا بجا عنایت کرده، منکر قدرت خدا و مشیت اوست در باره ما.

ای سلمان وای اباذر؛

آن دو گفتند: لبیک یا امیرالمؤمنین؛ درود خدا بر تو باد.

فرمود: خدا به ما چیزهائی داده که بزرگتر و عظیم تر و عالی تر از همه اینها است.

گویند پرسیدیم: چه چیز به شما داده که بهتر از همه اینها است.

فرمود: ما را مطلع از اسم اعظم نموده، که اگر بخواهیم آسمانها و زمین و بهشت و جهنم را از جای برمی کنیم و به وسیله آن به آسمان می رویم و به وسیله آن به زمین فرود می آییم. به مغرب و مشرق می رویم و بوسیله آن به انتهای عرش می رسیم

و در آنجا در مقابل خدا می‌نشینیم و همه چیز از ما اطاعت می‌کنند، حتی آسمانها و زمین و شمس و قمر و ستارگان و کوهها و درختها و جنبندها و دریاها و بهشت و جهنم. این مقام را خداوند به واسطه اسم اعظم که به ما آموخته، به ما بخشیده است. با تمام این امتیازات ما می‌خوریم و می‌آشامیم و در بازارها راه می‌رویم و این کارها را به امر خدا انجام می‌دهیم ما بندگان گرامی خدا هستیم که اظهار نظر در مقابل او نداریم و بدستورش عمل می‌کنیم و ما را معصومین مطهر قرار داده است و ما را بر بسیاری بندگان مؤمن خود فضیلت داده است و ما می‌گوییم: سپاس خدایی راست که ما را به این امر هدایت کرد و اگر او ما را هدایت نمی‌کرد، ما هدایت نمی‌شدیم و عذاب محقق شده است بر کافرین یعنی منکرین به آنچه خداوند از فضل و احسانش به ما عطا کرده است.

ای سلمان وای اباذر؛ این است معرفت من به نورانیت. پس به آن تمسک جو در حالی که هدایت یافته‌ای. بدرستی که هیچ یک از شیعیان ما به حد استبصار (روشن بینی) نمی‌رسد، مگر مرا به نورانیت بشناسد. هرگاه مرا به آن شناخت، روشن بین کامل بالغ است که در دریایی از علم فرو رفته است و به درجه‌ای از فضل بالا رفته و مطلع بر سری از اسرار و گنجینه‌ی علوم خدا شده است.<sup>۱</sup>

شخصی از امام حسین علیه السلام خواست که حدیثی از فضایل آن حضرت بشنود، اما آن بزرگوار فرمود: طاقت نداری.

آن شخص گفت: چرا؛ آن را می‌توانم بفهمم.

آن حضرت شروع کرد به نقل یکی از فضایل خود. وقتی حدیث به پایان رسید، موهای سر و صورتش سفید شد و حدیث را فراموش کرد. حضرت فرمود: خداوند به او رحم کرد که حدیث را فراموش کرد!

### صفاتى كه مختص به امام زمان علیه السلام است

تاکنون صفاتی که در تمام ائمه علیهم السلام مشترک بود بیان گردید. اما هر کدام از ائمه اختصاصاتی دارند که مخصوص به خود آنان است مثلاً تولد در داخل کعبه از اختصاصات امیرالمؤمنین علیه السلام است. یا سید الشهداء علیه السلام که مختص است به صفاتی چون استجاب دعا تحت قبه‌ی آن بزرگوار و شفا در تربت ایشان.

امام زمان علیه السلام هم دارای صفات خاصه‌ای است که در واقع آن صفات امام زمان علیه السلام را معرفی می‌کند. خداوند معرف امام زمان علیه السلام است. آیه‌ی **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَي الْعَالَمِينَ** معرف ائمه علیهم السلام است.

خداوند چهار خانواده را از میان تمام مخلوقات انتخاب کرده است. آدم، نوح، آل عمران و آل ابراهیم. خداوند می‌فرماید:

**أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا.**

چرا حسد می‌برند بر این خانواده‌ی پاک و طاهر همانگونه که بر آل ابراهیم حسد بردند. خانواده‌ی عصمت هم از همین گروهند. پس امام زمان علیه السلام را بشرها نمی‌توانند معرفی کنند. دو لوحه‌ی عظیمند که خداوند آنها را در آن دو معرفی کرده است. یکی حدیث خواتیم و دیگر حدیث لوح. این دو سند محکم که سند ولایت اهل بیت است در کتاب اصول کافی آمده است. مرحوم آیه الله حلبی رضوان الله تعالی علیه بعد از آزادی مجلس روضه، در تکیه‌ی تهرانی‌ها منبر می‌رفتند. صحن تکیه پر بود از طلبه‌ها و همه قلم به دست بودند تا بیانات آن بزرگوار را یادداشت کنند.

بسیار تأکید می‌کردند که حدیث لوح را حفظ کنید و آن را مانند حدیث کساء بخوانید. اما دشمنان دین در صدد از بین بردن حدیث کساء هستند، با این که حدیث کساء بسیار معتبر است.

تمام اعتقادات در قرآن موجود است. الا این که تفسیر آن را باید در احادیث جستجو کرد. قرآن فرموده است: **شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**!

معرفی امام زمان علیه السلام نیز در قرآن و روایات است.

علما در سامرا جمع شدند و نظرات خود را در مورد تألیف کتابی در رابطه با امام زمان علیه السلام بیان می‌داشتند. سرانجام به دستور مرحوم آقا میرزا حسن شیرازی صاحب فتوای تنباکو، مرحوم محدث نوری کتاب نجم الثاقب را نوشتند. مردم امام زمان علیه السلام را به نورانیت شناخته‌اند. امام صادق علیه السلام فرمودند: لو ادر کتبه لخدمته ایام حیاتی. پیغمبر اسلام در غدیر خم در آن هوای گرم و سوزان امام زمان علیه السلام را معرفی فرمودند.

اکنون آن امتیازات و خصائص مربوط به حضرت مهدی علیه السلام را بیان می‌کنیم. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی مرا به آسمانها عروج دادند و به سدره المنتهی رسیدم، خطاب از حضرت رب الارباب رسید که یا محمد، گفتم: لبیک، لبیک؛ ای پروردگار من؛ خداوند فرمود: ما هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمودیم بر اهل دنیا مگر اینکه، در پایان عمر او جانشینی برای او تعیین کردیم به جهت هدایت امت و ما قرار دادیم علی بن ابیطالب را به عنوان جانشین تو و امام امت. پس از آن حضرت، حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد پس از او موسی بن جعفر

پس از وی علی بن موسی سپس محمد بن علی سپس علی بن محمد پس از آن حسن بن علی سپس حجت ابن الحسن.

ای محمد؛ سر بالا کن. چون سر بلند کردم انوار این بزرگواران را دیدم. پس حجت علیه السلام را دیدم که در میان ایشان می درخشید گویا ستاره درخشنده‌ای بود. سپس خداوند فرمود: اینها خلیفه‌ها و حجت‌های منند در زمین و اینها خلیفه‌ها و اوصیای تواند بعد از تو. پس خوشا حال کسی که دوست دارد ایشان را و وای بر کسی که دشمن دارد ایشان را.

وقتی امام زمان علیه السلام متولد شد ملائکه و فرشتگان عالم بالا او را به سراپرده‌ی عرش بردند. سراپرده‌ی عرش کجاست؟ بالاترین مقام عالم بالا. جایگاه گروه سر عفاف ملکوت. آن جایی است که در تضمین اشعار حافظ اشاره شده است.

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند      بر شراب ومی و بر ساغر وی طعنه زدند  
ساکنان ملاء سر عفاف ملکوت      بهر وارد شدن خانه در خانه زدند  
ساکنان ملاء سر عفاف ملکوت با حضرت مهدی علیه السلام سابقه‌ی قبلی داشتند آن هنگام که با اجازه وارد خانه‌ی جد‌هاش فاطمه زهرا سلام الله علیها شدند. خداوند به امام زمان علیه السلام خطاب فرمود: مرحبا به تو ای بنده‌ی من، برای نصرت دین و اظهار امر و هدایت عباد من. قسم خورده‌ام به درستی که من به تو بگیرم و به تو بدهم و به تو بیامرزم و به تو عذاب کنم (یعنی به هر کس مزیتی عطا کنم و او را مشمول رحمت قرار دهم یا کسی را وارد بهشت کنم بخاطر توست و از هر کس چیزی پس بگیرم بخاطر اهانت توست هر کس را بیامرزم به خاطر ولایت توست و هر کس را عذاب کنم به خاطر دشمنی توست)

نگارنده گوید: ای خوانندگان عزیز و ای دوستداران اهل‌البیت عصمت: این چه مقامی است که خداوند به این بزرگوار داده است. رفقای طلبه؛ همه‌ی ما در سفره



حضرت نمک خورده هستیم، وای بر ما اگر نمک به حرام باشیم والا از سگ پست تر خواهیم بود و حال ما حال آن سگی خواهد بود که:

يَأْكُلُ الْكَلْبُ خَبْزَ سَوَاحٍ لَيْلًا      جَامِعُ الذُّبِّ جَهْرَتًا بِالنَّهَارِ  
ذَلِكَ الصَّنْعُ صَنْعُ سُوءٍ وَ قَبْحُ      ذَلِكَ الْكَلْبُ مِنْ كِلَابِ الشَّرَارِ

باید توبه کنیم. چون امام زمان علیه السلام بسیار مهربان است، همچون جد خود سید الشهداء علیه السلام. نمونه‌های بارز آن داستان توبه سلیمان بن صرد خزاعی و عبیدالله بن حر جعفی است. امام حسین علیه السلام از او استمداد فرمود اما او استمداد امام علیه السلام را پاسخ نداد. بعد از واقعه‌ی عاشورا پشیمان شد و دیوانه‌وار در بیابانها می‌گردید و این اشعار را زمزمه می‌کرد:

فِيَا لَكَ حَسْرَةً مَا دَمْتَ حَيًّا      تَرَدَّدَ بَيْنَ حَلْقِي وَ التَّرَاقِي  
حَسِينٌ حِينَ يُطَلَّبُ بِذَلِكَ نَصْرِي      عَلِيٌّ أَهْلُ الضَّلَالَةِ وَ النِّفَاقِ  
غَدَاةٌ يَقُولُ لِي بِالْقَصْرِ قَوْلًا      أَ تَرَكْنَا وَ تَزْمَعُ بِالفِرَاقِ  
وَ لَوْ إِنِّي أُوَاسِيهِ بِنَفْسِي      لَنَلْتِ كِرَامَةَ يَوْمِ التَّلَاقِ  
مَعَ ابْنِ الْمُصْطَفِيِّ نَفْسِي فِدَاهِ      تَسْوِيٌّ ثُمَّ وَدَعُ بِانْطِلَاقِ  
فَلَوْ فُلِقَ التَّلْهَفُ قَلْبِي حَيًّا      لَهْمُ الْيَوْمِ قَلْبِي بِانْقِلَاقِ  
فَقَدْ فَازَ الْأَوْلَى نَصَرُوا حَسِينًا      وَ خَابَ الْآخِرُونَ أَوْلُوا النِّفَاقِ

مضمون اشعار این است که اگر حسین علیه السلام را یاری می‌کردم به کرامات و مقامات اخروی نایل می‌شدم. همانا آنان که حسین علیه السلام را یاری کردند رستگار شدند و آنان که او را رها کردند منافقانی بودند که از رحمت الهی ناامیدند.

شایسته است از عبیدالله حر جعفی درس بگیریم و ما نیز توبه کنیم و از امام زمان خود عذرخواهی کنیم. چون آن بزرگوار جلوه رحمت بی‌انتهای الهی است و

شیعیان خود را دوست دارد. همان طور که قبلاً اشاره شد در نیمه شبها شیعیان را دعا می کند:

اللَّهُمَّ إِنَّ شِيعَتَنَا خُلِقَتْ مِنْ شُعَاعِ أَنْوَارِنَا وَ بَقِيَّةِ طِينَتِنَا وَ قَدْ فَعَلُوا ذُنُوباً كَثِيرَةً  
 اِتَّكَالاً عَلَيَّ حُبُّنَا وَ وَّلَايَتِنَا فَإِنْ كَانَتْ ذُنُوبُهُمْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ فَقَدْ  
 رَضِينَا وَ مَا كَانَ مِنْهَا فِيمَا بَيْنَهُمْ فَاصْلِحْ بَيْنَهُمْ وَ قَاصِّبَهَا عَنْ حُمُسِنَا وَ  
 ادْخِلْهُمْ الْجَنَّةَ وَ زَحْزَحْهُمْ عَنِ النَّارِ وَ لَا تَجْمَعْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أَعْدَائِنَا فِي سَخَطِكَ

دیگر از صفات مخصوص آن بزرگوار این است که ملائکه برای پرورش آن حضرت، او را به ملاء اعلا بردند. علامه نوری در نجم الثاقب می فرماید:

حضرت مدتی از خانه امام حسن عسکری علیه السلام غایب بود و این جریان بعد از ولادت آن بزرگوار بود. ملائکه ایشان را به عالم بالا بردند و تحویل روح القدس دادند تا از ایشان نگهداری کند.

عالم نور کجاست؟ عالم قدس است که هیچ ذره‌ای از ذرات آن عالم به لوث قذارت و نجاست و معاصی بنی آدم و شیاطین ملوث نشده است و لاینقطع آن حضرت مجالست و مؤانست داشت با ساکنان ملاء سر عفاف ملکوت و انفاس قدسیه. خوانندگان عزیز؛ شیعیان امام زمان علیه السلام بیائید بخاطر حضرت و مادرش فاطمه زهرا سلام الله علیها آن دوستی و مؤانست و خوش خلقی که با یکدیگر داشتیم تجدید عهد کنیم. به خانه‌ی یکدیگر رفت و آمد کنیم. برای نجات رعیت امام زمان علیه السلام چه آنان که ظالمند و چه آنان که مظلومند دعای عظم البلاء را شب و روز بخوانیم. رقعته‌ی حاجت حضرت مهدی علیه السلام که در تحفة الزائرین مرحوم علامه مجلسی و نیز منتهی الامال مرحوم حاج شیخ عباس قمی است بنویسیم و از خدا بخواهیم: اللهم عجل لولیک الفرج ... . امروز جز توسل هیچ راه دیگری نداریم.

امروز میر کاروان، مولای ما مهدی (عج) بود  
 قطب زمین غوث زمان، مولای ما مهدی (عج) بود  
 پشت و پناه مومنین، نخل امید مسلمین  
 حصن حصین حرز امان، مولای ما مهدی (عج) بود  
 ماء معین قصر مشید، شمس هدی حق جدید  
 قیم و قائم در جهان، مولای ما مهدی (عج) بود  
 آواره‌ام در کوی او، لب تشنه‌ام بر روی او  
 یا رب ز چشم ما نهان، مولای ما مهدی (عج) بود  
 امام زمان علیه السلام آن بزرگواری است که در صد و سی و چهار آیه قرآن معرفی  
 شده است یکی از آیات این است:

وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ  
 شَهِدًا.

یک نفر از علمای دربار بنی امیه به نام شهر بن حوشب می‌گوید: حجاج بن  
 یوسف ثقفی به من گفت: ای شهر؛ آیه‌ای در کتاب خدا هست که در معنای آن عاجز  
 شده‌ام و نمی‌فهمم. گفتم: ای امیر؛ کدام آیه است. او آیه‌ی بالا را تلاوت کرد. گفتم:  
 خداوند متعال قسم خورده است که هیچ کس از اهل کتاب (یهود و نصاری) نیست  
 مگر این که حتماً پیش از مرگ به او ایمان خواهد آورد. به خدا سوگند که من دستور  
 می‌دهم که یهودی و نصرانی را گردن بزنند. پس چشم بر او می‌دوزم، اما نمی‌بینم که  
 لبهایش را حرکت بدهد تا بی‌نفس می‌شود و از دنیا رخت بر می‌بندد.

گفتم: خداوند حال امیر را به اصلاح آورد! آن طوری که تأویل کرده‌ای نیست.  
 گفت چگونه است؟ گفتم همانا عیسی علیه السلام پیش از روز قیامت به دنیا فرود می‌آید،  
 پس اهل هیچ دینی، یهود یا غیر آن، باقی نمی‌ماند مگر این که پیش از مردنش به او

ایمان می آورد و پشت سر حضرت مهدی ارواحنا فداه نماز می گزارد. گفت: زنهار این را از کجا می گوئی؟ گفتم: این را محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (امام باقر علیه السلام) برایم نقل کرده است. گفت: بخدا قسم آن را از چشمه‌ی زلالی آورده‌ای.<sup>۱</sup> ای دوستان امام زمان علیه السلام؛ حجاج بن یوسف ثقفی احادیث را در شان حضرت مهدی سرچشمه پاک و آب زلال می‌داند. اما ما درباره‌ی حضرت چه می‌گوئیم؟! یک اندازه فکر کنید. تفکر از نماز شب خواندن بالاتر است. از جهاد فی سبیل الله بالاتر است. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: قَالَ:

كَانَ أَكْثَرَ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ التَّفَكُّرُ وَالْإِعْتِبَارُ<sup>۲</sup>

اکثر عبادت ابی ذر تفکر رحمه الله تفکر و عبرت گرفتن بود.  
تفکر مشعل فروزانی است که از تابش آن عقل منور می‌شود و تابش آن قلب انسان را نورانی می‌کند و امام شناس و پیغمبر شناس می‌شود. آن چنان در محبت حضرت مهدی علیه السلام جوش می‌خورد که لا ینقطع فریاد می‌زند:  
ای منتظر ای منتظر ای حجت ثانی عشر  
ای وارث تاج و نگین ای صاحب تیغ دو سر  
یک منظر از دیدار تو، یک جلوه از رخسارتو  
بر جسم عالم می‌دمد، از لطف حق روح دگر  
تا کی بسوزیم از فراق، جانها کباب از اشتیاق  
طاقت دگر گردیده طاق، کی آیدت فتح و ظفر  
ز احسان بما گر رو کنی، باخسته حالان خو کنی  
هر درد را دارو کنی، ای شام هجران را سحر

۱- سیمای امام زمان علیه السلام در قرآن.

۲- وسائل الشیعة، ۱۵/۱۹۷.

ای حامی دین مبین، ای حافظ آین و دین  
 دزدان نشسته در کمین، مسدود کرده رهگذر  
 جبل المتین دین توئی، رونق ده آیین توئی  
 امید مظلومین توئی، ای پادشاه دادگر  
 از حکم محتوم خدا بر ما سواله، مقتدا  
 بر خافقین\* فرمانروا، فرمانبرت جن و بشر  
 ای نور مطلق در جهان، روشن ز تو کون و مکان  
 ای مهدی صاحب زمان تا چند باشی مستتر  
 پروردگارا به ما هم یک لطف و عنایتی فرما تا امام زمان خود را بشناسیم و  
 خدای نکرده، خیال نکنیم که امام زمان علیه السلام اعمال ما را نمی بیند، زیرا قرآن  
 می فرماید:

وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ<sup>۱</sup>

مضمون آیه این است اعمال ما را خدا و رسول خدا و امام زمان صلوات الله  
 عليهم می بیند. قبلاً داستان هارون بن رثاب و برادر جارودی مذهبش نقل شد.  
 خداوندا به ما معرفتی عطا کن که منتظر ظهور باشیم. خدایا ظهور حضرت را نزدیک  
 فرما تا ندای حضرت را بشناسیم. امام صادق علیه السلام فرمودند:

يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ وَ اسْمِ أَبِيهِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا اسْمُهُ قَالَ  
 اسْمُهُ اسْمُ نَبِيٍِّّ وَ اسْمُ أَبِيهِ اسْمُ وَصِيِّ<sup>۲</sup>

\* - خافقین به معنی شرق و غرب عالم است و اشاره است به ولایت تکوینی و تشریحی ائمه اطهار عليهم السلام و تشکیل  
 حکومت اسلامی جهانی حضرت مهدی (عج).

۱- التوبه، ۱۰۵

۲- بحار الأنوار، ۵۱ / ۳۸

منادی از آسمان به نام قائم علیه السلام و اسم پدرش ندا می کند. روای گوید:  
فدایت شوم اسم او چیست؟ فرمود: اسم او اسم نبی و اسم پدرش اسم  
وصی است.

خروش غیب برآید ز آسمان ناگاه  
که حق پدید شد از طلعت ولی الله  
امام عصر (عج) عیان گشت مژده ای یاران  
به کعبه رو بنمایید جانب آن شاه  
برای بیعت و تجدید عهد بشتابید  
که دست اوست ید الله و دیده عین الله  
خوش آن کسان که نمایند درک صحبت وی  
بلند سایه ی وی بهرشان ملاذ و پناه  
به سطح ارض فتد صیت داد و معدلتش  
حکومتی نبود جز حکومت الله  
به یاد او همه رطب اللسان زمرد و زن  
به عرش و فرش حکومت، حکومت الله

شها عالم همه در انتظارند  
ز هجرانت جهانی بی قرارند  
بسی هجران تو بر ما گران است  
از این رو عاشقانت در شرارند  
به مشتاقان رسد چون مژده ی وصل  
به ناگه بانگ واشوقا برآرند  
به مانند سحاب آن جمع معدود  
سوی کویت ز هر سو رهسپارند

و دیگر از مزایای حضرت مهدی ارواحنا فداه این است که نسب حضرت اشرف انساب اجدادش می باشد. در سلسله نسب حضرت ده امام قرار گرفته اند، به این معنا که مهدی علیه السلام پسر امام حسن عسکری است. امام حسن عسکری علیه السلام فرزند امام علی بن محمد الهادی علیه السلام است و امام هادی علیه السلام فرزند امام جواد علیه السلام و امام جواد علیه السلام فرزند امام رضا علیه السلام و امام رضا علیه السلام فرزند امام موسی بن جعفر علیه السلام و موسی بن جعفر علیه السلام فرزند امام صادق علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرزند امام باقر علیه السلام و امام سجاد علیه السلام و امام سجاد علیه السلام فرزند امام حسین علیه السلام و امام حسین علیه السلام فرزند امام علی بن ابیطالب علیه السلام است.

در سلسله دیگر امامان کمتر از ده امام قرار دارند. مثلاً در سلسله نسب پدر بزرگوارش امام عسکری علیه السلام نه امام قرار گرفته اند و در سلسله نسب امام هادی هشت امام قرار دارند و ...

و دیگر از خصوصیات و مزایای حضرت این است که پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد آن بزرگوار است و آن پرچمی است که جبرئیل در روز جنگ بدر از بهشت آورده است فرمودند: پارچه‌ی آن پنبه و کتان و حریر نیست. راوی عرض کرد از چه چیز است؟ فرمودند: برگ بهشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جنگ بدر آن را باز کرد و فاتح شد. آن را پیچید و به دست حلال مشکلات علی بن ابیطالب داد. پیوسته در نزد حضرت بود تا در جنگ بصره (جمل) آن را باز کرد و فتح و پیروزی نصیبش گردید. پس امیرالمومنین علیه السلام آن را پیچید و اکنون در نزد امام زمان علیه السلام است و آن را باز نخواهد کرد، مگر در وقت ظهور. نگارنده گوید: در روایتی دیدم که در هنگام ظهور خود علم باز می شود و گوید: قم باذن الله یا ولی الله شمشیر هم از غلاف بیرون می آید و می گوید قم باذن الله یا ولی الله.

آیا خواهد شد که انشاءالله چشم ما به آن علم بیفتد و صاحب علم، علم را به احتزاز در آورد و صاحب علم مشرق و مغرب عالم را به اهتزاز در آورد. آن علم



پارچه‌اش درخت بهشت است. عمود آن، یعنی آن چوبه‌ای که پارچه بر آن قرار می‌گیرد، از عرش پروردگار است وقتی که آن علم را باز کند، سیزده هزار و سیزده ملک بر آن بزرگوار فرود آیند که همه منتظر ظهورند در روز جنگ صفین از امیرالمومنین علیه السلام خواستند که علم را باز کند، حضرت علیه السلام باز نکرد. یاران حضرت امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و عمار یاسر را شفیع قرار دادند تا از امیرالمومنین درخواست کنند علم را باز کند. حضرت فرمود: این علمی است که باز نمی‌کند آن را مگر قائم آل محمد علیه السلام.

از دیگر خصائص حضرت مهدی علیه السلام ابر مخصوصی است که در آن رعد و برق است و خداوند آن را برای حضرت ذخیره کرده است. ذوالقرنین مخیر شد بین دو ابر. او ابر معتدل را برگزید و اما ابری که در بردارنده‌ی رعد و برق شدید است مال حضرت مهدی است. پس ایشان را به راههای آسمانهای هفتگانه بالا می‌برد و به زمینهای هفتگانه می‌رساند. باز هم بگو امام زمان علیه السلام با این توپ و تانک چه خواهد کرد؟! بچه جان بیا حدیث بخوان. مگر تو یقین داری که این توپ و تانک تا آن زمان خواهد بود؟! مگر نمی‌دانی که دشمنان حضرت سفیانی و بنی امیه‌اند که اسلحه‌ی آنها شمشیر است و چون حضرت نعره بزنند فرار می‌کنند و به مملکت نصاری پناهنده می‌شوند؟! آنها می‌گویند شما چه کسانی هستید می‌گویند مسلمانانی که از نعره مهدی فرار کرده‌ایم.

گفتم پسرم عزیزم ای حب نبات از ملک فرنگ آمدی کو سوغات  
 گفتا نظر به زلف رعنایم کن سوغات مرا ببین به شکل کروات  
 دیگر از خصائص حضرت مهدی علیه السلام این است که در پشت شهر کوفه دو نهر جاری می‌شود، یکی از آب گوارا و دیگری از شیر. از همان سنگی که موسی بن عمران علیه السلام عصای خود را بر آن زد.

یکی از خصوصیات حضرت این است که دولت ستمگرها و جبارها قطع می‌شود و در روی زمین هیچ حکومتی جز حکومت آن بزرگوار باقی نمی‌ماند. تمام روی زمین پر می‌شود از عدل و داد. در بعضی از اخبار به کیفیت فتوحات حضرت اشاره شده است و در آن فتوحات اسم بعضی از بلاد عظیم دنیا مثل چین، قسطنطنیه و ایتالیا و جزایر اشاره شده است. و معنای این که اسم بعضی بلاد برده شده این نیست که بر بعضی بلاد دیگر غالب نخواهد شد، بلکه این اسامی از باب نمونه است.

قبل از امام زمان علیه السلام همه‌ی گروهک‌ها به مقام می‌رسند تا بر آنها روشن شود که جز امام زمان علیه السلام نمی‌توانند اصلاح کنند، تا بعد از تشکیل حکومت امام زمان علیه السلام نگویند: اگر زمام به دست ما می‌رسید ما هم می‌توانستیم اصلاح کنیم. اکنون تمام قطعات زمین را ظلم فرا گرفته است، زیرا ظلم به این معناست که چیزی در جای خود قرار نگیرد. مثلاً پسر بر پدر تقدم می‌جوید یا برادر کوچکتر بر برادر بزرگتر بی‌احترامی می‌کند.

مثلاً از صدر اسلام چادر وسیله‌ی عفاف زن است. چادر را از سر انداختن به اسم حجاب اسلامی، ظلم است و الی غیر ذلک که سرتاسر عالم از اینگونه مسائل زیاد است.

دیگر از خصوصیات امام زمان علیه السلام این است که بیعت احدی بر گردنش نیست و مردم باید با او بیعت کنند. چون روایت از امام صادق است که فرمود:

كُلُّ بَيْعَةٍ قَبْلَ ظُهُورِ الْقَائِمِ علیه السلام فَبَيْعَةٌ كُفْرٌ وَ نِفَاقٌ وَ خَدِيعَةٌ لَعَنَ اللَّهُ الْمُبَايِعَ لَهَا  
وَ الْمُبَايِعَ<sup>۱</sup>

ای مفضل هر بیعتی پیش از ظهور قائم بیعتی است نشأت گرفته از کفر و نفاق و نیرنگ. خدا بیعت کننده و بیعت گیرنده را لعنت کند.

امام حسن علیه السلام که فرمود:

مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ يَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِبَطَاغِيَةِ زَمَانِهِ إِلَّا الْقَائِمَ الَّذِي يُصَلِّي رُوحُ  
اللَّهِ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ.<sup>۱</sup>

هیچ یک از ما نیست مگر اینکه که در گردن او بیعتی است از طاغیان

زمان، مگر قائم علیه السلام که عیسی بن مریم علیها السلام پشت سر او نماز می خواند.

در کمال الدین از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: ولادت صاحب این امر

از این خلق پوشیده می شود، تا اینکه زمانیکه خروج کند در گردن او بیعتی نبوده

باشد و خداوند عزوجل در یک شب کار او را اصلاح خواهد کرد. و نیز از حسن بن

فضال از امام رضا علیه السلام روایت است که فرمود: گویا می بینم شیعه را در وقت مفقود

شدن چهارم از فرزندان من. جستجو می کنند از چراگاه، پس نمی یابند آنرا. گفتم

چرا ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ فرمود: به جهت آنکه امام ایشان غایب می شود از

ایشان. گفت: چرا غایب می شود؟ فرمود: برای این که وقتی با شمشیر قیام کند، بر

گردن او بیعتی نباشد.

مزیت دیگر حضرت آن است که ۱۸۲ اسم برای حضرت وجود دارد. از اسما

حضرت امیرالامره است به معنای شاه شاهان. دیگر از اسمهای حضرت جابر است.

جابر در لغت به معنی شکسته بند است. امام زمان علیه السلام هم دردهای دل شیعیان را

جبران می کند و همچنین ظلمهایی که در حق آنها شده است.

دیگر از اسمهایی که حضرت خود اختیار فرموده است، صاحب است. به شیخ حیدر

علی مدرس فرموده است به پدرت بگو ما بی صاحب نیستیم. پس امام زمان علیه السلام

صاحب است. صاحب الدار است. صاحب الناحیه است. صاحب العصر است. صاحب الامر

است. صاحب الكرة البيضاء است. صاحب الدولة الزهراء است. قطب عالم امکان است. قیم الزمان است. قائم الزمان است.

امام زمان علیه السلام آن بزرگواریست که دست مبارک بر سر ملت می گذارد، کینه و حسد از دل‌هایشان خارج می شود و عقل آنان کامل می گردد، زیرا از روز کشته شدن هابیل به دست قابیل این کینه و حسد در امر بنی آدم، یک امر طبیعی شد و هر چه مردم نیاز دارند از برادر دینی خود تامین می کنند، حتی اگر کسی نیازمند باشد و دست ببرد و از جیب برادر دینی خود پول بردارد کسی ناراحت نمی شود، اما زمان ما مردم بنده درهم و دینارند و حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: شماها درهم و دینار را بر همه چیز برتر می دانید. ولی در آن روز تمام ملت تابع امر حضرت مهدی علیه السلام هستند و هر امری که بفرماید انجام می دهند.

امام زمان علیه السلام آن بزرگواریست که بعد از ظهور آن بزرگوار، خداوند به شیعیانش طول عمر عطا می فرماید. مزیت دیگر از مزایای ظهور حضرت این است که آفات و بلاها از جان شیعیان دور می شود. هیچ مرضی بر شیعیان و دوستان حضرت عارض نخواهد شد و همه مردم عالم شیعه و دوستدار حضرت خواهند بود و هر صاحب دردی شفا خواهد یافت و به هر مردی قوت چهل مرد عطا خواهد شد و این جریان مربوط به تمام مؤمنین و مؤمنات است. مزیت دیگر از مزایای زمان حضرت این است که آن چنان چهره حضرت نورانیت و صفا دارد که بر ماه و خورشید غلبه می کند.

مزیت دیگر این است که پرچم پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در نزد امام زمان علیه السلام است.

امام زمان علیه السلام آن بزرگواری است که در مقام حکومت بین مردم به علم خود عمل می کند. دلیل و بینه‌ای لازم ندارد، مثل داوود که به علم خود عمل می کرد. اما دیگر امامان در مقام حکومت شاهد و دلیل می خواستند. اگر شاهدی می خواست حيله گری کند و تقلب نماید ائمه اطهار با تدابیر امامت و فراست شاهد را وادار

می کردند که شهادت به حق بدهد و از شهادت باطلی که داده است تکفیر کند، یعنی آدم به ناحق رسوا می شد. مانند قضاوت‌های شاه ولایت امیرالمومنین علیه السلام. هرگاه مردم به امام زمان خود بی توجه شدند و به آن بزرگوار اهانت کردند، دچار گرفتاری و مصیبت‌هایی می شوند که گاهی ممکن است حتی متوجه هم نشوند. این است رمز بیچارگی‌هایی که ما را احاطه کرده و هیچ راه خلاصی برای آن نمی‌یابیم زیرا احترام به آن‌ها واجب است و هر کس به آن بزرگواران اهانت کند، مستوجب عذاب الهی می‌شود و گاهی در این دنیا هم سزای اهانت خود را می‌بیند. به عنوان نمونه چند جریان در این مورد خدمت خوانندگان محترم تقدیم می‌گردد.

### درفت بادام (اثر وضعی)

شیخ صدوق از ابو واسع محمد بن احمد نیشابوری روایت کرده است که گفت: شنیدم از جدّهام خدیجه، دختر حمدان بن پسنده، که گفت: چون حضرت امام رضا علیه السلام داخل نیشابور شد، در محله‌ی فوزا، در ناحیه‌ای که معروف به «لاشاباد» بود، در سرای جدّهام، پسنده، فرود آمد. و او را «پسنده» می‌گفتند، چون حضرت امام رضا علیه السلام او را از میان مردم پسندید. چون در خانه‌ی ما فرود آمد، در گوشه‌ای از حیات خانه دانه‌ی بادامی را کاشت. آن دانه جوانه زد و در یک سال درختی بارور شد و مردم بادام آن درخت را برای شفا می‌بردند. هر کسی که درد و مرضی داشت، به جهت تبرک از آن بادام تناول می‌نمود و عافیت می‌یافت و هر که درد چشم داشت، از آن بادام بر چشم خود می‌نهاد و شفا می‌یافت و زن آبستن که وضع حمل بر او دشوار می‌شد، از آن بادام می‌خورد و دردش سبک می‌شد، و همان ساعت فرزندش را به دنیا می‌آورد و اگر چهارپایی قولنج می‌شد از شاخه‌ی آن درخت می‌گرفتند و بر شکم

او می کشیدند، پس حیوان خوب می شد و باد قولنج از او می رفت و به خیر برکت آن حضرت همه شفا می یافتند.

روزگاری گذشت و آن درخت خشک شد، جدّ من حمدان، شاخه های آن را برید و کور شد و پسرش که او را ابوعمّرو می گفتند: آن درخت را از روی زمین بُرید پس تمام دارایی اش را از دست داد. ابوعمّرو دو پسر داشت که هر دو نویسندهی ابوالحسن محمد بن ابراهیم سمجور بودند، به نام های ابوالقاسم و ابوصادق. آن ها می خواستند که آن خانه را تبدیل به عمارت کنند و بیست هزار درهم صرف آنجا کردند و بیخ آن درخت را که باقی مانده بود برکنند و نمی دانستند که چه اثری از آن درخت نسیب آن ها می شود. پس یکی از آن ها به سر املاک امیر خراسان رفت و او را در محملی به نیشابور برگردانیدند در حالی که پای راستش سیاه شده بود و گوشت از پایش ریخت و به همین علت بعد از یک ماه مُرد.

و اما آن برادر دیگر که بزرگ تر بود، در دیوان سلطان در نیشابور مستوفی بود. روزی جماعتی از کاتبان بالای سرش ایستاده بودند و او خط می نوشت. یکی گفت: خدا چشم بد از کاتب این خط دور کند! همان ساعت دستش لرزید و قلم از دستش افتاد و دانه ای از دستش بیرون آمد. به منزل بازگشت. ابوالعبّاس کاتب با جماعتی نزد او آمدند و گفتند که این دانه از گرمی است. واجب است که امروز فصد کنی، او همان روز فصد کرد و فردا نیز بماندند و گفتند: امروز هم فصد کن و او فصد کرد. پس دستش سیاه شد و گوشتش ریخت و به همین علت مُرد. و فوت هر دو برادر به یک سال نکشید.<sup>۱</sup>

۱- منتهی الآمال، جلد دوم. به نقل از: عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۱۳۲؛ بحار الأنوار، ۴۹/ ۱۲۱.

### عدم شایستگی به جهت حج نیابی از طرف صاحب الامر علیه السلام

قطب راوندی رحمه الله علیه در کتاب خرایج روایت کرده که ابومحمد دعلجی دو پسر داشت که یکی صالح بود و او را ابوالحسن می گفتند و مردگان را غسل می داد. پسر دیگرش فردی لاابالی بود و کارهای نادرستی انجام می داد.

مردی از شیعیان، پولی به ابومحمد داد که به نیابت حضرت صاحب الامر علیه السلام حج بجا آورد. وی مقداری از آن پول را به پسر فاسدش داد و او را با خود برد که به نیابت آن حضرت حج انجام دهد.

وقتی از حج برگشت، نقل کرد که در عرفات جوان گندم گون نیکو هیبتی را دیدم که مشغول تضرع و ابتهال و دعا بود و چون من به نزدیک او رسیدم، به سوی من التفات نمود و فرمود: «ای شیخ! آیا حیا نمی کنی؟!»

من گفتم: «ای سید من از چه چیز حیا کنم؟»

فرمود: «به تو پول می دهند، تا برای آن که می دانی حج بجا آوری و تو آن را به فاسقی می دهی که خمر می آشامد، نزدیک است که این چشم تو کور شود.»  
چهل روز از برگشتن نگذشت که از همان چشم که به آن اشاره نمود جراحی بیرون آمد و بعد از مدتی کور شد.<sup>۱</sup>

۱- منتهی الامال، جلد دوم، به نقل از نجم الثاقب، ۷۷۴ و الخرائج والجرائح، ۱/ ۴۷۹.

آیت الله شیخ علی احمدی میانه‌چی فرمودند: «آیت الله میرداماد، روزی در درس خارج حج، این حکایت را نقل کردند و به شدت گریستند و فرمودند: معلوم است این ابومحمد دعلجی بنده‌ی صالح و مقرب خدا بوده که این چنین زود تبیه شده است. این نشانه‌ی این است که ایشان از اولیاء الله بوده است.»



## روزگار تاریک غیبت امام زمان علیه السلام

ما در زمان غیبت کبری واقع شده‌ایم، و چنین باید گفت که روزگار غیبت، بر تمام آنهایی که امام علیه السلام از آن‌ها غایب است، دوران ظلمت و محرومیت است. یا آنکه بهتر بگوئیم: اینان از او مهجورند.

اگر نیکو بنگریم و تا حدی بیندیشیم و عظمت نعمت حضور امام علیه السلام را تا حدی بیابیم، خواهیم فهمید که دوران غیبت چه دوران رنجبار و طاقت فرسائی است! حضرت امام رضا علیه السلام از آن دوران و مؤمنان آن زمان، چنین یاد می‌فرمایند:

كَمْ مِنْ مُؤْمِنٍ مُتَأَسِّفٍ حَيْرَانَ حَزِينٍ عِنْدَ فَقْدِ الْمَاءِ الْمَعِينِ<sup>۱</sup>

چه بسیار مؤمن دل سوخته‌ای که در فقدان آب معین گوارا در حیرت و حزن به سر می‌برد.

چه زیبا آن حضرت محرومیت زمان مستوری را به تصویر می‌کشد که مؤمنان چون تشنگانی که از جرعه‌ای آب گوارا منع می‌شوند، در پنجه‌ی حرمان بسر خواهند برد. آن آبی که برای همگان است و ضروری‌ترین ماده‌ی حیات است. به راستی که امام زمان علیه السلام چنین است و دوران غیبت نیز چنان.

پس چه خواهد کرد پروانه در غیبت شمع و چه سازد آن پر سوخته در فراق شعله‌ی عشق! و چگونه صحبت گل را به فراموشی سپارد و بلبل چگونه شور سر دهد و آن گمشده‌ی تاریک سرای غیبت؛ راه از که جوید و در کدامین منزل آرام گیرد.

آنان که در محضر نور نشسته‌اند، حال و هوای تاریکی را می‌دانند و آن‌ها که لذت حضور را چشیده‌اند، طعم تلخ هجران را درک می‌کنند.

۱- برگرفته از کتاب مهر بیکران.

۲- بحار الأنوار، ۵۱/ ۱۵۲.

کوتاه سخن، غیبت امام زمان علیه السلام دوری از تمام خوبی‌هاست و در پرده بودن تمام روشنائی‌ها!

آری؛ شب سرد غیبت هنگامه‌ی به چاه افتادن‌هاست، شب سرد غیبت گاه لرزیدن‌ها و ترسیدن‌هاست، شب سرد غیبت بحبوحه گریستن‌ها و نالیدن‌هاست، و شب سرد غیبت، وقت بی‌خوابی و بی‌آسایشی است، شب سرد غیبت زمان رنجوری پروانه‌هاست، پروانه‌هایی که در جستجوی نورند نه چون خفاشان کور ...

شب سرد غیبت را نمی‌توان معنی کرد، مگر در پگاه ظهور. آنگاه که به تماشای سپیده‌دم می‌نشینیم، خواهیم گفت که دیشب چه بود و چگونه گذشت.

عصر غیبت، عصر محرومیت از چشمه‌ی گوارای ولایت است و روزگار غیبت، دوران پرده‌نشینی یار و محجوبی جمال و کمال اوست و باید گفت که روزگار غیبت امام عصر علیه السلام هنگامه‌ی دوری از چشمه‌سار معرفت و زلال هدایتش، دوران مستوری او با تمام صفات زیبایش، همانگونه که خود در پرده‌ی غیبت نشسته است و مردمان، محروم از دیدار اویند، از صفات حسنائش نیز محجوبند و هر آن چه از تشعشع خلق و خوی او دیده می‌شود از پس این ابر سیاهی است که بر چهره‌ی آفتاب افتاده و تابشی است، از میان روزنه‌های پرده‌ی هجران. چه زیباست آن لحظه که این پرده برافتد و «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» معنی شود.

حال که گفتیم در عصر غیبت همانگونه که صورت زیبای امام علیه السلام مستور است، سیرت والای او نیز محجوب است، مگر شعاعی از آن مجلای انوار الهی که از روزنه‌ای می‌تابد. اکنون به تماشای قطره‌ای از رأفت بی‌کران امام عصر علیه السلام در عصر غیبت می‌نشینیم. شاید بتوان تصویری از ظهور مهرش را بر پرده‌ی دل کشید.

متأسفانه از آنجا که امام زمان علیه السلام از دیده‌ها پنهانند، در نتیجه برای همه امکان دسترسی به آن حضرت ممکن نمی‌باشد، مگر دوستان خاص و خالص که از فیض ملاقات بهره‌مند می‌شوند و از مصاحبت با او لذت می‌برند. ولی آنان نیز مصداق این سخند:

آنکه را اسرار حق آموختند      قفل کردند و دهانش دوختند  
و اگر آنها با حضرتش بنشینند، اظهار نمی‌کنند و اگر چیزی از او بشنوند فاش  
نمی‌سازند و اگر جز این بود به خوان قربش ضیافت نمی‌شدند ...

آنگونه تشرفات و آستان بوسی‌هایی که به ما رسیده است، برای اتمام حجت بر غافلان و تحکیم رشته‌ی محبت در دل دوستان اوست که مایوس نشوند و دست از طلب نکشند و سرمشق جان کنند این بیت غزل را:

دست از طلب ندارم تا کام من برآید      یا عطر مشک بویی از یاسمن برآید<sup>۱</sup>  
اما به هر حال آنچه دیده شده است، نیز شعاعی است از آفتاب جمالش و هر آنچه را نقل کرده‌اند، مصرعی است از دیوان فضائلش و صد افسوس که بسیاری از اخبار و آثار ما نیز به دست دشمنان نابود گردیده و یا از ترس نااهلان با سینه‌ها به خاک رفته است.

اکنون به جستجوی اخبار و آثار می‌پردازیم، تا چراغی بیابیم برای رهجویان.

شیخ طوسی رحمه الله علیه، در کتاب «الغیبه» نقل می‌کند: که ابن ابی غانم قزوینی با عده‌ای از شیعیان، در این باره که آیا حضرت امام عسکری علیه السلام فرزندی از خود باقی گذارده تا جانشین او باشد یا خیر، مشاجره می‌کردند و او مدعی شد که آن حضرت از دنیا رفت و فرزندی از خود باقی نگذاشت. شیعیان نیز عریضه‌ای به ملجأ

و مأوای خود نوشتند و عرض حال با صاحب و آقای خود نمودند و از آن ساحت اقدس نیز جواب چنین صادر گردید:

إِنَّهُ أَتَىٰ إِلَىٰ أَرْبَابٍ جَمَاعَةٍ مِّنْكُمْ فِي الدِّينِ وَمَا دَخَلَهُمْ مِنَ الشَّكِّ وَالْحَيْرَةِ فِي وِلَاةِ أَمْرِهِمْ فَعَمَّنَا ذَلِكَ لَكُمْ لَأَنَّا وَ سَأَوْنَا فِيكُمْ لَأَنَّا لَأَنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَلَا فَاقَةَ بِنَا إِلَىٰ غَيْرِهِ .

همانا به ما (خبر) رسیده است که عده‌ای از شما، در دین خود به تزلزل افتاده و شک و حیرت نسبت به اولی الامرشان به آنها هجوم آورده است. این مطلب ما را مغموم ساخته است. البته برای شما نه برای خود. و ناراحت شده‌ایم به خاطر شما نه به خاطر خود. چون خدا با ماست و احتیاجی به غیر او نداریم.

امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - از تزلزل و تحیر دوستانش غمناک می‌شود و دریای رأفت او، چون دوستانش را به ورطه‌ی بلا می‌نگرد، می‌خروشد. نه تنها حزن و اندوه خود را اظهار می‌کند، بلکه از شدت محبت خود به آنها این چنین پرده برمی‌دارد که: غم و اندوه ما به خاطر شماست و از این که عده‌ای در اولوا الامر خود شک کرده‌اند و به ضلالت کشیده شده‌اند، محزونیم؛ نه از برای خود. چون خدا با ماست و حاجتی به غیر او نداریم تا از جدا شدن جماعتی مغموم گردیم.

اگر به کلام آن حضرت باز گردیم می‌بینیم که آن امام رئوف از شک و تزلزل دوستانش، که همه ناشی از تحیری است که از غیبت آن عزیز حاصل شده، رنج می‌برد. چرا که به فرموده‌ی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام:

الْإِمَامُ الْأَنِيسُ الرَّفِيقُ وَالْوَالِدُ الشَّفِيقُ وَالْأَخُ الشَّقِيقُ وَالْأُمُّ الْبَرَّةُ بِالْوَالِدِ الصَّغِيرِ  
وَمَفْزَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّاهِيَةِ النَّادِ.

امام انیسی است رفیق، و پدری است دلسوز، امام آن برادری است که چون دو نیمه‌ی خرما به هم متصل باشند و امام آن مادر مهربانی است که به فرزند کوچکش محبت می‌کند و امام پناه مردم در واقعه‌ی هولناک است.<sup>۱</sup>

در کلام آن حضرت باید به نیکی تدبّر نمود و آن جام لبریز از زلال وحی را با آرامی نوش جان نمود که کلام امام را فهمی از امام باید.

اکنون در محضر انوار رضوی زانوی ادب بزینم و نظاره کنیم که چه زیبا آن حضرت پرده از رأفت امام برمی‌گیرد و آن برتر از معنا را به پیمانهای الفاظ کیل می‌کند و جان‌ها را به تماشا می‌نشانند. نخست او را به صاحب انسی رفیق، مانند می‌کند که در انشش کوتاهی نمی‌ورزد و رفاقت بی‌ریایش مالمال از محبت است. دیگر باره این مقام را با تعبیری عمیق‌تر به تصویر می‌کشد و رأفتش را به پدری دلسوز تشبیه می‌کند که از هیچ هدایت و ارشاد دریغ نمی‌ورزد که قطعاً عطوفت و لطف پدر، از محبت و انس رفاقت برتر است.

اما لطف امام علیه السلام فوق این‌هاست، چون برادری است که همراه انسان و توأمان با او به دنیا آمده است. آنگونه که مثل دانه‌ی خرما یکی بوده‌اند و سپس دو نیم گشته‌اند. گوئی انسان را جزئی از خود می‌داند و این سان مهر می‌ورزد. محبتش را جدای از خود نمی‌بیند و رعیتش را اجزای خود می‌انگارد.

می‌توان وحدت و یگانگی حضرت بقیه الله ارواحنا فداه با دوستانش را از ناله‌های سوزان سحرش به خوبی دریافت که سیداجل، قدوة العارفين، ابن طاووس رحمه الله علیه می‌گوید: سحرگاهی در سرداب مقدس آن حضرت در سامره نوای آن عزیز را شنیدم که می‌نالد و می‌فرمود:

اللَّهُمَّ إِنَّ شِيعَتَنَا خُلِقَتْ مِنْ شُعَاعِ أَنْوَارِنَا وَ بَقِيَّةِ طِينَتِنَا<sup>۱</sup>

پروردگارا! شیعیان ما از پرتو انوار ما خلق شده‌اند و از زیاده‌ی گل ما سرشته گردیدند.

می‌بینید که چگونه رأفتش می‌خروشد و چشمه‌ی مهرش می‌جوشد و دوستان خود را از خود می‌داند و به آن تصریح می‌کند که آن‌ها از انوار ما خلق شده‌اند و از اضافه‌ی گل ما سرشته شده‌اند و از اینجاست که هر گاه مصیبتی بر دوستانش وارد می‌شود قلب او متأثر می‌شود و از حزن آنان محزون و به درد آن‌ها دردمند می‌شود. این مطلب را ابی ربیع شامی، از امام صادق علیه السلام چنین نقل می‌کند:

عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بَلَّغْنِي عَنْ عَمْرٍو بْنِ الْحَمِيقِ حَدِيثٌ فَقَالَ اعْرَضَهُ قَالَ دَخَلَ عَلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَرَأَى صُفْرَةً فِي وَجْهِهِ فَقَالَ مَا هَذَا الصُّفْرَةُ؟ فَذَكَرَ وَجَعًا بِهِ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عليه السلام : إِنَّا لَنَفْرَحُ لِفَرَحِكُمْ وَ نَحْزَنُ لِحَزَنِكُمْ وَ نَمْرَضُ لِمْرَضِكُمْ وَ نَدْعُو لَكُمْ وَ تَدْعُونَ فَنُؤْمِنُ قَالَ عَمْرٍو قَدْ عَرَفْتُ مَا قُلْتَ وَ لَكِنْ كَيْفَ نَدْعُو فَنُؤْمِنُ؟ فَقَالَ إِنَّا سَوَاءٌ عَلَيْنَا الْبَادِي وَ الْحَاضِرُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام صَدَقَ عَمْرٍو<sup>۲</sup>.

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: حدیثی از عمرو بن اسحاق به من رسیده است، فرمود: بیان کن. گفتم: عمرو گوید: وارد بر امیرالمؤمنین علیه السلام شدم و حضرت در صورت من زردی مشاهده کرد. فرمود: این زردی چیست؟ عرض کردم: به مرضی مبتلا بودم. فرمود: ما با شادی شما شاد می‌شویم، و از غم شما اندوهناکیم و از مرضی شما مریض می‌گردیم و برای شما دعا می‌کنیم. پس شما دعا می‌کنید و ما

۱- بحار الأنوار، ۵۳ / ۳۰۲.

۲- بحار الأنوار، ۲۶ / ۱۴۰.

آمین می گوئیم. عمرو گوید: آنچه فرمودی فهمیدم، اما چگونه برای دعای ما آمین می گوئید؟ فرمود: برای ما مسافت دور و نزدیک فرقی ندارد. امام صادق علیه السلام فرمودند: عمرو راست گفته است.

و از طرف دیگر هم وجود مقدس حضرت مهدی علیه السلام نیز هر گاه محزون می شود و قلب مبارکشان به درد می آید؛ گوئی شیعیانش را مصیبتی وارد شده و همه سر در زیر بال غصه می برند. همان گونه که امام صادق علیه السلام از پدران گرامیش علیه السلام از امیرالمومنین علی علیه السلام نقل می فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ فَاحْتَارَنَا وَاحْتَارَ لَنَا شِيعَةً يَنْصُرُونَنَا وَ يَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَ يَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا وَ يَبْذُلُونَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَنْفُسَهُمْ فِينَا.

خداوند تبارک و تعالی توجه بر زمین فرمود و ما را اختیار کرد و برای ما شیعیانی برگزید که ما را یاری می کنند و با شادی ما شاد می شوند و از حزن ما محزون می گردند و در راه ما مال و جان خود را بذل می نمایند ...

اگر بر فرض، توجه شیعیان به آن عزیز ناشی از احتیاج و نیازی است که به او دارند، پس این همه بذل عنایت بر دوستان و شیعیان از طرف آن ناحیه مقدس به چه جهت و منظوری می باشد و آیا آن امام که قطب عالم هستی و محور جهان آفرینش است، احتیاجی بر غیر ذات حق دارد؟! که خود نیز فرمودند:

لِأَنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَلَا فَاقَةَ بِنَا إِلَى غَيْرِهِ<sup>۱</sup>

بدرستی که خداوند با ماست پس حاجتی بر غیر او نداریم.

۱- بحار الأنوار، ۱۰ / ۱۱۴.

۲- بحار الأنوار، ۵۳ / ۱۷۸.



پس این ارتباط و دل بستگی آن حضرت به شیعیانش از کدامین چشمه سار نشأت گرفته و نشان از چیست؟! آیا جز آن است که جوشش رأفتی است که سینه‌ی پر مهرش آن را انباشته کرده و خروش محبتی است که قلب، از هستی برترش مالا مال اوست.

اما این وصف‌ها و تعریف‌ها در برابر رأفت امام علیه السلام نیست مگر قطره‌ای از باران رحمتش و ذره‌ای از بی نهایت مهرش. امام آن مادری است که حقاً می‌توان مهربانش خواند. آن هم بر فرزند کوچکش که اگر کسی بوئی از رحم و عطوفت برده باشد بر کودکانش ترحم می‌کند، چه رسد به مادری سراپا مهر.

ولی در نهایت، مهر مادری نیز با تمام عظمتش حد و مرزی دارد و آئینه‌ی تشبیه را، وسعت روی یار نیست. بلکه بهتر آن که بی پرده سخن رود و او آنچنان که هست ترسیم شود، که اگر رفیق را محبتی است از بیکران مهر او چشیده و اگر پدران را شفقتی است از جوشان لطف او جرعه‌ای نوشیده و مادران خود ذره نوش اقیانوس رأفت اویند. اینان را به امام چه شباهتی است و سوز رأفت او را با گرمی مهر اینان چه مقارنتی ...؟!؟

همان به که او را بی نقاب نگریستن، تا هر کس به همت خود خوشه‌ای چیند و به قدر معرفتش جلوه‌ای بیند. اینجا است که امام علیه السلام از تشبیه و استعاره سر باز زده، شأنی از شئون لطفش را بیان می‌کند و حرفی از القبای عشقش را بر ملا می‌سازد که: امام پناه بندگان است در آن واقعه‌ی بزرگ و ترس آوری که همه در فکر خویش‌اند. آنجا که ملاذ و پناهی نیست. آنجا که دریای ژرف عطوفت مادر نیز به گل می‌نشیند. آن واقعه‌ای که خدا آن را از هر حادثه‌ای هولناک‌تر و از هر تلخی تلخ‌تر می‌نامد.

يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ<sup>۱</sup>

روزی که مادران شیرده فرزندان شیرخوار خود را فراموش می‌کنند و زن آبستن حمل خود را (از ترس) ساقط می‌کند و مردم را مست و بیهوش می‌بینی ولی آنها مست نیستند، بلکه عذاب الهی شدید است. امام اینجا پناه مردمان است، اینجا که گرمی تمام محبت‌ها به سردی می‌گراید و همه از یکدیگر فرار می‌کنند.

يَوْمَ يَقْرَأُ الْمَرْءُ مِنَ أَخِيهِ وَ أُمَّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ<sup>۲</sup>

روزی که مرد از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندانش فرار می‌کند. این زمان؛ وقت آتشفشان کوه عشق و محبت است و گاه جوشش چشمه سار صفا و رأفت و هنگامه‌ی دستگیری هر یک از امامان از امت خویش می‌باشد. در طول دوران غیبت امام عصر علیه السلام بعضی این سخن باطل را مطرح کرده‌اند که امام دوازدهم هرگز به دنیا نیامده و یا آنکه از دنیا رفته است و مخصوصاً هر چه غیبت کبری بیشتر ادامه می‌یابد، این فکر در ذهن سست عنصران قوت می‌گیرد و افراد بیشتری به این باطل معتقد می‌شوند تا جائی که از علامت‌های ظهور آن حضرت را تزلزل اکثر شیعیان و ارتداد آنها شمرده شده است.

لکن مهمترین دلیل را بر وجود مسعود آن امام نهان باید بقاء و استمرار نهضت غدیر دانست که چگونه در طول قرن‌ها با وجود غیبت ظاهری پرچمدار، این حرکت ادامه یافته است و مثنی شیعه‌ی بی‌پناه در میان انبوه دشمنان گرگ صفت، سال‌های هجران را پشت سر می‌نهند و قرون غیبت را طی می‌کنند و لحظه به لحظه

۱- بحار الأنوار، ۷/ ۶۲.

۲- بحار الأنوار، ۷/ ۶۵.

گسترده‌تر می‌گردند. در حالی که هادی و راهبر خود را در ظاهر نمی‌بینند و امام و پناه خود را نمی‌یابند. آن بزرگوار نیز خود به این مهم اشاره نموده و در توقیعی به شیخ مفید رحمه الله می‌فرماید:

إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَأَنَّا نَسِينُ لِدِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَأَنَّ ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ الْإِوَاءُ وَ  
اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ .<sup>۱</sup>

همانا سرپرستی شما را به بوته‌ی اهمال نگذاشته‌ایم و یادتان را فراموش نکرده‌ایم و اگر جز این بود گرفتاری‌ها و فشارها بر شما وارد می‌شد و دشمنان، شما را از بین می‌بردند.

اگر نبود سرپرستی آن حضرت، آن هم با تمام اهتمام، چگونه شیعه در بدترین شرایط یارای ادامه‌ی حیات در میان دشمنانی را داشت که تمام امکانات اعم از اکثریت مردمی و زمامداری حکومت و تسلط بر بیت المال در اختیارشان بوده است. حاکمانی شیعه‌ستیز که بغض اهل بیت علیهم السلام را از شیر مادر مکیده‌اند و دل‌هایی مالا مال از عداوت و دشمنی با شجره‌ی ولایت، که بسویی از رحم و مروت از آن بر نمی‌خیزد. نفرت از آل محمد علیهم السلام چون پرده خون چشمشان را گرفته است. با کفار و یهود و نصاری و مجوس می‌آمیزند و به خون دوستان علی علیه السلام سفره‌ی خود را رنگین می‌کنند و لذت طعام خود را از به خون طپیدن کبوتران فاطمه سلام الله علیها می‌طلبند.

در این دوران است که تشیع، نسل به نسل منتقل می‌شود و قریه به قریه پیش می‌رود و شهرها را مسخر دل‌ها می‌کند و این نیست، مگر بذل عنایت آن مسند نشین پرده غیب و توجهات آن همای رحمت.

## وظایف شیعیان

بنابراین لازم است در مقابل آن امام وظیفه شناس باشیم و در مقابل فرمانش سر تسلیم فرود آوریم. اولین قدم در این راستا آشنایی با وظایف شیعه در روزگار تاریک‌تر از شب تاریک غیبت صاحب الزمان ارواحنا له الفداء و عجل الله فرجه الشریف می‌باشد. مرحوم سید محمد تقی موسوی اصفهانی هشتاد مورد از وظایف شیعیان در دوران غیبت، در کتاب مکیال المکارم آورده‌اند. مرحوم شیخ عباس قمی نیز به چند مورد از وظایف شیعیان در کتاب منتهی الآمال اشاره فرموده‌اند که به عنوان نمونه چند مورد از آنها را یادآور می‌شویم:

اولین وظیفه‌ی ما غمناک بودن برای آن جناب است. زیرا

الف) ما دسترسی به آن حضرت نداریم و چشم‌ها در انتظارش علیل شده است. در دعای ندبه می‌خوانیم: «گران است بر من که خلق دیده شوند و تو دیده نشوی.» یعنی مردم را ببینم و تو را نبینم و آوازی از تو نشنوم.

ب) آن بزرگوار در غیبت بسر می‌برند و نمی‌توانند احکام و حدود الهی را اجرا کنند و رتق و فتق امور را بدست گیرند.

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

هیچ عیدی نیست برای مسلمین نه عید قربانی و نه عید فطری، مگر این که خداوند برای آل محمد علیهم‌السلام حزن و غصه‌ای را تازه می‌کند.

راوی عرض کرد چرا؟ امام فرمود:

برای اینکه حق خود را در دست غیر می‌بیند.<sup>۱</sup>

ج) باید غمگین باشیم، چون عده‌ای شیاد و حيله‌گر و دزدان داخلی در زمان غیبت از عدم حضور امام معصوم علیه السلام سوء استفاده کرده و شبهه‌ها ایجاد می‌کنند و عوام را فریب می‌دهند و آنها را منحرف و از دین خدا و آیین رسول الله صلی الله علیه و آله دور می‌سازند و مردم را از طریق مستقیم به راه باطل می‌کشانند و بطوری کار سخت خواهد شد که مردم در امر دین تزلزل پیدا خواهند کرد<sup>۲</sup> به طوری که حفظ دین در این هنگام سخت خواهد شد. کما اینکه ائمه علیهم السلام از این واقعه خبر داده‌اند و فرموده‌اند: زمانی خواهد آمد که، حفظ دین برای مؤمن از نگه داشتن آتش در دست مشکل‌تر خواهد بود.<sup>۳</sup>

### امام صادق علیه السلام در فراق امام زمان علیه السلام

سدر صیرفی می‌گوید:

من و مفضل بن عمرو و ابوبصیر و ابان بن تغلب شرفیاب محضر مولایمان حضرت صادق علیه السلام شدیم و دیدیم که آن حضرت بر روی خاک نشسته و مسح خبیری\* در بر داشت که آستین‌های آن کوتاه بود و از شدت اندوه و غصه نالان و گریان بود، مانند زنی که فرزند عزیزش مُرده باشد و همین‌طور اشک از دیدگان مبارک آن

۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا مِنْ عِيدٍ لِلْمُسْلِمِينَ أَضْحَىٰ وَلَا فِطْرٍ إِلَّا وَهُوَ يُجَدِّدُ لَنَا مُحَمَّدٍ فِيهِ حُزْنًا قُلْتُ وَ لِمَ ذَلِكَ قَالَ لِأَنَّهُمْ يَرَوْنَ حَقَّهُمْ فِي يَدِ غَيْرِهِمْ.

الكافي، ۴ / ۱۶۹؛ من لا يحضره الفقيه، ۱ / ۵۱۱؛ من لا يحضره الفقيه، ۲ / ۱۷۴؛ تهذيب الأحكام، ۳ / ۲۸۹؛ وسائل الشيعة، ۷ / ۴۷۵؛ بحار الأنوار، ۸۸ / ۱۳۵؛ إقبال الأعمال، ۲۷۹؛ علل الشرائع، ۲ / ۳۸۹.

۲- منتهی الامال، باب چهارده

۳- منتهی الامال، باب چهارده

\*لباسی که در آن زمان صاحبان عزا می‌پوشیده‌اند.

حضرت جاری بود و می گفت: ای سید من؛ غیبت تو خواب مرا برده و راحتی مرا زایل کرده و سرور از دل من برده است.

سَدیر می گوید: این حالت حضرت به قدری در ما اثر کرد که نزدیک بود عقل‌های ما زایل شود و همین‌طور حیران و مبهوت به آن حضرت نگاه می‌کردیم و گمان کردیم که آن حضرت را زهر داده‌اند یا این که بلای عظیمی به ایشان رسیده است که اینگونه پریشان و مضطرب است. تا اینکه از خود حضرت سؤال کردیم. آن حضرت آهی سوزناک از سینه برکشید و فرمود:

امروز صبح در کتاب جفر نگاه می‌کردم و آن کتابی است که علم منایا<sup>۱</sup> و بلایا<sup>۲</sup> در آنجا مذکور است. در آنجا علم گذشته و آینده هست تا روز قیامت. خدا آن علم را مخصوص محمد ﷺ و ائمه‌ی بعد از او نموده است. در آن کتاب مشاهده نمودم ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام و غیبت او و درازی عمر او و گرفتاری مؤمنین در زمان غیبت او و بسیار شدن شک و شبهه در دل مردم از جهت طولانی شدن غیبت او و مرتد شدن اکثر مردم از دین خود و خارج کردن ریسمانی که حق تعالی در گردن بندگان خود قرار داده است. پس رقت به من دست داد و حزن بر من غالب شد و همین برای ابتلای مؤمنان کافی است.<sup>۳</sup>

دوم: از وظایف عبادی در زمان غیبت حضرت مهدی علیه السلام انتظار فرج آن حضرت است. یعنی باید چشم به راه باشیم که حضرت مهدی ارواحنا فداه عالم را با مقدم خود پر از عدل و داد نمایند. در روایات، بسیار سفارش شده است که منتظر ظهور آن حضرت باشیم و ثواب کسی که منتظر آن حضرت باشد و به حال انتظار از دنیا برود، مثل کسی است که در خیمه‌ی جناب قائم علیه السلام بوده باشد.<sup>۴</sup>

۱- منایا جمع منیه (یعنی مرگ‌ها و اجل‌ها).

۲- بلایا جمع بلیه (یعنی مصیبت‌ها و اندوه‌ها).

۳- بحار الأنوار، ۵۱ / ۲۱۹؛ الغیبة للطوسی، ۱۶۷؛ کمال‌الدین، ۲ / ۳۵۲؛ منتخب الأنوار المضية، ۱۷۹.

۴- الکافی، ۱ / ۳۷۲؛ بحار الأنوار، ۵۲ / ۱۲۵؛ أعلام‌الدین، ۴۴۹؛ کمال‌الدین، ۲ / ۶۴۴؛ المحاسن، ۱ / ۱۷۳.

سومین تکلیف ما در زمان غیبت، دعا کردن برای حفظ وجود و تعجیل فرج امام زمان علیه السلام است. در مورد اهمیت دعا، همین بس که آن بزرگوار در توقیعی خطاب به شیعیان خود فرمودند:

وَ أَكثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ

زیاد برای فرج دعا کنید که فرج شما در آن است.

اهمیت دعا بر ظهور آن بزرگوار آن زمان بیشتر آشکار می شود که بدانیم پس از ظهور چه خواهد شد.

وقتی امام زمان ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور فرمایند و دولت حقّه تشکیل دهند؛ برای بجا آوردن نماز جمعه وارد مسجد کوفه می شوند و بر فراز منبر برمی آیند و خطبه شروع می کنند. (ولی چون چشم مردم بر چهره‌ی ملکوتی و نورانی حضرت علیه السلام که حقاً وجه الله است می افتد، آن کسانی که فراوان در دعای عهد ناله و فریاد زده‌اند: «اللهم أرني الطلعة الرشيدة و الغرة الحميدة»، آن قدر زیاد گریه کنند که هیچ یک از آنان نمی فهمند که حضرت علیه السلام در خطبه‌های خود چه می فرمایند. در نتیجه خطبه با گریه‌های شدید پایان می پذیرد.) و در آن جمعه مردم از نماز جمعه محروم می شوند. جمعه‌ی دیگر مردم از حضرت درخواست می کنند که نماز جمعه بخوانند. حضرت دستور می دهند که در محدوده‌ی نجف، خارج از مسجد خط بکشند (به عنوان مسجد). ظاهراً منطقه‌ی وادی السلام می باشد. و نماز جمعه را در آن جا برگزار می نمایند. پس امر می فرمایند که از پشت حرم مطهر امام حسین علیه السلام نهری حفر کنند و تا نجف اشرف امتداد دهند؛ تا آب را به نجف برسانند، و بر فراز آن نهر، پل‌ها استوار سازند و آسیاب‌ها برای رفاه حال مردم کنار آن نهر تأسیس نمایند. امام باقر علیه السلام می فرمایند:



گویا الآن می بینم پیرزالی زنبیلی پر از گندم روی سر گذاشته، داخل آسیاب می شود تا گندم خود را (رایگان) آرد نماید.<sup>۱</sup>

آیا دوست دارید صحنه‌ای دیگر از گسترش عدالت حضرت مهدی علیه السلام و رفاه حال ملت را لمس کنید؟ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند:

هر زمان قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه قیام کند، باران‌های رحمت از آسمان فرو ریزد و گیاهان از زمین بروید. (منظور این است که در هیچ حال خشک‌سالی نباشد.) و کینه توزی از قلب‌ها خارج می‌شود و درندگان متعرض حال چهارپایان نشوند. (و چنان خیر و برکت و امنیت زمین را فرا گیرد.) که اگر زنی از عراق به سوی شام حرکت کند، در مسیر خود قدم نمی‌گذارد، مگر بر گل و گیاه و نیز درندگان زیانی به او نرسانند. هر چند آن زن خود را به زر و زیور آراسته باشد، در این مسیر از هیچ چیز نمی‌ترسد. اگر بدانید ای شیعیان با این صبر شما در میان دشمنان و شکیبائی بر شنیدن گفتار ناهنجار آنان (در زمان ظهور چه مقامی خواهید داشت!) چشمتان روشن خواهد شد.<sup>۲</sup>

وقتی امام زمان علیه السلام ظهور فرمایند و حکومت تشکیل دهند، سربازها، سرهنگ‌ها و افسران خود را جمع می‌نمایند و از آن‌ها پیمان می‌گیرند که:

دست به دزدی نزنند.

عمل منافی عفت انجام ندهند.

دشنام به مسلمانی ندهند.

شخص مُحرم را نکشند.

۱- ارشاد مفید، طبع مهر، قم ۱۴۱۳

۲- خصال شیخ صدوق، باب اربعمائه.

هتک حرمت حریم‌ها ننمایند (بدیهی است برای هر مکانی، مزرعه‌ای، قناتی و مرتعی، حریم مقرر شده است که بدون اجازه‌ی صاحبان آن، دخول و ورود به آن مکان جایز نیست. تا چه رسد به مکان‌های مقدّس).

به منزل کسی هجوم نیاورند.

احدی را بدون مجوّز شرعی نزنند.

طلا و نقره و حتی گندم و جو را ذخیره نکنند و گنج درست ننمایند.

مال یتیم را نخورند.

به امری که یقین ندارند، شهادت ندهند.

مسجدی را خراب نکنند.

هیچ مسکری را نخورند.

لباس نرم و لطیف مانند خز و حریر نپوشند.

کمر بند زرین بر کمر نبندند.

سر راه را بر مردم نگیرند، (مانند قطاع الطریق).

راه‌ها را به خطر و خوف نیندازند.

عمل پلید هم‌جنس بازی را ترک کنند.

مواد غذایی (که مردم نیاز دارند) مانند جو و گندم را احتکار ننمایند.

به کم راضی باشند (طالب فزونی نباشند).

بوی خوش استعمال نمایند.

از نجاست و پلیدی دوری گزینند.

امر به معروف و نهی از منکر را (که اساس همه‌ی خیرات است) عمل نمایند.

لباس‌های خشن بپوشند.

و سر بر خاک گذارند. (منتظر متکا نباشند، بلکه ساده زیست باشند).

و آنگونه که شایسته‌ی جهاد در راه خداست، جهاد نمایند.

و حضرت مهدی علیه السلام نیز شرایطی را عهده‌دار می‌شوند که به آن عمل فرمایند: (به هر سفری یا جهادی مأمور شوند که حرکت کنند) او هم نیز با آنان حرکت کند و هر لباسی که بپوشند او هم نیز بپوشد. مثلاً اگر آن‌ها لباس سربازی دارند او هم نیز بپوشد. (از لباس افسری و ارتشبدی استفاده نکند) و بر هر مرکبی که آن‌ها سوار می‌شوند، او هم نیز سوار شود، و خط جدایی برای خود اتخاذ نکند. بلکه همه با هم هماهنگ باشند. فرمانده کل قوا و سرباز صفر به کم راضی باشند. (خوراک کم و مکان کوچک و...) و به یاری خدا زمین را پر از عدل و داد کند، بعد از پر شدنش از ظلم، و خدای متعال را ستایش نمایند همان نحو که خدا خواسته، و محافظ، پاسدار و پاسبان برای خود اتخاذ نکند و دربان برای خود نگیرد<sup>۱</sup>

خوبست گوشه‌ای از برنامه‌های درخشان حضرت علیه السلام را (از کتاب آخرین سفیر انقلاب) فهرست‌وار اشاره کنیم:

- (۱) پیامبران دو شاخه از علوم را آوردند، اما مهدی ارواحنا فداه ۲۵ شاخه از علوم را می‌آورد.<sup>۲</sup>
- (۲) به برکت مهدی ارواحنا فداه عقل‌ها کامل می‌شود.<sup>۳</sup>
- (۳) به برکت مهدی ارواحنا فداه مؤمن شرقی بی واسطه دوستش را در غرب عالم می‌بیند و بالعکس.<sup>۴</sup>
- (۴) به برکت مهدی ارواحنا فداه شیعیان قادرند از هر کجای عالم بدون واسطه امام را ببینند و با او حرف بزنند.<sup>۵</sup>

۱- منتخب الاثر، ۴۶۹.

۲- بحار الانوار، ۵۲ / ۳۳۶.

۳- بحار الانوار، ۵۲ / ۳۲۸.

۴- بحار الانوار، ۵۲ / ۳۹۱.

۵- بحار الانوار، ۵۲ / ۳۳۶.

- ۵) به برکت مهدی ارواحنا فداه قدرت هر مردی برابر قدرت چهل مرد خواهد بود.<sup>۱</sup>
- ۶) به برکت مهدی ارواحنا فداه از عراق تا شام همه‌ی زمین سبز و خرم می‌شود.<sup>۲</sup>
- ۷) به برکت مهدی ارواحنا فداه در پهنه گیتی به احدی ظلم نمی‌شود.<sup>۳</sup>
- ۸) به برکت مهدی ارواحنا فداه پای مؤمن به هر زمینی برسد آن زمین بر خود می‌بالد.<sup>۴</sup>
- ۹) به برکت مهدی ارواحنا فداه تمامی برکات زمین نمایان می‌شود.<sup>۵</sup>
- ۱۰) به برکت مهدی ارواحنا فداه تمام ثروت‌های ظاهری و باطنی دنیا (معادن) در اختیار حضرت قرار می‌گیرد.<sup>۶</sup>
- ۱۱) به برکت مهدی ارواحنا فداه هر گونه بیماری از مؤمنین رفع می‌شود.<sup>۷</sup>
- ۱۲) به برکت مهدی ارواحنا فداه گرگ و میش با هم می‌چرند.<sup>۸</sup>
- ۱۳) به برکت مهدی ارواحنا فداه اطفال با مار و عقرب بازی می‌کنند.<sup>۹</sup>
- ۱۴) به برکت مهدی ارواحنا فداه محصولات کشاورزی هفت برابر می‌شود.<sup>۱۰</sup>
- ۱۵) به برکت مهدی ارواحنا فداه عمرها طولانی می‌گردد.<sup>۱۱</sup>
- ۱۶) به برکت مهدی ارواحنا فداه اشجار بیش از حد بارور می‌شوند.<sup>۱۲</sup>

---

۱- بحار الانوار، ۵۲ / ۳۷۲.

۲- بحار الانوار، ۵۲ / ۳۱۶.

۳- بحار الانوار، ۵۲ / ۳۲۲.

۴- بحار الانوار، ۵۲ / ۳۲۷.

۵- بحار الانوار، ۵۲ / ۳۳۸.

۶- بحار الانوار، ۵۲ / ۳۵۱.

۷- بحار الانوار، ۵۲ / ۳۶۴.

۸- منتخب الاثر، ۴۷۴.

۹- منتخب الاثر، ۴۷۴.

۱۰- منتخب الاثر، ۴۷۴.

۱۱- منتخب الاثر، ۴۷۴.

۱۲- منتخب الاثر، ۴۷۴.

(۱۷) به برکت مهدی ارواحنا فداه تمامی برکات و نعمات مضاعف می‌گردد.<sup>۱</sup>  
 (۱۸) به برکت مهدی ارواحنا فداه همه معادن و گنج‌ها برایش ظاهر می‌شود.<sup>۲</sup>  
 (۱۹) به برکت مهدی ارواحنا فداه در کره زمین خرابه‌ای نماند جز اینکه آباد می‌شود.<sup>۳</sup>  
 (۲۰) به برکت مهدی ارواحنا فداه اهل آسمان و زمین حتی پرندگان از این حکومت راضی‌اند.<sup>۴</sup>

(۲۱) به برکت مهدی ارواحنا فداه به خواهان مال آن قدر می‌دهند که توان بردن نداشته باشد.<sup>۵</sup>

(۲۲) به برکت مهدی ارواحنا فداه اهل آسمان و زمین و پرندگان و جانوران حتی ماهیان دریا خوشحالند.<sup>۶</sup>

(۲۳) به برکت مهدی ارواحنا فداه فراوانی نعمت به حدی است که زنده‌ها می‌گویند کاش رفتگان بودند و می‌دیدند.<sup>۷</sup>

این بود مجملی از برنامه‌های حیات بخش مهدی ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء.

دعاهای بسیاری در این زمینه وارد شده است که از جمله دعاهای مشهور، دعای زیر است که مختصر می‌باشد و همه می‌توانند آن را بخوانند و سزاوار است که منتظرین آن حضرت از خواندن این دعا در زمان غیبت غفلت ننمایند و آن دعا این است:

۱- منتخب الاثر، ۴۷۴.

۲- منتخب الاثر، ۳۹۲.

۳- منتخب الاثر، ۳۹۲.

۴- منتخب الاثر، ۱۸۵.

۵- منتخب الاثر، ۳۱۱.

۶- منتخب الاثر، ۴۷۲.

۷- مستدرک حاکم، ۴/ ۴۶۵.

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّةَ ابْنَ الْحَسَنِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ  
 فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلًا وَ عَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ  
 طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا<sup>۱</sup>.

امام رضا علیه السلام به یکی از شیعیان خود فرمودند: در قنوت نماز روز جمعه این دعا را  
 بخوان:

اللَّهُمَّ أَصْلِحْ عَبْدَكَ وَ خَلِيفَتَكَ بِمَا أَصْلَحْتَ بِهِ أَنْبِيَاءَكَ وَ رُسُلَكَ وَ حَفَّهُ بِمَلَائِكَتِكَ  
 وَ آيِدُهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ مِنْ عِنْدِكَ وَ اسْلُكُهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا  
 يَحْفَظُونَهُ مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَ أَبْدِلْهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ أَمْنًا يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا وَ لَا  
 تَجْعَلْ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ عَلَى وِلْيَتِكَ سُلْطَانًا وَ أذَنْ لَهُ فِي جِهَادِ عَدُوِّكَ وَ عَدُوِّهِ وَ  
 اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ<sup>۲</sup>.

چهارمین وظیفه در زمان غیبت، صدقه دادن برای سلامتی آن حضرت است.  
 زیرا وجود هیچ کس به اندازه‌ی وجود حضرت ولی عصر علیه السلام اهمیت ندارد، لذا سزاوار  
 است که شیعیان برای حفظ و سلامتی آن حضرت صدقه بدهند.

پنجم: حج کردن به نیابت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه  
 است و این مسئله در میان شیعیان از قدیم مرسوم بوده است و آن جناب این عمل را  
 تقدیر و تأیید فرموده است. باید اشخاص صالح که اهلیت دارند، این کار را پذیرفته و  
 به نیابت از آن حضرت حج بجا آورند. البته این عمل مورد نظر امام زمان علیه السلام می  
 باشد.

ششم از وظایف، برخاستن و حرکت نمودن به هنگام شنیدن اسم مقدس قائم  
 می‌باشد. چنانچه در حال حاضر این امر در بین شیعیان مرسوم است و در خبری نقل

۱- الکافی، ۴/ ۱۶۲.

۲- بحار الأنوار، ۸۶/ ۲۵۱.

شده که حضرت صادق علیه السلام در وقت شنیدن نام آن حضرت حرکت می فرمودند و با تمام قامت می ایستادند.

هفتم از تکالیف بندگان در ظلمات غیبت، تضرع و مسئلت از حق تعالی است که خداوند دین و ایمان و اعتقاد آن‌ها را در عصر غیبت حفظ فرماید و از شبهات شیاطین جنی و انسی و زندیق‌ها در امان بدارد. از امامان معصوم علیهم السلام دعاهای زیادی در این زمینه رسیده است که بهترین دعا، این دعای کوتاه است که حضرت صادق علیه السلام برای حفظ ایمان به زراره تعلیم فرمود:

اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي<sup>۱</sup>.

و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: نزدیک است که شبهه‌ای به شما برسد که به واسطه‌ی نداشتن پیشوا و راهنما در حیرت قرار خواهید گرفت. نجات نمی‌یابد مگر کسی که دعای غریق را بخواند و آن دعا این است:

يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ<sup>۲</sup>

هشتم از تکالیف و وظایف شیعیان در زمان غیبت، توسل جستن به آن حضرت و کمک خواستن از آن بزرگوار در شدائد و گرفتاری‌ها می‌باشد. زیرا که آن حضرت بر حسب قدرت الهی و داشتن علم لدنی بر کیفیات حالات ما آگاه می‌باشد چنانچه در توقیعی<sup>۳</sup> که برای شیخ مفید قدس سره فرستادند، مرقوم فرمودند: «علم ما احاطه

۱- کافی، ۱/ ۳۳۷؛ الکافی، ۱/ ۳۴۲؛ بحار الأنوار، ۵۲/ ۱۴۶؛ بحار الأنوار، ۹۲/ ۳۲۶؛ إعلام السوری، ۴۳۱؛ جمال الأسبوع، ۵۲۰؛ الغیبة للنعمانی، ۱۶۶؛ کمال الدین، ۲/ ۳۴۲.

۲- بحار الأنوار، ۵۲/ ۱۴۸؛ إعلام السوری، ۴۳۲؛ کمال الدین، ۲/ ۳۵۱؛ منتخب الأنوار المضية، ۸۰؛ مهج الدعوات، ۳۲۲.

۳- توقیع عبارتست از نامه‌هایی که حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت صغری و بعد از غیبت صغری برای افرادی که شایسته بودند، مانند شیخ مفید و ... فرستاده‌اند. همچنین جواب نامه‌ها را به صورت توقیع صادر فرموده‌اند.

دارد بر آنچه که شما می‌دانید و غایب نمی‌شود از علم ما هیچ چیز از اخبار شما و ما به بلاهایی که به شما می‌رسد، آگاهی داریم.<sup>۱</sup>

در حدیثی از موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمودند: ملکی نیست که خداوند او را برای امری به زمین فرستد مگر آنکه خدمت امام زمان سلام الله علیه می‌رسد و آن امر را بر امام هر عصری عرضه می‌دارد و هر آینه رفت و آمد و حرکت ملائکه از جانب خداوند متعال نزد صاحب این امر است.<sup>۲</sup>

در خبر ابوالوفاء شیرازی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: هر وقت که درمانده شدی، استغاثه کن به حضرت حجت علیه السلام که او تو را درمی‌یابد و او برای هر کس که به او پناه ببرد، فریاد رس و پناه است.<sup>۳</sup>

ما هم با قلب آکنده از شوق به حضرتش عرض می‌داریم: «الْمُسْتَعَاثُ بِكَ يَا

صاحب الزمان»

ای غوث زمان‌ای قطب رحی	ای حجت عصرای نور خدا
رحمی‌بر ما از بهر خدا	لطفی بنما از راه کرم
تا چند نهان‌ای شمس هدا	تا کی‌ای شه در پرده غیب
دلها شده تنگ از شوق لقا	عالم شده پر از کفر و نفاق
خاک سیهم از دهر دغا	بر سر بنگرای حجت عصر
مظلومه‌ی دهر کانون حیا	بر جده تو زهرای حزین
فرصت طلبان کردند جفا	از راه حسد و زبغض نهان

۱- بحار الأنوار، ۱۷۴/۵۳؛ الاحتجاج، ۴۹۵/۲؛ الخرائج والجرائح، ۹۰۲/۲.

۲- الکافی، ۳۹۴/۱.

۳- الدعوات، ۱۹۱.



افروخته شد آتش ز غضب	از امر عمر آن شوم دغا
زهرا ز جگر فریاد کشید:	مسولا بشتابای نور خدا
این آتش کین بس شعله کشید	افروخته شد در کربلا
اضغر ز عطش چون مرغ پریش	بس زمزمه داشت در دشت بلا
بابا جگرم از سوز عطشش	گردیده کباب دریاب و مرا
ناگه ز کمین زد حمله تیر	بر حلق علی شمع شهدا
عباس رشید فرزند علی	دستش شد قطع در راه خدا
از جنب فرات فریاد و کشید	ای جان اخوا ادرک ز وفا
دستم کوتاه از دامن تو	دستم تو بگیرای دست خدا
سوی حرمم ای شاه مبر	بس منفعلم از شرم و حیا
صد و اسفا در روی زمین	بر قلب زمان زندان شده جا
زندان چه بود مطموده ظلم	ظالم که بود هارون دغا
حمال چرا بر شانه برد	بر شانه کشید مر عرش خدا
تشیع نشد از پیکر شه	چون نعش حسین در کربلا

امام زمان علیه السلام به اجداد خود بسیار علاقه مند است و در مصیبت آنان گریان است. آن بزرگوار خود روضه خان بر مصیبات آن بزرگواران - خصوصاً سیدالشهداء سلام الله علیه - است. امام زمان علیه السلام می فرمایند:

... سَلَامٌ مَنْ قَلْبُهُ بِمُصَابِكِ مَقْرُوحٌ وَ دَمْعُهُ عِنْدَ ذِكْرِكَ مَسْفُوحٌ سَلَامٌ الْمَفْجُوعِ  
 الْحَزِينِ الْوَالِيهِ الْمُسْتَكِينِ سَلَامٌ مَنْ لَوْ كَانَ مَعَكَ بِالطُّفُوفِ لَوْ قَاكَ بِنَفْسِهِ حَدًّا  
 السُّيُوفِ وَ بَدَلَ حُشَاشَتَهُ دُونَكَ لِلْحُتُوفِ وَ جَاهَدَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ نَصَرَكَ عَلَى مَنْ  
 بَغَى عَلَيْكَ وَ فَدَاكَ بِرُوحِهِ وَ جَسَدِهِ وَ مَالِهِ وَ وَلَدِهِ وَ رُوحَهُ لِرُوحِكَ فِدَاءً وَ

أَهْلُهُ لِأَهْلِكَ وَقَاءُ فَلَيْنُ أَخْرَجْنِي الدُّهُورُ وَ عَاقِنِي عَنْ نَصْرِكَ الْمَقْدُورُ وَ لَمْ أَكُنْ  
لِمَنْ حَارَبَكَ مُحَارِباً وَ لِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعَدَاوَةَ مُنَاصِباً فَلَا تُدْبِتْكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً  
وَ لِأَبْكِيَنَّ لَكَ بَدَلَ الدَّمُوعِ دَمًا حَسِرَةً عَلَيْكَ وَ تَأْسُفًا عَلَيَّ مَا دَهَاكَ ...

... سلام بر تو، سلام کسی که اگر در کربلا با تو می‌بود در راه دفاع از تو جانش را در مقابل شمشیرها قرار می‌داد و جانش را در راه تو بی‌مضایقه قربانی می‌کرد و در مقابل تو به امر تو جهاد می‌کرد و در مقابل دشمنانت تو را یاری می‌کرد و جان و پیکر و مال و فرزند و عیالش را برای روح تو فدا می‌کرد و خانواده‌اش را فدای خانواده‌ی تو می‌کرد. اگرچه روزگاران مرا از آن زمان به تأخیر انداخته و من از یاری تو بی‌بهره شده‌ام و با دشمنان تو ن‌جنگیدم و روی در روی کسانی که با تو دشمنی داشتند نایستادم ولی برای مظلومیت تو صبح و شام نوحه می‌کنم و بجای اشک چشم خون می‌گیرم و بر تو حسرت می‌خورم و بر ریخته شدن خون تو تأسف می‌خورم و از این مصیبت ...

آن بزرگوار عنایت خاصی به زوار اجداد خود دارد. در اینجا دو نمونه از عنایات

آن بزرگوار ذکر می‌کنیم:

### عنایت به زائران امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

از جمله‌ی آنان سید محمد جبل عاملی است. آن سید نقل می‌کند چون به مشهد مقدس رضوی مشرف شدم با فراوانی نعمت، آنجا بر من سخت می‌گذشت. صبح آن روز که بنا بود زوار از آنجا بیرون روند، بخاطر اینکه دست خالی بودم، آنها را همراهی نکردم و آنها رفتند. چون ظهر شد به حرم مطهر مشرف شدم. پس از ادای فریضه دیدم اگر خود را به زوار نرسانم، قافله‌ی دیگری نیست و اگر به این حال بمانم، چون زمستان شود تلف می‌شوم. نزدیک ضریح رفتم و شکایت کردم و با خاطر

افسرده بیرون رفتم و با خود گفتم به همین حال گرسنه بیرون می‌روم. اگر هلاک شدم راحت می‌شوم و الا خود را به قافله می‌رسانم. از دروازه بیرون آمدم و تا غروب راه رفتم، اما به جایی نرسیدم. فهمیدم که راه را گم کرده‌ام. به بیابان بی‌پایانی رسیده بودم که جز حنظل چیزی در آن نبود. از شدت گرسنگی و تشنگی حدود پانصد حنظل شکستم، به امید اینکه یکی از آنها هندوانه باشد، اما هیچ کدام هندوانه نبود. تا هوا روشن بود در اطراف آن صحرا می‌گردیدم که شاید آبی یا علفی پیدا کنم، دست آخر نا امید شدم و تن به مرگ دادم! بنابراین شروع به گریه کردن نمودم. ناگاه مکان مرتفعی به نظر آمد. به آنجا رفتم، چشمه آبی دیدم. تعجب کردم که در بلندی چشمه آب چگونه است. شکر خداوند به جا آوردم. آب آشامیدم و نماز خواندم. بعد از نماز عشاء هوا تاریک شد و تمام صحرا از جانوران و درندگان پر شد و از اطراف صداهای عجیبی از آنها می‌شنیدم. بسیاری از آنها را می‌شناختم چون شیر و گرگ و بعضی از دور چشمشان مانند چراغ می‌درخشید. وحشت کردم و چون مرگ را در جلو چشمان خود می‌دیدم و رنج بسیار کشیده بودم رضا به قضا دادم و خوابیدم، وقتی بیدار شدم، هوا به واسطه طلوع ماه روشن و صداها خاموش شده بود. من در نهایت ضعف و بی‌حالی بودم. در این حال سواری نمایان شد. با خود گفتم این سوار مرا خواهد کشت، زیرا در صدد دستبردی خواهد بود و من چیزی ندارم. اما آن سوار پس از رسیدن سلام کرد، جواب گفتم و مطمئن شدم. فرمود: چه می‌کنی؟ با حالت ضعف اشاره به حالت خود کردم. فرمود: در جنب تو سه عدد خربزه است چرا نمی‌خوری؟ چون مأیوس بودم، گفتم: مرا مسخره مکن و به حال خود واگذار. فرمود: به عقب نگاه کن. چون نگاه کردم بوته‌ای دیدم که سه عدد خربزه بزرگ داشت. فرمود: به یکی از آنها گرسنگی خود را برطرف کن و نصف یکی صبح بخور و نصف دیگر را با خربزه صحیح دیگر همراه خود ببر و از این راه مستقیم روانه شو. فردا نزدیک ظهر نصف خربزه را بخور و خربزه دیگر را البته مصرف مکن که به کارت خواهد آمد. نزدیک به غروب به سیاه‌خیمه‌ای خواهی رسید، آنها تو را به قافله

خواهند رسانید. سپس آن شخص از نظر من غایب شد. من برخاستم و یکی از آن خربزه‌ها را خوردم، بسیار لطیف و شیرین بود که مانند آن را ندیده بودم، خربزه‌ی دیگر را هم شکستم و نصف آن را خوردم نصف دیگر را هنگام ظهر که هوا به شدت گرم بود، خوردم و با خربزه دیگر روانه شدم. نزدیک غروب آفتاب از دور خیمه‌ای دیدم. چون اهل خیمه مرا دیدند، به سوی من دویدند و مرا به سختی گرفتند و به سوی خیمه بردند. گویا فکر می‌کردند من جاسوسم و چون عرب بودم و آنها فارس، هرچه با آنها صحبت می‌کردم سخن مرا نمی‌فهمیدند، تا نزد بزرگ خیمه رفتیم. او با خشم تمام گفت: از کجا می‌آیی؟ راست بگو و گرنه تو را می‌کشم. خلاصه به زحمت زیاد به آنها فهماندم که روز گذشته از مشهد خارج شده‌ام و راه را کم کرده‌ام. گفت: ای سید کاذب! هر کس از این صحرا بی که تو می‌گویی عبور کند، تلف می‌شود و جانوران او را خواهند درید. همچنین از این راه که تو می‌گویی تا مشهد منزلها راه است و امکان ندارد به این زودی این راه را پیموده باشی. راست بگو و گرنه تو را با این شمشیر می‌کشم و شمشیر خود را کشید. در این حال خربزه از زیر عبای من نمایان شد گفت: این چیست؟ جریان آن شخص سواره را گفتم. تمام حاضرین گفتند: در این صحرا ابداً خربزه نیست. بعضی به بعضی دیگر رجوع کردند و به زبان خود گفتگوی زیادی کردند و گویا مطمئن شدند که این خرق عادت است. پس دست مرا بوسیدند و مرا احترام زیاد کردند. جامه‌های مرا برای تبرک بردند و جامه‌های پاکیزه برایم آوردند. دو شب و دو روز مهمان آنها بودم. روز سوم ده تومان به من دادند و سه نفر را با من فرستادند و مرا به قافله رساندند.<sup>۱</sup>

تا چند گرفتار، به آمال شدیدیم

مغلوب هوی، ملعبه‌ی دیو پلیدیم

از ناصح دلسوز نصیحت نشنیدیم  
 افسوس که عمری پی اغیار دودیم  
 از یار بمانیدم و به مقصد نرسیدیم

ما بندهی شرمندهی خلاق و دودیم  
 آوخ، گره از مشک گل غمگین نگشودیم  
 یک نغمه، ز بهر صف محشر نسرودیم  
 سرمایه ز کف رفت و تجارت نمودیم  
 جز حسرت اندوه، متاعی نخریدیم

در فکر و خیالم، همه آن چهره‌ی نیکو است  
 زان چهره‌ی نیکو، نظرم بر خم ابرو است  
 وز آن خم ابرو است، که ما را هوس اوست  
 بس سعی نمودیم، که بینیم رخ دوست  
 جان‌ها به لب آمد، رخ دلدار ندیدیم

چون بلبل آشفته‌ی شیدا، متحیر  
 از شوق لقای رخ مولا (عج)، متحیر  
 مجنون صفاتیم به صحرا، متحیر  
 ما تشنه لب اندر لب دریا، متحیر  
 آبی بجز از خون دل خود، نجشیدیم

مائیم گدایان درت ای شه خوبان  
مارا ز چه رو دسترسی نیست به دامن  
جز آن که برآریم ز دل، صرحه و افغان  
ای بسته به زنجیر تو، دل‌های محبان  
رحمی که در این بادیه، بس رنج کشدیم

خورشید صفت چهره‌ی تو رشک جهان است  
ذات تو شها، صاحب عصر است و زمان است  
چیزی که عیان است، چه حاجت به بیان است  
رخسار تو در پرده نهان است و عیان است  
بر هر چه نظر کردیم رخسار تو دیدیم

از طعنه‌ی یک مشیت ملاءین همه خستیم  
در دیده‌ی انباء زمان، آه چه پستیم  
در دایره‌ی عشق زهفت شهر گذشتیم  
چندان که بیاد تو، شب و روز نشستیم  
از شام فراقست چو سحر گه ندیدیم

با یاد تو عقده‌ی دل را بگشودیم  
از سینه به جز مهر و ولای تو زدودیم  
نیکو غزل خویش به یاد تو سرودیم  
تا رشته‌ی طاعت به تو پیوسته نمودیم  
هر رشته که با غیر تو بستیم بریدیم

از عالم ذر بسر سر میثاق و عهدودیم  
در حال قیامیم و یا حال قعودیم  
در قوس نزولیم و یا قوس صعودیم  
شاهها به تولای تو در مهد غنودیم  
با یاد لب لعل تو ما شیر مکیدیم

آفاق سراسر شود از نور تو روشن  
از توسعهی عدل تو عالم همه گلشن  
ما را زچه اکنون نرسد دست به دامن  
ای حجت حق (عج) پرده زرخسار برافکن  
کز هجر تو ما پیرهن صبر دریدیم

از سوز دل ما نبود غیر تو آگاه  
ما را به سوی کوی توای شه نبود راه  
احسان به گدایان نبود منقصت شاه  
ما چشم براهیم به هر شام و سحرگاه  
در راه تو از غیر خیال تو رهیدیم

خیزد زچه از سینه زهجران تو شیون  
مجنون همهی خلق چه از مرد و چه از زن  
وقت است برون تازی با قامت احسن  
ای دست خدا دست برآور که زدشمن  
بس ظلم بدیدیم و بسی طعنه شنیدیم

وقت است به توسن نهی ای شاه تو زین را  
بر سر بنهی تاج و در انگشت نگین را  
مژده دهی از مقدم خود اهل زمین را  
شمشیر کجست راست کند قامت دین را  
هم قامت ما را که ز هجر تو خمیدیم

شیعه بنگرای شه دین بی سر و سامان  
مظلوم و ستمدیده و محروم و پریشان  
اینک متواری همه در دشت و بیابان  
شاهها ز فقیران درت روی مگردان  
بر در گهت افتاده به صد گونه امیدیم<sup>۱</sup>



یادی از مصائب وارد بر اهل بیت علیهم السلام  
عزاداری بر امام حسین علیه السلام بسیاری از غریقان دریای معاصی را نجات داده و آنان را  
به درجات عظمای معنویت رسانده است.  
ما هم در پایان کتاب یاد می‌کنیم از مصائب وارد بر اهل البیت علیهم السلام،  
شاید باعث بخشش گناهانمان باشد:

### گوئی نیست، هست

این جهان آشفته بازار است گوئی نیست، هست  
روی گیتی پر ز اشرار است، گوئی نیست، هست  
چون خلافت را ابوجهل لعین بنمود غصب  
جمله عالم دزد بازار است، گوئی نیست، هست  
در سقیفه مجتمع گشتند مشتی لاشخوار  
پس سقیفه پر ز گفتار است، گوئی نیست، هست  
درب بیت مرتضی علیه السلام از بعد دفن مصطفی صلی الله علیه و آله  
شعله‌ی جواله‌ی نار است، گوئی نیست، هست  
حضرت زهرا (س) از هجوم خصم دون  
در میان در و دیوار است، گوئی نیست، هست

تارک شیر خدا از تیغ اعدا شد دو نیم  
دامن محراب گلنار است، گوئی نیست، هست  
در مدینه و اسف تابوت سبط مصطفی ﷺ  
در هجوم تیر اغیار است، گوئی نیست، هست  
در زمین نینوا جسم شهید کربلا  
چاک چاک از تیغ کفار است، گوئی نیست، هست  
چهره‌ی پر نور وجه الله از سنگ جفا  
همچو لاله سرخ، خونبار است، گوئی نیست، هست  
روز عاشورا در آن صحرای خونین از ستم  
شاه دین از زین نگونسار است، گوئی نیست، هست  
از تجلی جلال کبریایی در تنور  
رأس پر خون، غرق انوار است، گوئی نیست، هست  
هفت سال از کینه‌ی شداد در قعر سجون  
موسی جعفر علیهما السلام گرفتار است، گوئی نیست، هست  
زاده‌ی موسی به ملک طوس مسموم و غریب  
از جفای گرگ خونخوار است، گوئی نیست، هست  
ای «رضا» بس کن که دلها از الم مجروح شد  
دیده‌ها از گریه خونبار است، گوئی نیست، هست

### اگر دیوانه باشم...

اگر دیوانه باشم روز عاشور	ز ماتمها و غمهای درون است
چو باران، اشک ریزانم شب و روز	پیایی دمبدم ماتم فزون است
بجای اشک خونبار است دیده	در این ماتم عیون یکسر عیون است

عوالم سربسر، در انقلاب است  
قیامت آشکارا گشت آنگاه  
شفق رنگین شد از خون شه آن روز  
نگفتا کس به زینبای بلاکش  
ز کعب نی، بدن‌ها شد سیه فام  
بزنای شیعه بر سر تیغ خونبار  
زده زینب سرش بر چوب محمل  
زمین کربلا دریای خون است  
که سبط مصطفی علیه السلام از زین نگون است  
که باقی رنگ سرخش تاکنون است  
ز بعد قتل شه حال تو چون است  
رخ طفلان ز سیلی نیلگون است  
مگو بر سر زدن رسم جنون است  
که را زین سانحه صبر و سکون است

پایان سخن یادی کنیم از روز عاشورا:

روز عزاست امروز محشر پیاست امروز  
در عرش و در سماوات غوغا پیاست امروز  
ای شیعیان بیایید بر سر زنیم امروز  
خاک سیاه و تیره بر سر کنیم امروز  
روز عزاست امروز محشر پیاست امروز  
در عرش و فرش یاران غوغا پیاست امروز  
پیغمبران عزادار صاحب زمان عزادار  
غوغا و شور محشر در کربلاست امروز  
روز عزاست امروز محشر پیاست امروز  
در کوه و دشت و صحرا محشر پیاست امروز  
از انکساف خورشید عالم سیاه گردید  
ارض و سما سراسر پر از بلاست امروز  
طوفان و رجفه در ارض شد آشکار امروز  
در تل زینبیه شور و نواست امروز

روز عزاست امروز محشر پیاست امروز  
در عرش و در سماوات غوغا پیاست امروز  
زهرا بود عزادار، مهدی بود عزادار  
عالم همه سراسر پر از نواست امروز  
جسم شه شهیدان شد پایمال اسبان  
رأس حسین مظلوم، بر نیزه‌هاست امروز  
شوق القمر پیا شد از فرق پاک اکبر  
اصغر برادرانم اندر نواست امروز  
در کربلا ملایک افغان نموده امروز  
در کوه و دشت و صحرا، شوری پیاست امروز  
از جنیان مراثی بشنو تسوای برادر  
زعفر رئیس آنان در کربلاست امروز  
بر ذوالجناح امروز، شه عازم جهاد است  
بهر وداع اهلش در خیمه‌هاست امروز  
خواهر بیا که رفتم دیگر مرا نبینی  
فریاد وافراقا در کربلاست امروز  
قاسم چو ماه تابان، از خیمه‌گه برون تاخت  
اما کفن به گردن جای عباس است امروز  
در علقمه عزیزان شور دگر پیا شد  
دست رشید عباس از تن جداست امروز

### ای صبحِ روسیّه زچه رو می شوی سفید

ای صبحِ روسیّه زچه رو می شوی سفید  
امروز می شود خلف مرتضی شهید  
روشن مشو که چهره‌ی عالم سیاه شد  
کار مخدرات رسالت تباه شد  
رویت سیاه باد که در دشت کربلا  
امروز می شود سر شه از تنش جدا  
پر شد فلک ز غلغله بهر حسین تو  
پا در رکاب می کند اکنون حسین تو  
ای صبح دم مزن که جهان بی مدار شد  
بر ذوالجناح شاه شهیدان سوار شد  
ای دیده خون بیار که این صبح شام ماست  
بر سر بکوب دست که قتل امام ماست  
این صبح قتل و غارت آل محمد است  
هنگام شب اسارت آل محمد است  
این صبح قتل شمع شبستان فاطمه است  
صبح یتیم گشتن طفلان فاطمه است  
ای صبح تیره رو زچه رو می شوی سفید  
نزدیک شد که شاه شهیدان شود شهید  
سراینده: نامعلوم

گزیده‌ای از

# منتهی الآمال

حاج شیخ عباس قمی رضوان الله تعالی علیه

چون دانستن مختصری از زندگی و اخلاقیات ائمه علیهم السلام بر همگی ما واجب است و مرحوم حاج شیخ عباس قمی در کتاب منتهی الآمال حق مطلب را ادا نموده‌اند، لذا گزیده‌ای از آن کتاب شریف در ادامه کتاب «ما بی صاحب نیستیم» مفید خواهد بود.

پیامبر اکرم ﷺ

### در نسب شریف حضرت

علامه مجلسی، فرموده: بدان که اجماع علمای امامیه منعقد گردیده است بر آنکه پدر و مادر حضرت رسول ﷺ و جمیع اجداد و جدات آن حضرت تا آدم علیه السلام همه مسلمان بوده‌اند و نور آن حضرت در صُلب و رَحِمِ مشرکی قرار نگرفته است. و شبهه در نسب آن حضرت و آبا و اُمّهات آن حضرت نبوده است و احادیث متواتره از طُرُق خاصّه و عامّه بر این مضامین دلالت دارد.

بلکه از احادیث متواتره ظاهر می‌شود که اجداد آن حضرت همه انبیا و اوصیا و حاملان دین خدا بوده‌اند و فرزندان اسماعیل که اجداد آن حضرت‌اند اوصیای حضرت ابراهیم علیه السلام بوده‌اند و همیشه پادشاهی مکه و حجابت خانه کعبه و تعمیرات با ایشان بوده است و مرجع عامه خلق بوده‌اند و ملت ابراهیم علیه السلام در میان ایشان بوده است و ایشان حافظان آن شریعت بوده‌اند و به یکدیگر وصیت می‌کردند و آثار انبیا را به یکدیگر می‌سپردند تا به عبدالمطلب رسید، و عبدالمطلب، ابوطالب را وصی خود گردانید و ابوطالب کتب و آثار انبیا علیهم السّلام و ودایع ایشان را بعد از بعثت تسلیم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نمود.

### در ولادت با سعادت رسول خدا ﷺ

بدان که مشهور بین علمای امامیه آن است که ولادت با سعادت آن حضرت در هفدهم ماه ربیع الاوّل بوده و نیز مشهور آن است که ولادت آن حضرت نزدیک طلوع صبح جمعه آن روز بوده در سالی که اصحاب فیل، فیل آوردند برای خراب کردن کعبه معظمه و به حجاره سجّیل مُعذّب شدند و ولادت شریف به مکه شد در خانه خود آن حضرت.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که ابلیس به هفت آسمان بالا می‌رفت و گوش می‌داد و اخبار سماویه را می‌شنید پس چون حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام متولد شد او را از سه آسمان منع کردند و تا چهار آسمان بالا می‌رفت و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله متولد شد او را از همه آسمانها منع کردند و شیاطین را به تیرهای شهاب از ابواب سماوات راندند، پس قریش گفتند: می‌باید وقت گذشتن دنیا و آمدن قیامت باشد که ما می‌شنیدیم که اهل کتاب ذکر می‌کردند، پس عمرو بن أمیه که داناترین اهل جاهلیت بود گفت: نظر کنید اگر ستاره‌های معروف که به آنها هدایت می‌یابند مردم و به آنها می‌شناسند زمانهای زمستان و تابستان را، اگر یکی از آنها بیفتد، بدانید وقت آن است که جمیع خلائق هلاک شوند و اگر آنها به حال خودند و ستاره‌های دیگر ظاهر می‌شود، پس امر غریب می‌باید حادث شود. و صبح آن روز که آن حضرت متولد شد هر بتی که در هر جای عالم بود بر رو افتاده بود و ایوان کسری یعنی پادشاه عجم بلرزید و چهارده کنگره آن افتاد و دریاچه ساوه که سالها آن را می‌پرستیدند فرو رفت و خشک شد و وادی ساوه که سالها بود کسی آب در آن ندیده بود آب در آن جاری شد و آتشکده فارس که هزار سال خاموش نشده بود در آن شب خاموش شد و داناترین علمای مجوس در آن شب در خواب



دید که شتر صعبی چند اسبان عربی را می‌کشند و از دجله گذشتند و داخل بلاد ایشان شدند و طاق کسری از میانش شکست و دو حصّه شد و آب دجله شکافته شد و در قصر او جاری گردید و نوری در آن شب از طرف حجاز ظاهر شد و در عالم منتشر گردید و پرواز کرد تا به مشرق رسید و تخت هر پادشاهی در آن صبح سرنگون شده بود و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند و سخن نمی‌توانستند گفت و علم کاهنان برطرف شد و سیخّر ساحران باطل شد و هر کاهنی که بود میان او و همزادی که داشت که خبرها به او می‌گفت جدائی افتاد و قریش در میان عرب بزرگ شدند و ایشان را آل الله گفتند؛ زیرا که ایشان در خانه خدا بودند و آمنه علیها السلام مادر آن حضرت گفت: واللّٰه که چون پسر بر زمین رسید دستها را بر زمین گذاشت و سر به سوی آسمان بلند کرد و به اطراف نظر کرد پس، از او نوری ساطع شد که همه چیز را روشن کرد و به سبب آن نور، قصرهای شام را دیدم و در میان آن روشنی صدائی شنیدم که قائلی می‌گفت که زائیدی بهترین مردم را، پس او را محمّد نام کن و چون آن حضرت را به نزد عبدالمطلب آوردند او را در دامن گذاشت و گفت:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعْطَانِي هَذَا الْغُلَامَ الطَّيِّبَ الْأُرْدَانِ

قَدْ سَادَ فِي الْمَهْدِ عَلَى الْغُلَمَانِ

حمد می‌گویم و شکر می‌کنم خداوندی را که عطا کرد به من این پسر خوشبو را که در گهواره بر همه اطفال سیادت و بزرگی دارد. پس او را تعویذ نمود به ارکان کعبه و شعری چند در فضایل آن حضرت فرمود.

در آن وقت شیطان در میان اولاد خود فریاد کرد تا همه نزد او جمع شدند و گفتند: چه چیز ترا از جا برآورده است ای سید ما؟ گفت: وای بر شما! از اوّل شب تا حال احوال آسمان و زمین را متغیّر می‌یابم و می‌باید که حادثه عظیمی در زمین واقع

شده باشد که تا عیسی به آسمان رفته است مثل آن واقع نشده است، پس بروید و بگردید و تفحص کنید که چه امر غریب حادث شده است؛ پس متفرق شدند و گردیدند و برگشتند و گفتند: چیزی نیافتیم. آن ملعون گفت که استعلام این امر کار من است. پس فرو رفت در دنیا و جولان کرد در تمام دنیا تا به حرم رسید، دید که ملائکه اطراف حرم را فرو گرفته‌اند، چون خواست که داخل شود ملائکه بانگ بر او زدند برگشت پس کوچک شد مانند گنجشکی و از جانب کوه حری داخل شد، جبرئیل گفت: برگرد ای ملعون! گفت: ای جبرئیل، یک حرف از تو سؤال می‌کنم، بگو امشب چه واقع شده است در زمین؟ جبرئیل گفت: محمد ﷺ که بهترین پیغمبران است امشب متولد شده است، پرسید که آیا مرا در او بهره‌ای هست؟ گفت: نه، پرسید که آیا در امت او بهره دارم؟ گفت: بلی، ابلیس گفت: راضی شدم.

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که چون آن حضرت متولد شد بتها که بر کعبه گذاشته بودند همه بر رو در افتادند و چون شام شد این ندا از آسمان رسید که **جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقا.**

و جمیع دنیا در آن شب روشن شد و هر سنگ و کلوخی و درختی خندیدند و آنچه در آسمانها و زمینها بود تسبیح خدا گفتند و شیطان گریخت و می‌گفت: بهترین امتها و بهترین خلائق و گرامیترین بندگان و بزرگترین عالمیان محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.

و شیخ احمد بن ابی طالب طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده است از امام موسی بن جعفر علیه السلام که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از شکم مادر بر زمین آمد دست چپ را بر زمین گذاشت و دست راست را به سوی آسمان بلند کرد و لبهای خود را به توحید به حرکت آورد و از دهان مبارکش نوری ساطع شد که اهل مکه قصرهای بصری و اطراف آن را که از شام است دیدند و قصرهای سرخ یمن و نواحی آن را و قصرهای سفید اصطخر فارس و حوالی آن را دیدند و در شب

ولادت آن حضرت دنیا روشن شد تا آنکه جنّ و انس و شیاطین ترسیدند و گفتند در زمین امر غریبی حادث شده است و ملائکه را دیدند که فرود می آمدند و بالا می رفتند فوج فوج و تسبیح و تقدیس خدا می کردند و ستاره ها به حرکت آمدند و در میان هوا می ریختند و اینها همه علامات ولادت آن حضرت بود و ابلیس لعین خواست که به آسمان رود به سبب آن غرائب که مشاهده کرد؛ زیرا که او را جایی بود در آسمان سوّم که او و سایر شیاطین گوش می دادند به سخن ملائکه، چون رفتند که حقیقت واقعه را معلوم کنند، ایشان را به تیر شهاب راندند برای دلالت پیغمبری آن حضرت ﷺ.

#### در بیان خلقت و شمائل حضرت رسول خدا ﷺ

همانا ذکر اخلاق و اوصاف شریفه حضرت رسول ﷺ را نگارش دادن بدان ماند که کس آب دریا را به پیمانه بپیماید یا خواهد جرم آفتاب را از روزن خانه به کوشک خویش در آورد، لکن برای زینت کتاب واجب می کند که به مختصری که فراخور این کتاب است اشاره کنیم.

بدان که حضرت رسول ﷺ در دیده ها با عظمت می نمود و در سینه ها مهابت او بود، رویش از نور می درخشید مانند ماه شب چهارده، از میانه بالا اندکی بلندتر بود و بسیار بلند نبود و سر مبارکش بزرگ بود و مویش نه بسیار پیچیده بود و نه بسیار افتاده و موی سرش اکثر اوقات از نرمه گوش نمی گذشت و اگر بلندتر می شد میانش را می شکافت و بر دو طرف سر می افکند و رویش سفید و نورانی بود و گشاده پیشانی بود و ابرویش باریک بود و مقوّس و کشیده بود و رگی در میان پیشانیش بود که هنگام غضب پر می شد و بر می آمد و بینی آن جناب باریک و کشیده بود و میانش اندکی برآمدگی داشت و نوری از آن می تافت و محاسن شریفش انبوه بود و

دندانهایش سفید و برآق و نازک و گشاده بود گردنش در صفا و نور و استقامت مانند گردن صورتهائی بود که از نقره می‌سازند و صیقل می‌زنند.

اعضای بدنش همه معتدل و سینه و شکمش برابر یکدیگر بود. میان دو کتفش پهن بود و سر استخوانهای بندهای بدنش قوی و درشت بود و اینها از علامات شجاعت و قوت است و در میان عرب ممدوح است. بدنش سفید و نورانی بود و از میان سینه تا نافش خط سیاه باریکی از مو بود مانند نقره که صیقل زده باشند و در میانش از زیادتى صفا خطّ سیاهی نماید و پستانها و اطراف سینه و شکم آن حضرت از مو عاری بود و ذراع و دوشهایش مو داشت انگشتانش کشیده و بلند بود. ساعدها و ساقش صاف و کشیده بود. کف پاهایش هموار نبود بلکه میانش از زمین دور بود و پشت پاهایش بسیار صاف و نرم بود به حدّی که اگر قطره آبی بر آنها ریخته می‌شد بند نمی‌شد و چون راه می‌رفت قدمها را به روش متکبران بر زمین نمی‌کشید و با تأنی و وقار راه می‌رفت و چون به جانب خود ملتفت می‌شد که با کسی سخن گوید به روش ارباب دولت به گوشه چشم نظر نمی‌کرد بلکه با تمام بدن می‌گشت و سخن می‌گفت و در اکثر احوال دیده‌اش به زیر بود و نظرش به سوی زمین زیاده بود و هر که را می‌دید مبادرت به سلام می‌نمود و اندوهش پیوسته بود و فکرش دائم و هرگز از فکری و شغلی خالی نبود و بدون احتیاج سخن نمی‌فرمود و کلمات جامعه می‌گفت که لفظش اندک و معنیش بسیار بود و از افاده مقصود قاصر نبود و ظاهر کننده حق بود و خویش نرم بود و درشتی و غلظت در خلق کریمش نبود و کسی را حقیر نمی‌شمرد و اندک نعمتی را عظیم می‌دانست و هیچ نعمتی را مذمت نمی‌فرمود اما خوردنی و آشامیدنی را مدح هم نمی‌فرمود و از برای فوت امور دنیا به غضب نمی‌آمد و از برای خدا چنان به خشم در می‌آمد که کسی او را نمی‌شناخت و چون اشاره می‌فرمود به دست اشاره می‌نمود نه به چشم و ابرو و چون شاد می‌شد دیده بر هم می‌گذاشت و بسیار اظهار فرح نمی‌کرد و اکثر خندیدن آن حضرت تبسم بود و

کم بود که صدای خنده آن حضرت ظاهر شود و گاه دندانهای نورانش مانند دانه‌های تگرگ ظاهر می‌شد در خندیدن و هر کس را به قدر علم و فضیلت در دین زیادتی می‌داد و در خور احتیاج متوجه ایشان می‌شد و آنچه به کار ایشان می‌آمد و موجب صلاح امت بود برای ایشان بیان می‌فرمود و مکرر می‌فرمود که حاضران آنچه از من می‌شنوند به غائبان برسانند و می‌فرمود که برسانید به من حاجت کسی را که حاجت خود را به من نتواند رسانید و کسی را بر لغزش و خطای سخن مؤاخذه نمی‌فرمود و صحابه داخل می‌شدند به مجلس آن حضرت طلب کنندگان علم، و متفرق نمی‌شدند مگر آنکه از حلاوت علم و حکمت چشیده بودند و از شر مردم در حذر بود اما از ایشان کناره نمی‌کرد و خوشروئی و خوشخوئی را از ایشان دریغ نمی‌داشت و جستجوی اصحاب خود می‌نمود و احوال ایشان می‌گرفت و هرگز غافل از احوال مردم نمی‌شد مبادا که غافل شوند و به سوی باطل میل کنند و نیکان خلق را نزدیک خود جای می‌داد و افضل خلق نزد او کسی بود که خیرخواهی او برای مسلمانان بیشتر باشد و بزرگترین مردم نزد او کسی بود که مواسات و معاونت و احسان و یاری مردم بیشتر کند.

### آداب مجلس پیامبر

و آداب مجلس آن حضرت چنین بود که در مجلسی نمی‌نشست و بر نمی‌خاست مگر با یاد خدا و در مجلس جای مخصوص برای خود قرار نمی‌داد و نهی می‌فرمود از این، و چون داخل مجلس می‌شد، در آخر مجلس که خالی بود می‌نشست و مردم را به این، امر می‌فرمود و به هر یک از اهل مجلس خود بهره‌ای از اکرام و التفات می‌رسانید و چنان معاشرت می‌فرمود که هر کس را گمان آن بود که گرامی‌ترین خلق است نزد او و با هر که می‌نشست تا او اراده برخاستن نمی‌کرد بر نمی‌خاست و هر که از او حاجتی می‌طلبید اگر مقدور بود روا می‌کرد و الاً به سخن نیکی و وعده

جمیلی او را راضی می‌کرد و خُلق عمیمش همه خلق را فرا گرفته بود و همه کس نزد او در حقّ مساوی بود.

مجلس شریفش، مجلس بردباری و حیا و راستی و امانت بود و صداها در آن بلند نمی‌شد و بدِ کسی در آن گفته نمی‌شد و بدی از آن مجلس مذکور نمی‌شد و اگر از کسی خطائی صادر می‌شد نقل می‌کردند و همه با یکدیگر در مقام عدالت و انصاف و احسان بودند و یکدیگر را به تقوی و پرهیزکاری وصیت می‌کردند و با یکدیگر در مقام تواضع و شکستگی بودند. پیران را توقیر می‌کردند و بر خردسالان رحم می‌کردند و غریبان را رعایت می‌کردند و سیرت آن حضرت با اهل مجلس چنان بود که پیوسته گشاده رو و نرم خو بود و کسی از همنشینی او متضرّر نمی‌شد و صدا بلند نمی‌کرد و فحش نمی‌گفت و عیب مردم نمی‌کرد و بسیار مدح مردم نمی‌کرد و اگر چیزی واقع می‌شد که مرضی طبع مستقیمش نبود تغافل می‌فرمود و کسی از او ناامید نبود و مجادله نمی‌کرد و بسیار سخن نمی‌گفت و قطع نمی‌فرمود سخن احدی را مگر آنکه باطل گوید. و چیزی که فایده نداشت متعرّض آن نمی‌شد و کسی را مذمت نمی‌کرد و احدی را سرزنش نمی‌فرمود و عیبهای مردم را تفحص نمی‌نمود و بر سوء ادب غریبان و اعرابیان صبر می‌فرمود حتی اینکه صحابه ایشان را به مجلس می‌آوردند که ایشان سؤال کنند و خود مستفید شوند. در خبر است که جوانی نزد پیغمبر ﷺ آمد و گفت: تو اندک می‌توانی که مرا رخصت فرمایی تا زنا کنم، اصحاب بانگ بر وی زدند، پیغمبر ﷺ فرمود: نزدیک من آی، آن جوان پیش شد، فرمود: هیچ دوست می‌داری که کس بامادر تو زنا کند یا با دختر و خواهر تو و همچنان با عمّات و خالات و خویشان خود این کار روا داری؟ عرض کرد: رضا ندهم. فرمود: همه بندگان خدای چنین باشند. آنگاه دست مبارک بر سینه او فرود آورد و گفت: اللَّهُمَّ اغْفِرْ ذَنْبَهُ وَ طَهِّرْ قَلْبَهُ وَ حَصِّنْ فَرْجَهُ.

دیگر از آن پس به جانب هیچ زن بیگانه دیده نشد و از سیره ابن هشام نقل شده که گفته در زمان حضرت رسول ﷺ لشکر اسلام به جبل طی آمدند و فتح کردند و اَسْرَائِی از آنجا به مدینه آوردند که در میانه آنها دختر حاتم طائی بود. چون پیغمبر خدا ﷺ آنها را دید دختر حاتم خدمتش عرض کرد: یا رسول الله، هَلْكَ الْوَالِدِ وَ غَابَ الْوَالِدِ. یعنی پدرم حاتم مرده و برادرم عدی بن حاتم به شام فرار کرده بر ما منت گذار و ببخش ما را خدا بر تو منت گذارد. و رُوزِ اَوَّلِ و دوم حضرت جوابی به او نفرمود، روز سوّم که ایشان را ملاقات فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام به آن زن اشاره فرمود که دوباره عرض حال کن، آن زن سخن گذشته را اعاده کرد، رسول اکرم ﷺ فرمود: مترصد هستم قافله با امانتی پیدا شود ترا به ولایتت بفرستم و از او عفو فرمود. اینگونه بود سیرت آن حضرت با کفار.

### بخشنامه پیامبر برای سپاهیان

ارباب سیر در سیرت آن حضرت نوشته‌اند که چون لشکری را مأمور می‌نمود قائدان سپاه را با لشکریان طلب فرموده بدینگونه وصیت و موعظه می‌فرمود ایشان را می‌فرمود: بروید به نام خدای تعالی و استقامت جوئید به خدای و جهاد کنید برای خدای بر ملت رسول خدای.

هان ای مردم! مکر نکنید و از غنائم سرقت روا مدارید و کفار را بعد از قتل چشم و گوش و دیگر اعضا قطع نفرمائید و پیران و اطفال و زنان را نکشید و رهبانان را که در غارها و بیغوله‌ها جای دارند به قتل نرسانید و درختان را از بیخ نزنید جز آنکه مضطر باشید و نخلستان را مسوزانید و به آب غرق نکنید و درختان میوه‌دار را بر نیاورید و حرث و زرع را مسوزانید باشد که هم بدان محتاج شوید و جانوران

حلال گوشت را نابود نکنید جز اینکه از بهر قوت لازم افتد و هرگز آب مشرکان را با زهر آلوده مسازید و حیلت میارید.

و هرگز آن حضرت با دشمن جز این معاملت نکرد و شبیخون بر دشمن نزد و از هر جهادی، جهاد با نفس را بزرگتر می‌دانست؛ چنانکه روایت شده که وقتی لشکر آن حضرت از جهاد با کفار آمده بودند، حضرت فرمود: مرحبا جماعتی که به جا آوردند جهاد کوچکتر را و بر ایشان است جهاد بزرگتر. عرض کردند: جهاد بزرگتر کدام است؟ فرمود: جهاد با نفس اماره. و در روایت معتبره منقول است که از آن حضرت پرسیدند که چرا موی محاسن شما زود سفید شده؟

فرمود که مرا پیر کرد سوره هود و واقعه و مرسلات و عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ که در آنها احوال قیامت و عذاب امت‌های گذشته مذکور است.

و روایت شده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت نگذاشت درهم و دیناری و نه غلام و کنیزی و نه گوسفند و شتری به غیر از شتر سواری خود. و چون به رحمت الهی واصل شد زرهش در گرو بود نزد یهودی از یهودان مدینه برای بیست صاع جو که برای نفقه عیال خود از او به قرض گرفته بود. و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: که ملکی به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: پروردگارت ترا سلام می‌رساند و می‌فرماید که اگر می‌خواهی صحرای مکه را همه از بهر تو طلا می‌کنم. پس حضرت سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت: پروردگارا! می‌خواهم یک روز سیر باشم و ترا حمد کنم و یک روز گرسنه باشم و از تو سؤال کنم و فرمود که آن حضرت سه روز از نان گندم سیر نشد تا به رحمت الهی واصل شد.

و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود: با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم در کندن خندق، ناگاه حضرت فاطمه علیها السلام آمد و پاره نانی برای آن حضرت آورد و حضرت فرمود: که این چیست؟ فاطمه علیها السلام عرض کرد: قرص نانی برای



حسن و حسین علیهما السلام پخته بودم و این پاره را برای شما آوردم. حضرت فرمود که: سه روز است که طعام داخل جوف پدر تو نشده است و این اوّل طعامی است که می‌خورم. و ابن عباس گفته که حضرت رسول ﷺ بر روی خاک می‌نشست و بر روی خاک طعام تناول می‌نمود و گوسفند را به دست خود می‌بست و اگر غلامی آن حضرت را برای نان جوی می‌طلبید به خانه خود، اجابت او می‌فرمود. و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که حضرت رسول ﷺ هر روز سیصد و شصت مرتبه به عدد رگهای بدن می‌گفت:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَثِيرًا عَلَى كُلِّ حَالٍ.

و از مجلسی بر نمی‌خاست هر چند کم می‌نشست تا بیست و پنج مرتبه استغفار نمی‌کرد. و روزی هفتاد مرتبه استغفر الله و هفتاد مرتبه اُتُوبُ إِلَى اللَّهِ می‌گفت.

و روایت شده که شب جمعه حضرت رسول ﷺ در مسجد قبا اراده افطار نمود و فرمود: که آیا آشامیدنی هست که به آن افطار نمایم، اوس بن خولی انصاری کاسه شیری آورد که عسل در آن ریخته بود، چون حضرت بر دهان گذاشت و طعم آن را یافت از دهان برداشت و فرمود که این دو آشامیدنی است که از یکی بدیگری اکتفا می‌توان نمود من نمی‌خورم هر دو را و حرام نمی‌کنم بر مردم خوردن آن را ولیکن فروتنی می‌کنم برای خدا و هر که فروتنی کند برای حق تعالی خدا او را بلند می‌گرداند و هر که تکبر کند خدا او را پست می‌گرداند و هر که در معیشت خود میانه رو باشد خدا او را روزی می‌دهد و هر که اسراف کند خدا او را محروم می‌گرداند و هر که مرگ را بسیار یاد کند خدا او را دوست می‌دارد.

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول ﷺ در اوّل بعثت مدّتی آن قدر روزه پیایی گرفت که گفتند دیگر ترک نخواهد کرد پس

مدتی ترک روزه کرد که گفتند نخواهد گرفت، مدتی یک در میان روزه می‌گرفت به طریق حضرت داود علیه السلام پس آن را ترک کرد و در هر ماه ایام البیض آن را روزه می‌داشت، پس آن را ترک فرمود و سنتش بر آن قرار گرفت که در هر ماه پنجشنبه اوّل ماه و پنجشنبه آخر ماه و چهارشنبه اوّل از دهه میان ماه را روزه می‌داشت و بر این طریق بود تا به جوار رحمت ایزدی پیوست. و ماه شعبان را تمام روزه می‌داشت.

ابن شهر آشوب رحمه الله گفته است که بعضی از آداب شریفه و اخلاق کریمه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که از اخبار متفرقه ظاهر می‌شود آن است که آن حضرت از همه کس حکیم تر و داناتر و بردبارتر و شجاعت‌تر و عادلتر و مهربانتر بود و هرگز دستش به دست زنی نرسید که بر او حلال نباشد و سخی‌ترین مردم بود هرگز دینار و درهمی نزد او نماند و اگر از عطایش چیزی زیاد می‌آمد و شب می‌رسید قرار نمی‌گرفت تا آن را به مصرفش می‌رسانید و زیاده از قوت سال خود هرگز نگاه نمی‌داشت و باقی را در راه خدا می‌داد و پست‌ترین طعامها را نگاه می‌داشت مانند جو و خرما و هرچه می‌طلبیدند عطا می‌فرمود و بر زمین می‌نشست و بر زمین طعام می‌خورد و بر زمین می‌خوابید و نعلین و جامه خود را پینه می‌کرد و در خانه را خود می‌گشود و گوسفند را خود می‌دوشید و پای شتر را خود می‌بست و چون خادم از گردانیدن آسیا مانده می‌شد مدد او می‌کرد و آب وضو را به دست خود حاضر می‌کرد در شب و پیوسته سرش در زیر بود و در حضور مردم تکیه نمی‌نمود و خدمتهای اهل خود را می‌کرد و بعد از طعام انگشتان خود را می‌لیسید و هرگز آروغ نزد و آزاد و بنده که آن حضرت را به ضیافت می‌طلبیدند اجابت می‌نمود اگرچه از برای پاچه گوسفندی بود. و هدیه را قبول می‌نمود اگرچه یک جرعه شیر بود و تصدق را نمی‌خورد و نظر بر روی مردم بسیار نمی‌کرد و هرگز از برای دنیا به خشم نمی‌آمد و از برای خدا غضب می‌کرد و از گرسنگی گاهی سنگ بر شکم می‌بست و هرچه حاضر می‌کردند تناول می‌نمود و هیچ چیز را رد نمی‌فرمود و بُرد یمنی می‌پوشید و

جُبّه پشم می پوشید و جامه های سطر از پنبه و کتان می پوشید و اکثر جامه های آن حضرت سفید بود و عمامه به سر می بست و ابتدای پوشیدن جامه را از جانب راست می فرمود و جامه فاخری داشت که مخصوص روز جمعه بود و چون جامه نو می پوشید جامه کهنه را به مسکینی می بخشید و عبائی داشت که به هر جایی که می رفت دو ته می کرد و به زیر خود می افکند و انگشتر نقره در انگشت کوچک دست راست می کرد و خربزه را دوست می داشت و از بوهای بد کراهت داشت و وقت هر وضو ساختن مسواک می کرد و گاه بنده خود را و گاه دیگری را در عقب خود ردیف می کرد و بر هر چه میسّر می شد سوار می شد گاه اسب و گاه استر و گاه دراز گوش. و فرموده که آن حضرت با فقراء و مساکین می نشست و با ایشان طعام می خورد و صاحبان علم و صلاح و اخلاق حسنه را گرامی می داشت و شریف هر قوم را تألیف قلب می فرمود و خویشان خود را احسان می کرد بی آنکه ایشان را بر دیگران اختیار کند مگر به چیزی چند که خدا به آن امر کرده است و ادب هر کس را رعایت می کرد و هر که عذر می طلبید قبول عذر او می نمود و تبسم بسیار می کرد در غیر وقت نزول قرآن و موعظه و هرگز صدای خنده اش بلند نمی شد. و در خورش و پوشش بر بندگان خود زیادتى نمی کرد و هرگز کسی را دشنام نداد و هرگز زنان و خدمتکاران خود را نفرین نکرد و دشنام نداد و هر آزاد و غلام و کنیز که برای حاجتی می آمد بر می خاست و با او می رفت. و درشتخو نبود و در خصومت صدا بلند نمی کرد و بد را به نیکی جزا می داد و به هر که می رسید ابتدا به سلام می کرد و ابتدا به مصافحه می نمود و در هر مجلسی که می نشست یاد خدا می کرد و اکثر نشستن آن حضرت رو به قبله بود و هر که نزد او می آمد او را گرامی می داشت و گاهی ردای مبارک خود را برای او پهن می کرد و او را ایثار می نمود به بالش خود. و رضا و غضب، او را از گفتن حق مانع نمی شد و خیار را گاه با رُطَب و گاه با نمک تناول می فرمود. و از میوه های تر خربزه و انگور را دوستتر می داشت و اکثر خوراک آن

حضرت آب و خرما یا شیر و خرما بود. گوشت و ثرید و کدو را بسیار دوست می‌داشت و شکار نمی‌کرد. اما گوشت شکار را می‌خورد و پنیر و روغن می‌خورد و از گوسفند دست و کتف را و از شورها کدو را و از نانخورش سرکه را و از خرما عَجْوَه را و از سبزیها کاسنی و باذروچ که ریحان کوهی است دوست می‌داشت و سبزی نرم را. شیخ طبرسی گفته است که تواضع و فروتنی آن حضرت به مرتبه‌ای بود که در جنگ خیبر و بنی قریظه و بنی النضیر بر دراز گوشی سوار شده بود که لجامش و جلش از لیف خرما بود و بر اطفال و زنان سلام می‌کرد. روزی شخصی با آن حضرت سخن می‌گفت و می‌لرزید، فرمود که چرا از من می‌ترسی، من پادشاه نیستم.

و از انس بن مالک روایت است که گفت: من ده سال خدمت کردم رسول خدا ﷺ را، پس اَفَّ به من نگفت هرگز و نفرمود کاری را که کرده بودم چرا کردی و کاری را که نکرده بودم چرا نکردی و گفت که از برای آن حضرت شرتبی بود که افطار می‌کرد بر آن و شرتبی بود برای سحرش و بسا بود که برای افطار و سحر آن حضرت یک شربت پیش نبود و بسا بود آن شربت شیری بود و بسا بود که شربت آن حضرت نانی بود که در آب آمیخته شده بود، پس شبی شربت آن جناب را مهیا کردم آن بزرگوار دیر کرد گمان کردم که بعضی از صحابه آن حضرت را دعوت کرده، پس من شربت آن حضرت را خوردم، پس یک ساعت بعد از عشا آن حضرت تشریف آورد، از بعض همراهان آن جناب پرسیدم که آیا پیغمبر ﷺ در جائی افطار کرده یا کسی آن جناب را دعوت کرده؟ گفت: نه!

پس آن شب را به روز آوردم از کثرت غم به مرتبه‌ای که غیر از خدا ندانم از جهت آنکه آن حضرت آن شربت را طلب کند و نیابد و گرسنه به روز آورد و همانطور شد آن جناب داخل صبح شد در حالتی که روزه گرفته بود و تا به حال از من از امر آن شربت سؤال نکرد و یادی از آن ننمود.

مطرزی در مغرب گفته که انس بن مالک را برادری بود از مادر که او را ابو عُمَیر می گفتند، روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را مشاهده کرد به حالت حزن و غم، پرسید او را چه شده که محزون است؟ گفتند: مات نُغیره؛ جوجه گنجشکی داشته است که مرده. حضرت به عنوان مزاح به او فرمود: یا ابا عُمیر، ما فَعَلَ النُّغیر؟

و روایت شده که آن بزرگوار در سفری بود امر فرمود برای طعام گوسفندی ذبح نمایند، شخصی عرض کرد که ذبح آن به عهده من و دیگری گفت که پوست کندن آن با من و شخص دیگر گفت که پختن آن با من. آن حضرت فرمود که جمع کردن هیزمش با من باشد. گفتند: یا رسول الله! ما هستیم و هیزم جمع می کنیم محتاج به زحمت شما نیست، فرمود: این را می دانم لیکن خوش ندارم که خود را بر شما امتیازی دهم، پس به درستی که حق تعالی کراهت دارد از بنده اش که ببیند او را از رفقایش خود را امتیاز داده.

و روایت شده که خدمتکاران مدینه بعد از نماز صبح می آوردند ظرفهای آب خود را خدمت حضرت رسول ﷺ که آن حضرت دست مبارک خود را در آن داخل کند تا تبرک شود و بسا بود که صبحهای سرد بود و حضرت دست در آنها داخل می فرمود و کراهتی اظهار نمی فرمود و نیز می آوردند خدمت آن جناب کودک صغیر را تا دعا کند از برای او به برکت، یا نام گذارد او را، پس آن جناب کودک را در دامن می گرفت به جهت دلخوشی اهل او و بسا بود که آن کودک بول می کرد بر جامه آن حضرت، پس بعضی کسانی که حاضر بودند صیحه می زدند بر طفل. حضرت می فرمود: قطع مکنید بول او را، پس می گذاشت او را تا بول کند! پس حضرت فارغ می شد از دعای او یا نام گذاشتن او، پس اهل طفل مسرور می شدند و چنان می فهمیدند که آن حضرت متاذی نشده است پس چون می رفتند حضرت جامه

خود را می‌شست. و در خبر است که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام با یکی از اهل ذمه همسفر شد آن مرد ذمی پرسید از آن حضرت که اراده کجا داری ای بنده خدا؟ فرمود: اراده کوفه دارم. پس چون راه ذمی از راه کوفه جدا شد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام راه کوفه را گذاشت و در جاده او پا گذاشت، آن مرد ذمی عرض کرد: آیا نگفتی که من قصد کوفه دارم؟ فرمود: چرا، عرض کرد: پس این راه کوفه نیست که با من می‌آئی راه کوفه همان است که آن را واگذاشتی، فرمود: دانستم آن را؛ گفت: پس چرا با من آمدی و حال آنکه دانستی این راه تو نیست؟ حضرت فرمود: این به جهت آن است که از تمامی خوش رفتاری با رفیق آن است که او را مقداری مشایعت کنند در وقت جدا شدن از او، همچنین امر فرموده ما را پیغمبر ما، آن مرد ذمی گفت: پیغمبر شما به این امر کرده شما را؟ فرمود: بلی. آن مرد ذمی گفت: پس به جهت این افعال کریمه و خصال حمیده است که متابعت کرده او را هر که متابعت کرده و من ترا شاهد می‌گیرم بر دین تو، پس برگشت آن شخص ذمی با امیرالمؤمنین علیه السلام پس چون شناخت آن حضرت را اسلام آورد.

### در وقوع مصیبت عظمی یعنی وفات پیغمبر اکرم ﷺ

بدان که اکثر علمای فریقین را اعتقاد آن است که ارتحال سید انبیا ﷺ به عالم بقادر روز دوشنبه بوده است و اکثر علمای شیعی را اعتقاد آن است که آن روز بیست و هشتم ماه صفر بوده است و اکثر علمای اهل سنت دوازدهم ماه ربیع الاول گفته اند. و در کشف الغمّه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در سال دهم هجرت به عالم بقا رحلت نمود و از عمر شریف آن حضرت شصت و سه سال گذشته بود؛ چهل سال در مکه ماند تا وحی بر او نازل شد و بعد از آن سیزده سال دیگر در مکه ماند و چون به مدینه هجرت نمود پنجاه و سه سال از عمر شریفش گذشته بود و ده سال بعد از هجرت در مدینه ماند و وفات آن حضرت در دوم ماه ربیع الاول روز دوشنبه واقع شد.

مؤلف گوید: که واقع شدن وفات آن حضرت در دوم ربیع الاول موافق با قول بعضی از اهل سنت است و از علمای شیعه کسی قائل به آن نشده پس شاید این فقره از روایت محمول بر تقیه باشد. و بدان که در کیفیت وفات آن سرور و وصیت های آن بزرگوار روایت بسیار وارد شده و ما در اینجا اکتفا می کنیم به آنچه شیخ مفید و طبرسی رضوان الله علیهما اختیار کرده اند.

گفته اند که چون حضرت رسول ﷺ از حجّة الوداع مراجعت نمود و بر آن حضرت معلوم شد که رحلت او به عالم بقا نزدیک شده است پیوسته در میان اصحاب خطبه می خواند و ایشان را از فتنه های بعد از خود به مخالفت فرموده های خود حذر می نمود و وصیت می فرمود ایشان را که دست از سنت و طریقه او بر ندارند و بدعت در دین الهی نکنند و متمسک شوند به عترت و اهل بیت او به اطاعت و نصرت و حراست، و متابعت ایشان را بر خود لازم دانند و منع می کرد

ایشان را از مختلف شدن و مرتد شدن و مکرر می‌فرمود که ایها الناس من پیش از شما می‌روم و شما در حوض کوثر بر من وارد خواهید شد و از شما سؤال خواهم کرد که چه کردید با دو چیز گران بزرگ که در میان شما گذاشتم: کتاب خدا و عترت که اهل بیت من‌اند، پس نظر کنید که چگونه خلافت من خواهید کرد در این دو چیز؛ به درستی که خداوند لطیف خبیر مرا خبر داده است که این دو چیز از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند؛ به درستی که این دو چیز را در میان شما می‌گذارم و می‌روم پس سبقت مگیرید بر اهل بیت من و پراکنده مشوید از ایشان و تقصیر مکنید در حق ایشان که هلاک خواهید شد و چیزی تعلیم ایشان مکنید؛ به درستی که ایشان داناترند از شما و چنین نیابم شما را که بعد از من از دین برگردید و کافر شوید و شمشیرها بر روی یکدیگر بکشید پس ملاقات کنید من یا علی علیه السلام را در لشکری مانند سیل در فراوانی و سرعت و شدت. و بدانید که علی بن ابی طالب پسر عمّ و وصّی من است و قتال خواهد کرد بر تأویل قرآن چنانکه من قتال کردم بر تنزیل قرآن. و از این باب سخنان در مجالس متعدّده می‌فرمود؛ پس اُسامه بن زید را امیر کرد و لشکری از منافقان و اهل فتنه و غیر ایشان برای او ترتیب داد و امر کرد او را که با اکثر صحابه بیرون رود به سوی بلاد روم به آن موضعی که پدرش در آنجا شهید شده بود و غرض حضرت از فرستادن این لشکر آن بود که مدینه از اهل فتنه خالی شود و کسی با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منازعه نکند تا امر خلافت بر آن حضرت مستقر گردد و مردم را مبالغه بسیار می‌فرمود در بیرون رفتن و اُسامه را به جُرف فرستاد و حکم فرمود که در آنجا توقف نماید تا لشکر نزد او جمع شوند و جمعی را مقرر نمود که مردم را بیرون کنند و ایشان را حذر می‌فرمود از دیر رفتن؛ پس در اثنای آن حال آن حضرت را مرضی طاری شد که به آن مرض به رحمت الهی واصل گردید، چون آن حالت را مشاهده نمود دست امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت و متوجه بقیع گردید و اکثر صحابه از پی او بیرون آمدند و فرمود که حق



تعالی مرا امر کرده است که استغفار کنم برای مردگان بقیع چون به بقیع رسید گفتم: **السَّلَامُ عَلَیْكُمْ**، ای اهل قبور گوارا باد شما را آن حالتی که صبح کرده‌اید در آن و نجات یافته‌اید از فتنه‌هایی که مردم را در پیش است، به درستی که رو کرده است به سوی مردم فتنه‌های بسیار مانند پاره‌های شب تار؛ پس مدتی ایستاد و طلب آمرزش برای جمیع اهل بقیع کرد و رو آورد به سوی حضرت امیر المؤمنین **علیه السلام** و فرمود که جبرئیل در هر سال قرآن را یک مرتبه به من عرضه می‌کرد و در این سال دو مرتبه عرضه نمود و چنین گمان دارم که این برای آن است که وفات من نزدیک شده است؛ پس فرمود که یا علی به درستی که حق تعالی مرا مخیر گردانیده است میان خزانه‌های دنیا و مخلّد بودن در آن یا رفتن به بهشت، و من اختیار لقای پروردگار خود کردم چون بمیرم عورت مرا بپوشان که هر که به عورت من نظر کند کور می‌شود؛ پس به منزل خود مراجعت نمود و مرض آن حضرت شدید شد و بعد از سه روز به مسجد آمد عصابه به سر بست و به دست راست بر دوش امیر المؤمنین **علیه السلام** و به دست چپ بر دوش فضل بن عباس تکیه فرموده بود تا آنکه بر منبر بالا رفت و نشست و گفت: ای گروه مردم! نزدیک شده است که من از میان شما غایب شوم هر که را نزد من وعده باشد بیاید.

حضرت زهرا سلام الله عليها

### در بیان ولادت با سعادت حضرت فاطمه علیها السلام

شیخ طوسی در مصباح واكثر علما ذکر کرده‌اند که ولادت آن حضرت در روز بیستم ماه جمادی الآخره بوده و گفته‌اند که در روز جمعه سال دوّم از بعثت بوده و بعضی سال پنجم از بعثت گفته‌اند و علامه مجلسی رحمه الله در حیاة القلوب فرموده که صاحب عُدَدُ روایت کرده است که پنج سال بعد از بعثت حضرت رسالت پناه ﷺ حضرت فاطمه علیها السلام از خدیجه متولد شد و کیفیت حمل خدیجه به آن حضرت چنان بود که روزی حضرت رسول ﷺ در ابطح نشسته بود با امیرالمؤمنین علی و عمار بن یاسر و منذر بن ضحضاح و حمزه و عباس و ابوبکر و عمر، ناگاه جبرئیل نازل شد با صورت اصلی خود و بالهای خود را گشود تا مشرق و مغرب را پر کرد و ندا کرد آن حضرت را که ای محمد ﷺ خداوند علی اعلا ترا سلام می‌رساند و امر می‌نماید که چهل شبانه روز از خدیجه دوری اختیار کنی؛ پس آن حضرت چهل روز به خانه خدیجه نرفت و روزها روزه می‌داشت و شبها تا صباح عبادت می‌کرد و عمار را به سوی خدیجه فرستاد و گفت: او را بگو که ای خدیجه نیامدن من به سوی تو از کراهت و عداوت نیست و لیکن پروردگار من چنین امر کرده است که تقدیرات خود را جاری سازد و گمان مبر در حق خود جز نیکی و به درستی که حق تعالی به تو مباحثات می‌کند هر روز چند مرتبه با ملائکه خود و باید هر شب در خانه خود را ببندی و در رختخواب خود بخوابی و من در خانه فاطمه بنت اسد می‌باشم تا مدت وعده الهی منقضی گردد. و خدیجه هر روز چند نوبت از مفارقت آن حضرت می‌گریست و چون چهل روز تمام شد جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و گفت: ای محمد ﷺ خداوند علی اعلا ترا سلام می‌رساند که مهیا شو برای تحفه و کرامت من، پس ناگاه میکائیل نازل شد و طبقی آورد که دستمال از سندس بهشت بر روی آن

پوشیده بودند و در پیش آن حضرت گذاشت و گفت: پروردگار تو می فرماید که امشب بر این طعام افطار کن و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت که هر شب چون هنگام افطار آن حضرت می شد مرا امر می کرد که در را می گشودم که هر که خواهد بیاید و با آن حضرت افطار نماید، در این شب مرا فرمود که بر درِ خانه بنشین و مگذار کسی داخل شود که این طعام بر غیر من حرام است؛ پس چون اراده افطار نمود طبق را گشود و در میان آن طبق از میوه های بهشت یک خوشه خرما و یک خوشه انگور بود و جامی از آب بهشت، پس از آن میوه ها تناول فرمود که سیر شد و از آن آب آشامید تا سیراب شد و جبرئیل از ابریق بهشت آب بر دست مبارکش می ریخت و میکائیل دستش را می شست و اسرافیل دستش را از دستمال بهشت پاک می کرد و طعام باقیمانده با ظرفها به آسمان بالا رفت. و چون حضرت برخاست که مشغول نماز شود جبرئیل گفت که در این وقت نماز ترا جایز نیست. معلوم است که مراد نمازهای نافله و مستحبی است نه نماز فریضه چه دأب نبی و امام بر آن است که نماز را مقدم بر افطار می دارند باید که الحال به منزل خدیجه روی و با او مضاجعت نمائی که حق تعالی می خواهد که در این شب از نسل تو ذریه ای طیبه خلق نماید.

پس آن حضرت متوجه خانه خدیجه شد و خدیجه گفت که من با تنهائی الفت گرفته بودم و چون شب می شد درها را می بستم و پرده ها را می آویختم و نماز خود را می کردم و در جامه خواب خود می خوابیدم و چراغ را خاموش می کردم در این شب در میان خواب بودم که صدای درِ خانه را شنیدم، پرسیدم که کیست در را می کوبد که به غیر محمد صلی الله علیه و آله دیگری را روا نیست کوبیدن آن؟ آن حضرت فرمود: ای خدیجه! باز کن در را که منم محمد صلی الله علیه و آله و سلم چون صدای فرح افزای آن حضرت را شنیدم از جا جستم و در را گشودم و پیوسته عادت آن حضرت آن بود که چون اراده خوابیدن می نمود آب می طلبید و وضو تجدید می کرد و دو رکعت نماز به جا می آورد و داخل رختخواب می شد و در این شب مبارک سحر هیچ

یک از اینها نکرد و تا داخل شد دست مرا گرفت و به رختخواب برد و چون از مضاجعت برخاست من نور فاطمه را در شکم خود یافتم.

### اما کیفیت ولادت با سعادت آن حضرت پنهان است که

شیخ صدوق رحمه الله به سند معتبر از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت: از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم که چگونه بود ولادت حضرت فاطمه علیها السلام؟ حضرت فرمود که چون خدیجه اختیار مزاجت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نمود، زنان مکه از عداوتی که با آن حضرت داشتند از او هجرت نمودند و بر او سلام نمی‌کردند و نمی‌گذاشتند که زنی به نزد او برود، پس خدیجه را به این سبب، وحشتی عظیم عارض شد و لیکن عمده غم و جزع خدیجه برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود که مبادا از شدت عداوت ایشان آسیبی به آن حضرت برسد. چون به حضرت فاطمه علیها السلام حامله شد فاطمه در شکم با اوسخن می‌گفت و مونس او بود و او را صبر می‌فرمود، خدیجه این حالت را از حضرت رسالت پنهان می‌داشت، پس روزی حضرت داخل شد شنید که خدیجه سخن می‌گوید با شخصی و کسی را نزد او ندید. فرمود که ای خدیجه با که سخن می‌گوئی؟ خدیجه گفت: فرزندی که در شکم من است با من سخن می‌گوید و مونس من است! حضرت فرمود که اینک جبرئیل مرا خبر می‌دهد که این فرزند دختر است و او است نسل طاهر با میمنت و برکت و حق تعالی نسل مرا از او به وجود خواهد آورد، و از نسل او امامان و پیشوایان دین به هم خواهند رسید و حق تعالی بعد از انقضای وحی، ایشان را خلیفه‌های خود خواهد گردانید در زمین. و پیوسته خدیجه در این حالت بود تا آنکه ولادت جناب فاطمه علیها السلام نزدیک شد. چون درد زائیدن در خود احساس کرد به سوی زنان قریش و فرزندان هاشم کس فرستاد که نزد او حاضر شوند؛ ایشان در جواب او فرستادند که فرمان ما

نبردی و قبول قول ما نکردی و زن یتیم ابوطالب شدی که فقیر است و مالی ندارد، ما به این سبب به خانه تو نمی‌آئیم و متوجه امور تو نمی‌شویم.

خدیجه چون پیغام ایشان را شنید بسیار اندوهناک گردید در این حالت ناگاه دید که چهار زن گندم‌گون بلند بالا نزد او حاضر شده و به زنان بنی هاشم شبیه بودند، خدیجه از دیدن ایشان بترسید، پس یکی از ایشان گفت که مترس ای خدیجه که ما رسولان پروردگاریم به سوی تو؛ و ما ظهیران توئیم، منم ساره زوجه ابراهیم علیه السلام و دوّم آسیه دختر مزاحم است که رفیق تو خواهد بود در بهشت و سوم مریم دختر عمران است و چهارم کلثوم خواهر موسی بن عمران است و حق تعالی ما را فرستاده است که در وقت ولادت نزد تو باشیم و ترا بر این حالت معاونت نمائیم. پس یکی از ایشان در جانب راست خدیجه نشست و دیگری در جانب چپ و سوم در پیش رو و چهارم در پشت سر، پس حضرت فاطمه علیها السلام پاک و پاکیزه فرود آمد و چون به زمین رسید نور اوساط گردید به مرتبه‌ای که خانه‌های مکه را روشن گردانید و در مشرق و مغرب زمین موضعی مانند مگر آنکه از آن نور روشن شد و ده نفر از حورالعین به آن خانه درآمدند و هر یک ابریقی و طشتی از بهشت در دست داشتند و ابریقهای ایشان مملو بود از آب کوثر، پس آن زنی که در پیش روی خدیجه بود جناب فاطمه علیها السلام را برداشت و به آب کوثر غسل یا شست و شوداد و دو جامه سفیدی بیرون آورد که از شیر سفیدتر و از مشک و عنبر خوشبوی‌تر بود و فاطمه علیها السلام را در یک جامه از آن پیچید و جامه دیگر را مقنعه او گردانید پس او را به سخن درآورد، فاطمه گفت:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَنَّ بَعْلِي  
سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ وَوُلْدِي سَادَةُ الْأَسْبَاطِ.

یعنی گواهی می‌دهم به یگانگی خدا و به آنکه پدرم رسول خدا سید پیغمبران است و شوهرم سید اوصیاء پیغمبران است و فرزندانم سادات فرزندان زاده‌های پیغمبران است.

پس بر هر یک از آن زنان سلام کرد و هر یک را به نام ایشان خواند، پس آن زنان شادی کردند و حوریان بهشت خندان شدند و یکدیگر را بشارت دادند به ولادت آن سیده زنان عالمیان. و در آسمان نور روشنی هویدا شد که پیشتر چنان نوری مشاهده نکرده بودند، پس آن زنان مقدّسه با خدیجه خطاب کردند و گفتند: بگیر این دختر را که طاهره و مطهره است پاکیزه و با برکت است، حق تعالی برکت داده او را و نسل او را، پس خدیجه آن حضرت را گرفت شاد و خوشحال و پستان خود را در دهان او گذاشت، پس فاطمه علیها السلام در روزی آن قدر نموّ می‌کرد که اطفال دیگر در ماهی نموّ کنند و در ماهی آن قدر نموّ می‌کرد که اطفال دیگر در سال نموّ کنند.

### در بیان برفی اسامی و القاب شریفه حضرت فاطمه علیها السلام و برفی از فضائل آن جناب

ابن بابویه به سند معتبر از یونس بن ظبیان روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرموده که فاطمه علیها السلام را نه نام است نزد حق تعالی: فاطمه علیها السلام و صدیقه و مبارکه و طاهره و زکیّه و راضیه و مرضیه و مُحدّثه و زهراء. پس حضرت فرمود که آیا می‌دانی که چیست تفسیر فاطمه؟ یونس گفت، گفتم: خبر ده مرا از معنی آن ای سید من؛ حضرت فرمود: **فُطِمَتْ مِنَ الشَّرِّ**؛ یعنی بریده شده است از بدیها، پس حضرت فرمود که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام تزویج نمی‌نمود او را، کفوی و نظیری نبود او را بر روی زمین تا روز قیامت نه آدم و نه آنها که بعد از او بودند.

علامه مجلسی رحمه الله در ذیل ترجمه این حدیث فرموده که صدیقه به معنی معصومه است، و مبارکه یعنی صاحب برکت در علم و فضل و کمالات و معجزات و اولاد کرام و طاهره یعنی پاکیزه از صفات نقص و زکیّه یعنی نموّ کننده در کمالات و خیرات و راضیه یعنی راضی به قضای حق تعالی و مرضیه یعنی پسندیده خدا و دوستان خدا و محدّثه یعنی ملک با اوسخن می گفت و زهراء یعنی نورانی به نور صوری و معنوی. و بدان که این حدیث شریف دلالت کند بر اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام از جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان به غیر از پیغمبر آخرالزمان افضل می باشد بلکه بعضی استدلال بر افضلیت فاطمه زهرا علیها السلام بر ایشان نیز کرده اند انتهی. و در احادیث متواتره از طریق خاصّه و عامّه روایت شده است که آن حضرت را برای این فاطمه نامیده اند که حق تعالی او را و شیعیان او را از آتش جهنم بریده است. و روایت شده که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که به چه سبب فاطمه را بتول می نامی؟ فرمود: برای آنکه خونی که زنان دیگر می بینند او نمی بیند، دیدن خون در دختران پیغمبران ناخوش است.

شیخ صدوق رحمه الله به سند معتبر روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از سفری مراجعت می فرمود اوّل به خانه حضرت فاطمه علیها السلام تشریف می بردند و مدتی می ماندند و بعد از آن به خانه زنان خود می رفتند؛ پس در بعضی از سفرهای آن حضرت جناب فاطمه علیها السلام دو دستبند و گلوبند و گوشواره از نقره ساخت و پرده بر در خانه آویخت، چون آن جناب مراجعت فرمود به خانه فاطمه علیها السلام تشریف برد و اصحاب بر در خانه توقف نمودند چون حضرت داخل خانه شد و آن حال را در خانه فاطمه مشاهده فرمود، غضبناک بیرون رفت و به مسجد درآمد و به نزد منبر نشست، حضرت فاطمه دانست که حضرت برای زینتها چنین به غضب آمدند، پس گردنبندها و دست برنجهای و گوشوارهها را کند و پردهها را گشوده و همه را به نزد آن جناب فرستاد و به آن

شخص که آنها را می‌برد گفت به حضرت بگو که دخترت سلام می‌رساند و می‌گوید اینها را در راه خدا بده. چون آنها را به نزد آن حضرت آوردند سه مرتبه فرمود: کرد فاطمه آنچه را که می‌خواستم پدرش فدای او باد! دنیا از برای محمد و آل محمد نیست اگر دنیا در خوبی نزد خدا برابر پشه‌ای بود، خدا در دنیا کافران را شربتی آب نمی‌داد؛ پس برخاست و به خانه فاطمه علیها السلام داخل شد.

شیخ مفید و شیخ طوسی از طریق عامه روایت کرده‌اند که حضرت رسول خدا ﷺ فرمود که فاطمه پاره تن من است هر که او را شاد گرداند مرا شاد گردانیده است و هر که او را آزرده کند مرا آزرده است، فاطمه علیها السلام عزیزترین مردم است نزد من.

و شیخ طوسی از عایشه روایت کرده است که می‌گفت: ندیدم احدی را که در گفتار و سخن شبیه‌تر باشد از فاطمه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون فاطمه به نزد آن حضرت می‌آمد او را مرحبا می‌گفت و دستهای او را می‌بوسید و در جای خود می‌نشاند، چون حضرت به خانه فاطمه می‌رفت برمی‌خاست و استقبال آن حضرت می‌کرد و مرحبا می‌گفت و دستهای آن حضرت را می‌بوسید.

قطب راوندی مرسلأً روایت کرده است که چون حضرت فاطمه علیها السلام از دنیا رحلت فرمود أمّ ایمن سوگند یاد کرد که دیگر در مدینه نماند؛ زیرا که نمی‌توانست جای آن حضرت را خالی ببیند پس، از مدینه متوجه مکه شد در بعضی از منازل او را تشنگی عظیمی روی داد چون از آب مأیوس شد دست به سوی آسمان دراز کرد و گفت: خداوندا! من خادمه حضرت فاطمه علیها السلام ام، آیا مرا از تشنگی هلاک خواهی کرد؟ پس به اعجاز فاطمه علیها السلام دلو آبی از آسمان برای او به زیر آمد چون از آن آب بیاشامید تا هفت سال محتاج به خوردن و آشامیدن نگردید، مردم او را روزهای بسیار گرم برای کارها می‌فرستادند تشنه نمی‌شد.



## چادر نورانی و مسلمان شدن هشتاد یهودی

ابن شهر آشوب و قطب راوندی روایت کرده‌اند که روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام محتاج به قرض شد و چادر حضرت فاطمه علیها السلام را به نزد مرد یهودی که نامش زید بود رهن گذاشت و آن چادر از پشم بود و قدری از جو به قرض گرفت. پس یهودی آن چادر را به خانه برد و در حجره گذاشت. چون شب شد زن یهودی به آن حجره درآمد نوری از آن چادر ساطع دید که تمام حجره را روشن کرده بود چون زن آن حالت غریب را مشاهده کرد به نزد شوهر خود رفت و آنچه دیده بود نقل کرد، پس یهودی از استماع آن حالت در تعجب شد و فراموش کرده بود که چادر حضرت فاطمه علیها السلام در آن خانه است به سرعت شتافت و داخل آن حجره شد که دید شعاع چادر آن خورشید فلک عیصمت است که مانند بدر منیر خانه را روشن کرده است، یهودی از مشاهده این حالت تعجبش زیاده شد پس یهودی وزنش به خانه خویشان خود دویدند و هشتاد نفر از ایشان را حاضر گردانیدند و از برکت شعاع چادر فاطمه علیها السلام همگی به نور اسلام منور گردیدند. در قُرب الاسناد به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مقرر فرمود که هر چه خدمت بیرون در باشد از آب وهیزم و امثال اینها حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به جا آورد و هر چه خدمت اندرون خانه باشد از آسیا کردن و نان و طعام پختن و جاروب کردن و امثال اینها با حضرت فاطمه علیها السلام باشد.

و ابن بابویه به سند معتبر از حضرت امام حسن علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که در شب جمعه مادرم فاطمه علیها السلام در محراب خود ایستاده و مشغول بندگی حق تعالی گردید و پیوسته در رکوع و سجود و قیام و دعا بود و تا صبح طالع شد شنیدم که پیوسته دعا می‌کرد از برای مؤمنین و مؤمنات و ایشان را نام می‌برد و دعا برای ایشان بسیار می‌کرد و از برای خود دعائی نمی‌کرد، پس گفتم: ای

مادر! چرا از برای خود دعا نکردی چنانکه از برای دیگران کردی؟ فرمود: یا بُنّی! الْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ؛ ای پسر جان من! اوّل همسایه را باید رسید و آخر خود را.

ثعلبی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله به خانه فاطمه علیها السلام درآمد فاطمه را دید که جامه پوشیده از جلّهای شتر و به دستهای خود آسیا می‌گردانید و در آن حالت فرزند خود را شیر می‌داد، چون حضرت او را بر آن حالت مشاهده کرد آب از دیده‌های مبارکش روان شد و فرمود: ای دختر گرامی! تلخی‌های دنیا را امروز بچش برای حلاوت‌های آخرت. پس فاطمه علیها السلام گفت: یا رسول الله! حمد می‌کنم خدا را بر نعمتهای او و شکر می‌کنم خدا را بر کرامتهای او؛ پس حق تعالی این آیه را فرستاد:

وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ<sup>۱</sup>

یعنی حق تعالی در قیامت آن قدر به تو خواهد داد که راضی شوی. و از حسن بصری نقل شده که می‌گفت: حضرت فاطمه علیها السلام عابدترین امت بود و در عبادت حق تعالی آن قدر بر پا می‌ایستاد که پاهای مبارکش ورم می‌کرد. و وقتی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود چه چیز بهتر است از برای زن؟ فاطمه علیها السلام گفت: آنکه نبیند مردی را و نبیند مردی او را؛ پس حضرت نور دیده خود را به سینه چسبانید و فرمود: ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ.

و از حلیه ابونعیم روایت شده که حضرت فاطمه علیها السلام آن قدر آسیا گردانید که دستهای مبارکش آبله پیدا کرد و از اثر آسیا دستهای مبارکش پینه کرد. و شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود در روی زمین گیاهی اشرف و پرمفعت‌تر از خرفه نیست و او سبزی فاطمه علیها السلام است پس فرمود:

خدا لعنت کند بنی اُمیه را که نامیدند خرفه را به بَقْلَةَ الْحُمَقَاءِ به جهت بغض و عداوتی که با ما و فاطمه داشتند.

### مجاب فاطمه علیها السلام در برابر مرد نابینا

سید فضل الله راوندی در نوادر روایت کرده از امیرالمؤمنین علیه السلام که شخص نابینائی اذن خواست از حضرت فاطمه علیها السلام که داخل خانه شود، فاطمه علیها السلام خود را از او مستور کرد، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود: به چه سبب خود را مستور کردی و حال آنکه این مرد نابینا ترا نمی بیند؟ عرض کرد: اگر او مرا نمی بیند من او را می بینم، اگر در پرده نباشم استشمام رایحه می نماید. پس حضرت فرمود: شهادت می دهم که تو پاره تن من می باشی.

و نیز روایت کرده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از اصحاب خود از حقیقت زن سؤال فرمود، اصحاب گفتند که زن عورت است؛ فرمود در چه حالی زن به خدا نزدیکتر است؟ اصحاب جواب نتوانستند، چون فاطمه علیها السلام این مطلب را شنید عرض کرد که نزدیکترین حالات زن به خدا آن است که ملازم خانه خود باشد و بیرون از خانه نشود. حضرت فرمود: فاطمه پاره تن من است.

### اثر تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام

مؤلف گوید: که فضایل و مناقب آن مخدیره زیاده از آن است که در اینجا ذکر شود و ما چون بنابر اختصار داریم به همین قدر اکتفا می کنیم و برکاتی که از آن بی بی به ما رسیده از جمله تسبیح معروف آن حضرت است که احادیث در فضیلت آن بسیار است و کافی است آنکه هر که مداومت کند به آن، شقی و بدعاقبت نمی شود، و

خواندن آن بعد از هر نمازی بهتر است نزد حضرت صادق علیه السلام از هزار رکعت نماز گزاردن در هر روزی، و کیفیت آن *عَلَى الْأَشْهَرِ سِی وَچهار مرتبه اللّهُ أَكْبَرُ* و سی و سه مرتبه *الْحَمْدُ لِلّهِ* و سی و سه مرتبه *سُبْحَانَ اللّهِ* است که مجموع صد می‌شود. و دیگر دعای نور است که آن حضرت تعلیم حضرت سلمان رضی اللّهُ عنه کرده و فرموده اگر می‌خواهی در دنیا هرگز ترا تب نگیرد مداومت کن بر آن، و آن دعا این است:

*بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ*

*بِسْمِ اللّهِ التُّورِ بِسْمِ اللّهِ نُوْرِ التُّورِ بِسْمِ اللّهِ نُوْرٌ عَلٰی نُوْرِ بِسْمِ اللّهِ الَّذِیْ هُوَ مُدَبِّرُ الْأُمُوْرِ بِسْمِ اللّهِ الَّذِیْ خَلَقَ التُّورَ مِنْ التُّورِ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِیْ خَلَقَ التُّورَ مِنَ التُّورِ وَ أَنْزَلَ التُّورَ عَلٰی الطُّورِ فِی كِتَابِ مَسْطُوْرٍ فِی رَقٍّ مِّنْشُوْرٍ بِقَدْرِ مَقْدُوْرٍ عَلٰی نَبِیِّ مَحْبُوْرٍ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِیْ هُوَ بِالْعِزِّ مَذْكُوْرٌ وَ بِالْفَخْرِ مَشْهُوْرٌ وَ عَلٰی السِّرِّ وَالضَّرِّاءِ مَشْكُوْرٌ وَ صَلَّى اللّهُ عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِيْنَ*

سلمان گفت: چون از حضرت فاطمه علیها السلام آموختم آن را، به خدا قسم به بیشتر از هزار نفر از اهل مکه و مدینه که مبتلا به تب بودند آموختم، پس همه شفا یافتند به اذن خدای تعالی. و دیگر نماز استغاثه به آن مخدّره صلوات اللّهُ علیها است که روایت شده هرگاه ترا حاجتی باشد به سوی حق تعالی و سینه‌ات از آن تنگ شده باشد پس دور رکعت نماز بکن و چون سلام نماز گفتی سه مرتبه تکبیر بگو و تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام بخوان پس به سجده برو و صد مرتبه بگو *یا مولاتی یا فاطمة اغیثینی*، پس جانب راست رو را بر زمین گذار و همین را صد مرتبه بگو، پس به سجده برو و همین را صد مرتبه بگو، پس جانب چپ رو را بر زمین گذار و صد



علما است واز برای من شواهدی است بر این مطلب که جای ذکرش نیست. پس بقای آن حضرت بعد از پدر بزرگوار خود، نود و پنج روز بوده. واگرچه در روایت معتبر وارد شده است که مدت مکث آن مخدّره بعد از پدر خود در دنیا هفتاد و پنج روز بوده لکن توان وجهی برای آن ذکر کرد به بیانی که مقام ذکرش در اینجا نیست ولکن خوب است عمل شود به هر دو طریق در اقامه مصیبت و عزای آن حضرت چنانکه فعلاً معمول است. به هر حال؛ بعد از پدر بزرگوار خود در دنیا چندان مکث نکرد وپیوسته نالان وگریان بود. در آن مدت قلیل آن قدر اذیت و درد کشید که خدای داند واگر کسی تأمل کند در آن کلمات که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از دفن فاطمه علیها السلام با قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله خطاب کرد می‌داند که چه مقدار بوده صدمات آن مظلومه. واز آن کلمات است:

سُنَّبُكَ اِبْنُكَ بِتَظَاْفِرِ اُمَّتِكَ عَلٰى هَضْمِهَا فَاَحْفِهَا السُّؤَالَ وَاسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ فَكَمْ  
 مِنْ غَلِيْلٍ مُّعْتَلَجٍ بِصَدْرِهَا لَمْ تُجِدْ اِلٰى بَثِّهِ سَبِيْلًا وَسَتَقُوْلُ وَيَحْكُمُ اللّٰهُ وَهُوَ خَيْرُ  
 الْحَاكِمِيْنَ.

حاصل عبارت آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم می‌گوید: و به زودی خبر خواهد داد ترا دختر تو به معاونت و یاری کردن امت تو یکدیگر را بر غصب حق من و ظلم کردن در حق او، پس از او بپرس احوال را چه بسیار غمها و دردهای سوزنده که در سینه فاطمه علیها السلام بر روی هم نشسته بود که به کسی اظهار نمی‌توانست کرد و به زودی همه را به شما عرض خواهد کرد و خدا از برای او حکم خواهد کرد و او بهترین حکم کنندگان است.

ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده است که بَكَائُونَ یعنی بسیار گریه کنندگان پنج نفر بودند: آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و علی بن الحسین صلوات الله علیهم اجمعین.

اما آدم پس در مفارقت بهشت آن قدر گریست که به روی او خدّ او اثر گریه مانند دو نهر مانده بود؛ و اما یعقوب پس بر مفارقت یوسف آن قدر گریست که نابینا شد تا آنکه گفتند به او: به خدا سوگند که پیوسته یاد می کنی یوسف را تا آنکه خود را مریض و بدنت را از غصه گداخته کنی یا هلاک شوی؛ اما یوسف پس آن قدر در مفارقت یعقوب گریست تا آنکه اهل زندانی که یوسف در آنجا محبوس بود از گریه او متأذی شدند و گفتند به او که یا در شب گریه کن و روز ساکت باش تا ما آرام بگیریم یا در روز گریه کن و در شب ساکت باش، پس با ایشان صلح کرد که در یکی از آن دو وقت گریه کند و در دیگری ساکت باشد؛ و اما فاطمه علیها السلام پس آنقدر گریست بر وفات رسول خدا ﷺ که اهل مدینه از گریه او متأذی شدند و گفتند به او که ما را آزار کردی از بسیاری گریه خود، پس آن حضرت می رفت به مقبره شهدای احد و آنچه می خواست می گریست و به سوی مدینه برمی گشت؛ و اما علی بن الحسین علیهم السلام پس بر مصیبت پدر خود بیست سال گریست و به روایتی چهل سال و هرگز طعام نزد او نگذاشتند که گریه نکند و هرگز آبی نیاشامید که نگرید تا آنکه یکی از آزاد کرده های آن حضرت گفت: فدای تو شوم یا بن رسول الله! می ترسم که خود را از گریه هلاک کنی، حضرت فرمود که شکایت می کنم مصیبت و اندوه خود را به سوی خدا و می دانم از خدا آنچه شما نمی دانید همانا من هرگز به یاد نمی آورم شهادت فرزندان فاطمه را مگر آنکه گریه در گلوی من می گیرد. شیخ طوسی به سند معتبر از ابن عباس روایت کرده است که چون هنگام وفات حضرت رسول ﷺ شد آن قدر گریست که آب دیده اش بر محاسن مبارکش جاری شد گفتند: یا رسول الله! سبب گریه شما چیست؟ فرمود: گریه می کنم برای فرزندان خود و آنچه نسبت به ایشان خواهند کرد بدان امت من بعد از من، گویا می بینم فاطمه دختر خود را بر او ستم کرده باشند بعد از من و او ندا کند که یا آبتاه، و احدی از امت من او را اعانت نکند؛ چون فاطمه علیها السلام این سخن را شنید گریست، حضرت

رسول ﷺ فرمود که گریه مکن ای دختر من، فاطمه علیها السلام گفت: گریه نمی‌کنم برای آنچه بعد از تو با من خواهند کرد و لیکن می‌گیریم از مفارقت تو یا رسول الله ﷺ. حضرت فرمود که بشارت باد ترا ای دختر من که زود به من ملحق خواهی شد و تو اول کسی خواهی بود که از اهل بیت من به من ملحق می‌شود.

در کتاب روضة الواعظین و غیره روایت کرده‌اند که حضرت فاطمه علیها السلام را مرض شدیدی عارض شد و تا چهل روز ممتد شد چون دانست موت خود را امّ ایمن و آسماء بنت عمیس را طلبید و فرستاد ایشان را که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را حاضر سازند، چون حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) حاضر شد گفت: ای پسر عم! از آسمان خبر فوت من به من رسید و من در جناح سفر آخرتم ترا وصیت می‌کنم به چیزی چند که در خاطر دارم. حضرت فرمود: آنچه خواهی وصیت کن ای دختر رسول خدا ﷺ پس بر بالین آن حضرت نشست و هر که را در آن خانه بود بیرون کردند. پس فرمود که ای پسر عم! هرگز مرا دروغگو و خائن نیافتی و از روزی که با من معاشرت نموده‌ای مخالفت تو نکرده‌ام. حضرت فرمود که معاذ الله تو دانستی به خدا و نیکوکارتر و پرهیزکارتر و کریم‌تر و از خدا ترسانتری از آنکه ترا سرزنش کنم به مخالفت خود و بر من بسیار گران است مفارقت تو و لیکن مرگ امری است که چاره از آن نیست، به خدا سوگند که تازه کردی بر من مصیبت رسول خدا ﷺ را و عظیم شد وفات تو بر من، پس می‌گویم: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** برای مصیبتی که بسیار دردآورنده است مرا و چه بسیار مرا و چه بسیار سوزنده و به حزن آورنده است مرا، به خدا سوگند که این مصیبتی است که تسلی دهنده ندارد و رزیه‌ای است که هیچ چیز عوض آن نمی‌تواند شد؛ پس ساعتی هر دو گریستند، پس امیرالمؤمنین (علیه السلام) سر حضرت فاطمه (علیه السلام) را ساعتی به دامن گرفت و آن حضرت را به سینه خود چسبانید فرمود که هر چه می‌خواهی وصیت بکن که آنچه فرمائی به عمل



می آورم و امر ترا بر امر خود اختیار می کنم؛ پس فاطمه علیها السلام گفت که خدا ترا جزای خیر دهد ای پسر عم رسول خدا ﷺ، وصیت می کنم ترا اول که بعد از من امامه را به عقد خود درآوری؛ زیرا که مردان را چاره از زن گرفتن نیست او برای فرزندان من مثل من است. پس گفت که برای من نعشی قرار ده زیرا که ملائکه را دیدم که صورت نعش برای من ساختند. حضرت فرمود که وصف آن را برای من بیان کن؛ پس وصف آن را بیان کرد و حضرت از برای او درست کرد و اول نعشی که در زمین ساختند آن بود. پس گفت که باز وصیت می کنم ترا که نگذاری بر جنازه من حاضر شوند یکی از آنهایی که بر من ستم کردند و حق مرا گرفتند؛ چه ایشان دشمن من و دشمن رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم اند و نگذاری که احدی از ایشان و اتباع ایشان بر من نماز کنند و مرا در شب دفن کنی در وقتی که دیده ها در خواب باشد.

در کشف الغمه و غیر آن روایت کرده اند که چون وفات حضرت فاطمه علیها السلام نزدیک شد اسماء بنت عمیس را فرمود که آبی بیاور که من وضو بسازم، پس وضو ساخت و به روایتی غسل کرد نیکوترین غسلها و بوی خوش طلبید و خود را خوشبو گردانید و جامه های نو طلبید و پوشید و فرمود که ای اسماء! جبرئیل در وقت وفات پدرم چهل درهم کافور آورد از بهشت، حضرت آن را سه قسمت کرد یک حصه برای خود گذاشت و یکی از برای من و یکی از برای علی علیه السلام آن کافور را بیاور که مرا به آن حنوط کنند چون کافور را آورد فرمود که نزدیک سر من بگذار پس پای خود را به قبله کرد و خوابید و جامه بر روی خود کشید و فرمود که ای اسماء! ساعتی صبر کن بعد از آن مرا بخوان اگر جواب نگویم علی علیه السلام را طلب کن، بدان که من به پدر خود ملحق گردیده ام! اسماً ساعتی انتظار کشید بعد از آن، آن حضرت را ندا کرد و صدائی شنید، پس گفت: ای دختر مصطفی! ای دختر بهترین فرزندان آدم! ای دختر بهترین کسی که بر روی زمین راه رفته است! ای دختر آن

کسی که در شب معراج به مرتبه قاب قوسین او اذنی رسیده است! چون جواب نشنید جامه را از روی مبارکش برداشت دید که مرغ روحش به ریاض جنات پرواز کرده است پس بر روی آن حضرت افتاد آن حضرت را می‌بوسید و می‌گفت: چون به خدمت حضرت رسول ﷺ برسی سلام اسماء بنت عمیس را به آن حضرت برسان؛ در این حال حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام از در درآمدند و گفتند: ای اسماء ما در ما، در این وقت چرا به خواب رفته است؟ اسماء گفت: مادر شما به خواب نرفته و لیکن به رحمت رب الارباب واصل گردیده است؛ پس حضرت امام حسن علیه السلام خود را بر روی آن حضرت افکند و روی انورش را می‌بوسید و می‌گفت: ای مادر! با من سخن بگو پیش از آنکه روحم از بدن مفارقت کند و حضرت امام حسین علیه السلام بر روی پایش افتاد و می‌بوسید آن را و می‌گفت: ای مادر! منم فرزند تو حسین، با من سخن بگو پیش از آنکه دلم شکافته شود و از دنیا مفارقت کنم؛ پس اسماء گفت: ای دو جگر گوشه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم! بروید و پدر بزرگوار خود را خبر کنید و خبر وفات مادر خود را به او برسانید؛ پس ایشان بیرون رفتند چون نزدیک به مسجد رسیدند صدا به گریه بلند کردند؛ پس صحابه به استقبال ایشان دویدند. گفتند: سبب گریه شما چیست، ای فرزندان رسول خدا ﷺ حق تعالی هرگز دیده شما را گریان نگرداند. مگر جای جدّ خود را خالی دیده‌اید گریان گردیده‌اید از شوق ملاقات او؟ گفتند: مادر ما از دنیا مفارقت کرده، چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این خبر وحشت اثر را شنید بر روی در افتاد و غش کرد، پس آب بر آن حضرت ریختند تا به حال آمد و می‌فرمود: بعد از تو خود را به که تسلی بدهم، پس این دو شعر را در مصیبت آن حضرت ادا فرمود:

لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلَيْنِ فِرْقَةٌ      وَكُلُّ الَّذِي دُونَ الْفِرَاقِ قَلِيلٌ  
وَإِنْ اِفْتِقَادِي وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ      دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا يَدُومَ خَلِيلٌ

یعنی هر اجتماعی از دو دوست، آخر به جدائی منتهی می‌شود و هر مصیبتی که غیر از جدائی و مرگ است، اندک است و رفتن فاطمه بعد از حضرت رسالت پیش من دلیل است بر آنکه هیچ دوستی باقی نمی‌ماند. و موافق روایت روضة الواعظین چون خبر وفات حضرت فاطمه علیها السلام در مدینه منتشر گردید و مردان و زنان همه گریان شدند در مصیبت آن حضرت و شیون از خانه های مدینه بلند شد، زنان و مردان به سوی خانه آن حضرت دویدند. زنان بنی‌هاشم در خانه آن حضرت جمع شدند نزدیک شد که از صدای شیون ایشان، مدینه به لرزه درآید و ایشان می‌گفتند: ای سیده وای خاتون زنان! ای دختر پیغمبر آخر الزمان! مردم فوج فوج به تعزیه به سوی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌آمدند، آن حضرت نشسته بود و حسنین در پیش آن حضرت نشسته بودند و می‌گریستند و مردم از گریه ایشان می‌گریستند. ام کلثوم به نزد قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و غلبها نشیجها و گفت: یا ابتاه، یا رسول الله! امروز مصیبت تو بر ما تازه شد و امروز تو از دنیا رفتی، دختر خود را به سوی خود بردی. و مردم جمع شده بودند و گریه می‌کردند و انتظار بیرون آمدن جنازه می‌کشیدند، پس ابوذر بیرون آمد و گفت: بیرون آوردن جنازه به تأخیر افتاد؛ پس مردم متفرق شدند و برگشتند، چون پاسی از شب گذشت و دیده ها به خواب رفت جنازه را بیرون آوردند حضرت امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهما السلام و عمار و مقداد و عقیل و زبیر و ابوذر و سلمان و بریده و گروهی از بنی هاشم و خواص آن حضرت بر حضرت فاطمه علیها السلام نماز کردند و در همان شب او را دفن کردند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر دور قبر آن حضرت هفت قبر دیگر ساخت که ندانند قبر آن حضرت کدام است. و به روایتی دیگر، چهل قبر دیگر را آب پاشید که قبر آن مظلومه در میان آنها مشتبه باشد، و به روایت دیگر قبر آن حضرت را با زمین هموار کرد که علامت قبر معلوم نباشد. اینها برای آن بود که عین موضع قبر آن حضرت را ندانند و بر قبر او نماز نکنند و خیال نبش قبر آن حضرت را به خاطر نگذرانند و به این سبب در موضع قبر آن حضرت

اختلاف واقع شده است. بعضی گفته‌اند که در بقیع است نزدیک قبور ائمه بقیع علیهما السلام و بعضی گفته‌اند مابین قبر حضرت رسالت ﷺ و منبر آن حضرت مدفون است؛ زیرا که حضرت رسول ﷺ فرمودند: مابین قبر من و منبر من باغی است از باغهای بهشت و منبر من بر دری است از درهای بهشت. و بعضی گفته‌اند که آن حضرت را در خانه خود دفن کردند و این اصح اقوال است چنانکه روایت صحیحیه بر آن دلالت می‌کند. ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده‌اند که چون آن حضرت را خواستند که در قبر گذارند دودست از میان قبر پیدا شد شبیه به دستهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آن حضرت را گرفت به قبر برد. شیخ طوسی و کلینی به سندهای معتبر از حضرت امام زین العابدین و امام حسین علیهما السلام روایت کرده‌اند که چون حضرت فاطمه علیها السلام بیمار شد وصیت نمود به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که کتمان کند بیماری او را و مردم را بر احوال او مطلع نگرداند و اعلام نکند احدی را به مرض او؛ پس حضرت به وصیت او عمل نموده خود متوجه بیمارداری او بود و أسماء بنت عمیس آن حضرت را در این امور معاونت می‌کرد و در این مدت احوال او را پنهان می‌داشتند از مردم، چون نزدیک وفات آن حضرت شد وصیت فرمود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خود متوجه غسل و تکفین او شود و در شب او را دفن نماید و قبرش را هموار کند؛ پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خود متوجه غسل و تکفین و امور او گردید و او را در شب دفن کرد و اثر قبر او را محو نمود و چون خاک قبر آن حضرت را با دست خود فشاند حزن و اندوه آن حضرت هیچان کرد آب دیده‌های مبارکش بر روی آنورش جاری شد و روبه قبر حضرت رسالت ﷺ گردانید و گفت: اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ سلام از من بر توباد و از جانب دختر و حبیبه تو و نور دیده تو و زیارت کننده تو که به زیارت تو آمده است و در میان خاک در عرصه تو خوابیده حق تعالی او را در میان اهل بیت اختیار کرد که زود به تو ملحق گردد، و کم شد یا رسول الله از برگزیده تو صبر من و ضعیف شد از مفارقت بهترین

زنان قوّت من ولیکن با صبر کردن در مصیبت تووتاب آوردن اندوه مفارقت توگنجایش دارد که در این مصیبت صبر کنم به تحقیق که ترا با دست خود در قبر گذاشتم بعد از آنکه جان مقدس تودر میان سینه ونحر من جاری شد و به دست خود دیده ترا پوشانیدم وامور ترا خود متکفل شدم، بلی در کتاب خدا هست آنکه قبول باید کرد بهترین قبول کردنها و باید گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** امانت خود را به خود برگردانیدی و گروگان خود را از من بازگرفتی و حضرت زهرا را از من ربودی، چه بسیار قبیح است آسمان سبز وزمین گردآلود در نظر من یا رسول الله. اندوه من همیشه خواهد بود و شبهای من به بیداری خواهد گذشت، این اندوه از من به در نخواهد رفت تا آنکه حق تعالی از برای من اختیار کند آن خانه ای را که اکنون تودر آنجا مقیمی، در دلم جراحی است چرک آورنده و در سینه ام اندوهی است از جا به در آورنده و چه بسیار زود جدائی افتاد میان ما و به سوی خدا شکایت می کنم حال خود را و به زودی خبر خواهد داد ترا دختر توبه معاونت و یاری کردن امت تو یکدیگر را بر غصب حق من و ظلم کردن در حق او، پس از او پیرس احوال را چه بسیار غمها در سینه او بر روی هم نشسته بود که به کسی اظهار نمی توانست کرد و به زودی همه را به تو خواهد گفت و خدا از برای او حکم خواهد کرد و او بهترین حکم کنندگان است. سلام بر توباد یا رسول الله سلام وداع کننده ای که از مواصلت ملال به هم نرسانیده باشد و از روی دشمنی مفارقت ننماید، اگر از نزد قبر تو بروم از ملالت نیست و اگر نزد قبر تو اقامت نمایم از بدگمانی من نیست به آن ثوابهایی که خدا وعده داده است صبر کنندگان را و صبر مبارک و نیکوتر است و اگر نبود غلبه آن جماعتی که بر ما مستولی گردیده اند هرآینه اقامت نزد قبر ترا بر خود لازم می دانستم و نزد ضریح تو معتکف می گردیدم و هرآینه فریاد به ناله بر می داشتم مانند فریاد زن فرزند مرده در این مصیبت بزرگ پس خدای می بیند و می داند که دختر ترا پنهان دفن می کنم از ترس دشمنان او و حقتش را غصب کردند به قهر و میراثش را منع کردند علانیه و حال آنکه

از زمان تومدتی نگذشته بود و نام توکهنه نشده بود، پس به سوی توشکایت می‌کنم یا رسول الله و در اطاعت توتسلی نیکو هست پس صلوات خدا بر اووبر توباد ورحمت خدا و برکات او.

علامه مجلسی از مصباح الانوار نقل کرده و او از حضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوار خود که چون امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت فاطمه علیهاالسلام را در قبر گذاشت گفت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَلَّمْتُكَ أَيُّهَا الصَّدِيقَةُ إِلَى مَنْ هُوَ أَوْلَى بِكَ مِنِّي وَرَضِيْتُ لَكَ بِمَا رَضَى اللَّهُ تَعَالَى لَكَ؛ پس تلاوت فرمود: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى.

پس چون خاک بر اوریخت امر فرمود که آب بر آن ریختند پس نشست نزد قبر آن حضرت با چشم گریان و دل محزون و بریان، پس عباس عموی آن حضرت دستش را گرفت و از سر قبر او ببرد.

شیخ شهید رحمه الله در مزار دروس فرموده که مستحب است زیارت حضرت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و زوجه امیرالمؤمنین و مادر حسن و حسین علیهماالسلام. وروایت شده که آن مخدّره فرمود: خبر داد مرا پدر بزرگوارم که هر که بر او و بر من سه روز سلام کند حق تعالی بهشت را بر او واجب گرداند. گفتند به حضرت فاطمه علیهاالسلام که آیا در حیات شما؟ فرمود بلی و همچنین است بعد از ممات ما. و هرگاه زائر خواست آن حضرت را زیارت کند در سه موضع زیارت کند: در خانه آن حضرت و در روضه و در بقیع. ولادت آن حضرت واقع شد پنج سال بعد از مبعث، و به رحمت خدا واصل شد بعد از پدر بزرگوار خود قریب به صد روز انتهی.

علامه مجلسی فرموده: سید بن طاوس علیه الرحمة روایت کرده است که هر که آن حضرت را زیارت کند به این زیارت که بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَالدَةَ الْحُجُجِ عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَظْلُومَةُ الْمَمْنُوعَةُ حَقُّهَا.» پس بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أُمَّتِكَ وَأَبْنَةِ نَبِيِّكَ وَزَوْجَةِ وَصِيِّ نَبِيِّكَ صَلَوةً تَزَلُّفُهَا فَوْقَ زَلْفَى عِبَادِكَ الْمُكْرَمِينَ مِنْ أَهْلِ السَّمَوَاتِ وَأَهْلِ الْأَرْضِينَ.»

پس طلب آمرزش کند از خدا، حقّ تعالی گناهان او را بیامرزد و او را داخل بهشت کند. و این زیارت مختصر معتبری است و همه وقت می توان کرد. مؤلف گوید: که ما در کتاب مفاتیح و هدیه الزّائرين ثواب زیارت و اختلاف در قبر آن حضرت و کیفیت زیارت آن مظلومه را ذکر کرده ایم و در این مختصر به همین قدر اکتفا می کنیم.

و بدان که آن حضرت را چهار اولاد بوده امام حسن و امام حسین و زینب کبری و زینب صغری که مکانات است به ام کلثوم سلام الله علیهم اجمعین و فرزندی را حامله بوده که او را پیغمبر ﷺ محسن نامیده بود و بعد از رسول خدا ﷺ آن طفل را سقط فرمود.

شیخ صدوق فرموده: در معنی حدیث نبوی ﷺ که به امیرالمؤمنین علیّ ﷺ فرمود: **إِنَّ لَكَ كَنْزًا فِي الْجَنَّةِ وَأَنْتَ ذُو قَرْنَيْهَا** شنیدم که از بعض مشایخ خود که می فرمود: این گنجی که پیغمبر ﷺ فرموده به امیرالمؤمنین علیّ ﷺ که در بهشت دارد، این همان مُحسن است که به واسطه فشارِ دَرِ خانه سقط شد.

فقیر گوید: که من مصائبی که بر حضرت زهرا علیها السلام وارد شده در کتاب مخصوصی ایراد کردم و نامیدم آن را **بَيْتُ الْأَحْزَانِ فِي مَصَائِبِ سَيِّدَةِ النَّسْوَانِ**. هر که طالب است به آنجا رجوع کند، این کتاب محل آن نیست. وَاللَّهِ تَعَالَى الْمُؤَفَّقُ وَهُوَ الْمُسْتَعَانُ.

امیر المؤمنین علیه السلام

### در ولادت باسعادت امیر المؤمنین علیه السلام

مشهور آن است که آن حضرت در روز جمعه سیزدهم ماه رجب بعد از سی سال از عام الفیل در میان کعبه معظمه متولد شده است، پدر آن حضرت ابوطالب پسر عبدالمطلب بوده که با عبدالله پدر حضرت رسول صلی الله علیه و آله برادر اعیانی پدری و مادری بوده و مادر آن حضرت، فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف بوده و آن حضرت و برادرانش اول هاشمی بودند که پدر و مادرشان هر دو هاشمی بودند. و در کیفیت ولادت آن جناب روایات بسیار است و آنچه به سندهای بسیار وارد شده آن است که روزی عباس بن عبدالمطلب با یزید بن قعب و با گروهی از بنی هاشم و جماعتی از قبیله بنی العزی در برابر خانه کعبه نشسته بودند ناگاه فاطمه بنت اسد به مسجد درآمد و به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نه ماه آبستن بود و او را درد زائیدن گرفته بود، پس در برابر خانه کعبه ایستاد و نظر به جانب آسمان افکند و گفت: پروردگارا! من ایمان آورده‌ام به تو و به هر پیغمبر و رسولی که فرستاده‌ای و به هر کتابی که نازل گردانیده‌ای و تصدیق کرده‌ام به گفته‌های جدّم ابراهیم خلیل که خانه کعبه بنا کرده‌ی او است، پس سؤال می‌کنم از تو به حق این خانه و به حق آن کسی که این خانه را بنا کرده است و به حق این فرزندی که در شکم من است و با من سخن می‌گوید و به سخن گفتن خود مونس من گردیده است و یقین دارم که او یکی از آیات جلال و عظمت تو است که آسان کنی بر من ولادت مرا.



عباس و یزید بن قعنب گفتند که چون فاطمه از این دعا فارغ شد دیدیم که دیوار عقب خانه شکافته شد فاطمه از آن رخنه داخل خانه شد و از دیده‌های ما پنهان گردید، پس شکاف دیوار به هم پیوست به اذن خدا. و ما چون خواستیم در خانه را بگشاییم چندان که سعی کردیم در گشوده نشد، دانستیم که این امر از جانب خدا واقع شده و فاطمه سه روز در اندرون کعبه ماند اهل مکه در کوچه‌ها و بازارها این قصه را نقل می‌کردند و زنها در خانه‌ها این حکایت را یاد می‌کردند و تعجب می‌نمودند تا روز چهارم رسید پس همان موضع از دیوار کعبه که شکافته شده بود دیگر باره شکافته شد فاطمه بنت اسد بیرون آمد و فرزند خود آسَدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام را در دست خویش داشت و می‌گفت: ای گروه مردم! به درستی که حق تعالی برگزید مرا از میان خلق خود و فضیلت داد مرا بر زنان برگزیده که پیش از من بوده اند؛ زیرا که حق تعالی برگزید آسیه دختر مزاحم را و او عبادت کرد حق تعالی را پنهان در موضعی که عبادت در آنجا سزاوار نبود مگر در حال ضرورت یعنی خانه فرعون؛ و مریم دختر عمران را حق تعالی برگزید و ولادت حضرت عیسی علیه السلام را بر او آسان گردانید و در بیابان درخت خشک را جنبانید و رُطب تازه از برای او از آن درخت فرو ریخت و حق تعالی مرا بر آن هر دو زیادتی داد و همچنین بر جمیع زنان عالمیان که پیش از من گذشته اند؛ زیرا که من فرزندی آورده‌ام در میان خانه برگزیده او و سه روز در آن خانه محترم ماندم و از میوه‌ها و طعامهای بهشت تناول کردم و چون خواستم که بیرون آیم در هنگامی که فرزند برگزیده من بر روی دست من بود، هاتفی از غیب مرا ندا کرد که ای فاطمه! این فرزند بزرگوار را علی نام کن به درستی که منم خداوند علی اعلا و او را آفریده‌ام از قدرت و عزت و جلال خود و بهره کامل از عدالت خویش به او بخشیده‌ام و نام او را از نام مقدّس خود اشتقاق نموده‌ام و او را به آداب خجسته خود تأدیب نموده‌ام و اُمور خود را به او تفویض کرده‌ام و او را بر علوم پنهان خود مطلع کرده‌ام و در خانه محترم من متولّد شده

است و او اول کسی است که اذان خواهد گفت بر روی خانه من و بتها را خواهد شکست و آنها را از بالای کعبه به زیر خواهد انداخت و مرا به عظمت و مجد و بزرگواری و یگانگی یاد خواهد کرد و اوست امام و پیشوا بعد از حبیب من برگزیده از جمیع خلق من محمد ﷺ که رسول من است و او وصی او خواهد بود خوشا حال کسی که او را دوست دارد و یاری کند او را، و وای بر حال کسی که فرمان او نبرد و یاری او نکند و انکار حق او نماید. و در بعضی روایات است که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام متولد شد ابوطالب او را بر سینه خود گرفت و دست فاطمه بنت اسد را گرفته به سوی ابطح آمدند و ندا کرد به این اشعار:

يَا رَبُّ يَا ذَا الْعَسَقِ الدُّجِيِّ	وَالْقَمَرِ الْمُبْتَجِ الْمَضِيِّ
بَيْنَ لَنَا مِنْ حُكْمِكَ الْمُقْضِيِّ	مَاذَا تَرَى فِي إِسْمِ ذَا الصَّبِيِّ

مضمون این اشعار آن است که ای پروردگاری که شب تار و ماه روشن و روشنی دهنده را آفریده‌ای، بیان کن از برای ما که این کودک را چه نام گذاریم؟ ناگاه مانند ابر چیزی از روی زمین پیدا شد نزدیک ابوطالب آمد، ابوطالب او را گرفت و با علی علیه السلام به سینه خود چسبانید و به خانه برگشت چون صبح شد دید که لوح سبزی است در آن نوشته شده است:

حُصِّصْتُمَا بِالْوَلَدِ الزَّكِيِّ	وَالطَّاهِرِ الْمُتَجَبِّ الرَّضِيِّ
فَاسْمُهُ مِنْ شَامِخِ عَلِيٍّ	عَلِيٍّ اشْتَقَ مِنْ عَلِيٍّ

حاصل مضمون آنکه مخصوص گردیدید شما ای ابوطالب و فاطمه به فرزند طاهر پاکیزه پسندیده، پس نام بزرگوار او علی علیه السلام است و خداوند علی اعلا نام او را از نام خود اشتقاق کرده است.

پس ابوطالب آن حضرت را علی نام کرد و آن لوح را در زاویه راست کعبه آویخت و چنان آویخته بود تا زمان هشام بن عبدالملک که آن را از آنجا فرود آورد و بعد از آن ناپیدا شد.

### در بیان سبب شهادت آن حضرت و ضربت ابن ملجم مرادی علیه اللعنه

مشهور میان علمای شیعه آن است که در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سنه چهارم از هجرت در وقت طلوع صبح حضرت سید اوصیاء علی مرتضی علیه السلام از دست شقی‌ترین امت ابن ملجم مرادی لعین، ضربت خورد و چون ثلثی از شب بیست و یکم آن ماه گذشت روح مقدّسش به ریاض جنان پرواز کرد و مدّت عمر شریفش شصت و سه سال بوده، ده ساله بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به پیغمبری مبعوث گردید و به آن حضرت ایمان آورد و بعد از بعثت سیزده سال با آن حضرت در مکه ماند و بعد از هجرت به مدینه با آن حضرت ده سال در مدینه بود و پس از آن به مصیبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مبتلا شد و بعد از آن حضرت سی سال زندگانی فرمود، دو سال و چهار ماه در خلافت ابوبکر و یازده سال در خلافت عمر و دوازده سال در خلافت عثمان به سر برد. و خلافت ظاهریه آن حضرت قریب به پنج سال کشید و در اکثر آن مدّت با منافقان مشغول قتال و جدال بود و پیوسته بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مظلوم بود و اظهار مظلومیّت خویش می‌فرمود و از کثرت نافرمانی و نفاق مردم خویش دلتنگ بود و طلب مرگ از خدا می‌نمود و کَرَّةً بَعْدَ كَرَّةٍ از شهادت خود به دست ابن ملجم خبر می‌داد و گاهی می‌فرمود که چه مانع شده است بدبخت‌ترین امت را که محاسن مرا از خون سرم خضاب کند؟ و در آن ماه رضائی که واقعه شهادت آن جناب در آن ماه اتفاق افتاد بر منبر اصحاب خویش را اعلام فرمود که امسال به حج خواهید رفت و من در میان شما نخواهم بود و در آن ماه یک شب در

خانه امام حسن علیه السلام و یک شب در خانه امام حسین علیه السلام و یک شب در خانه جناب زینب علیها السلام دختر خود که در خانه عبدالله بن جعفر بود افطار می‌فرمود و زیاده از سه لقمه تناول نمی‌فرمود، از سبب آن حالت می‌پرسیدند می‌فرمود: امر خدا نزدیک شده است می‌خواهم خدا را ملاقات کنم و شکم من از طعام پر نباشد و بعضی نگاشته‌اند که یک روز از بالای منبر به جانب فرزندش امام حسن علیه السلام نظری افکند و فرمود: ای ابا محمد! از این ماه رمضان چند روز گذشته است؟ عرض کرد: سیزده روز؛ پس به جانب امام حسین علیه السلام نظری کرد و فرمود: ای ابا عبدالله از این ماه رمضان چند روز مانده؟ عرض کرد: هفده روز؛ پس حضرت دست بر محاسن شریف خود زد و در آن روز لحيه آن جناب سفید بود و فرمود: وَاللَّهِ لَيُخَضِّبُهَا بِدَمِهَا إِذِ ابْتَعَثَ أَشْقِيهَا؛ به خدا قسم که اشقی امت، این موی سفید را با خون سر خضاب خواهد کرد! پس این شعر را انشاد فرمود:

أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي      عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ

و اما کیفیت مقتل آن حضرت چنانکه جماعتی از بزرگان نقل کرده‌اند چنین است که گروهی از خوارج که از آن جمله عبدالرحمن بن ملجم بود بعد از واقعه نهروان در مکه جمع شدند و هر روز اجتماعی می‌کردند و انجمنی می‌ساختند و بر کشتگان نهروان می‌گریستند، یک روز در طی سخن همی گفتند: علی و معاویه کار این امت را پریشان ساختند اگر هر دو تن را می‌کشتیم این امت را از زحمت ایشان آسوده می‌ساختیم؛ مردی از قبیله اشجع سر برداشت و گفت: به خدا قسم که عمرو بن العاص کم از ایشان نیست بلکه اصل فساد و ریشه فتنه اوست؛ پس سخن بر این نهادند که هر سه تن را باید کشت، ابن ملجم لعین گفت: علی را من می‌کشم؛ حجاج بن عبدالله که معروف به برک بود، کشتن معاویه را به ذمه خویش نهاد، و دادویه که معروف به عمرو بن بکر تمیمی است، قتل عمرو عاص را بر ذمه نهاد؛ چون عهد

به پای بردند با هم قرار دادند که باید هر سه تن در یک شب بلکه در یک ساعت کشته شوند و سخن بر این نهادند که شب نوزدهم ماه رمضان هنگام نماز بامداد که ایشان حاضر مسجد شوند در انجام این امر اقدام نمایند؛ پس یکدیگر را وداع کرده بُرک طریق شام گرفت و عمرو و سفر مصر کرد و ابن ملجم لعین به جانب کوفه روان شد و هر سه تن شمشیر خود را مسموم ساختند و مکنون خاطر را مکتوم داشتند و انتظار روز میعاد می بردند تا گاهی که شب نوزدهم رسید. بامداد آن شب برک بن عبدالله با شمشیر زهر آب داده داخل مسجد شد و در میان جماعت از قفای معاویه بایستاد آنگاه که معاویه به رکوع یا به سجود رفت تیغ بکشید و بر ران او زده معاویه بانگی در داد و در محراب در افتاد مردمان در هم رفتند و برک را بگرفتند و معاویه را به سرای خویش بردند و طبیب حاذق حاضر کردند چون طبیب زخم او را دید گفت: این ضربت از اثر شمشیر زهر آب داده است و عرق نکاح را آسیب رسیده است اگر خواهی این جراحی بهبودی پذیرد و نسل تو منقطع نشود باید با آهن سرخ کرده موضع جراحی را داغ کرد آنگاه مداوا کرد و اگر چشم از فرزند می پوشی با مشروبات معالجه توان کرد، معاویه گفت: مرا تاب و توان نیست که با حدیده محمّاة صبر کنم و مرا دو فرزندم یزید و عبدالله کافی است؛ پس او را با شراب عقاقیر مداوا کردند تا بهبودی یافت و نسل او منقطع گشت و بعد از صحّت، امر کرد تا از بهر او در مسجد مقصوره‌ای بنا کردند و پاسبانان بگماشت تا او را حراست کنند؛ پس بُرک را حاضر ساخت و فرمان داد تا سر از تنش بگیرند گفت: الامان و البشارة! معاویه گفت: چیست آن بشارت؟ گفت: رفیق من رفته است که علی را در این وقت بکشد اکنون مرا حبس کن تا خبر رسد اگر علی را کشته‌اند آنچه خواهی بکن و اگر نه مرا رها کن که بروم علی را به قتل رسانم و سوگند یاد کنم که باز به نزد تو آییم که هرچه خواهی در حق من حکم کنی؛ پس بنا بر قولی معاویه امر کرد تا او را حبس

کردند تا گاهی که خبر شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید به شکرانه قتل علی علیه السلام او را رها کرد.

اما عمرو بن بکر چون داخل مصر شد صبر کرد تا شب نوزدهم شهر رمضان برسید پس با شمشیر مسموم در مسجد جامع درآمد و به انتظار عمرو عاص نشست از قضا در آن شب عمرو عاص را قولنجی عارض شد و نتوانست به مسجد رفت، پس قاضی مصر را که خارجه بن ابی حبیبه می گفتند به نیابت خویش به مسجد فرستاد، خارجه به نماز ایستاد عمرو بن بکر را چنان گمان رفت که پیشنماز عمرو عاص است شمشیر خود را کشید و بر خارجه بدبخت فرود آورد و او را در خون خود بغلطانید و همی خواست تا فرار کند که مردم او را بگرفتند و به نزد عمرو عاص، او را بردند؛ عمرو بن العاص فرمان داد تا او را بکشند آن ملعون آغاز جزع نمود و سخت بگریست، گفتند: هنگام مرگ این گریستن چیست مگر ندانستی که جزای این کار هلاکت است؟ گفت: لا و الله! من از مرگ هراسان نشوم بلکه از آن می‌گیرم که بر قتل عمرو ظفر نیافتم و از آن غمگینم که بُرک و ابن ملجم به آرزوی خویش رسیدند و علی و معاویه را به تیغ خویش گذرانیدند، عمرو گفت تا او را گردن زدند و روز دیگر به عیادت خارجه رفت و او هنوز حشاشه جانی باقی داشت، رو به عمرو عاص کرد و گفت: یا ابا عبدالله! همانا این مرد اراده نداشت جز قتل ترا، عمرو گفت: لکن خداوند اراده کرد خارجه را.

اما عبدالرحمن بن ملجم به قصد قتل امیرالمؤمنین علیه السلام به کوفه آمد و در محله بنی کِنْدَه که قاعدین خوارج در آنجا جای داشتند فرود شد ولکن از خوارج قصد خویش را مخفی می‌داشت که مبادا منتشر شود در این ایام که به انتظار کشتن امیرالمؤمنین علیه السلام روز به سر می‌برد وقتی به زیارت یکی از اصحاب خویش رفت در آنجا قطام بنت اخضر تیمیه را ملاقات کرد و او سخت نیکو روی و مشکین موی بود و پدر و برادر او را که از جمله خوارج بود امیرالمؤمنین علیه السلام در نهر وان کشته بود از

این جهت او را با علی علیه السلام خصومت بی‌نهایت بود، ابن ملجم را چون نظر به جمال دل آرای او فتاد یک باره دل از دست بداد؛ لاجرم از در خواستگاری قَطام بیرون شد، قَطام گفت که چه مَهْر من خواهی کرد؟ گفت: هرچه بگوئی! گفت: صدق من سه هزار درهم و کنیزکی و غلامی و کشتن علی بن ابی طالب است! ابن ملجم گفت که تمام آنچه گفתי ممکن است جز قتل علی که چگونه از برای من میسر شود؛ قَطام گفت: وقتی که علی مشغول به امری باشد و از تو غافل باشد ناگهان بر او شمشیر می‌زنی و غیلهٔ او را می‌کشی پس اگر کشتی قلب مرا شفا دادی و عیش خود را با من مَهیا ساختی و اگر تو کشته شوی پس آنچه در آخرت به تو می‌رسد از ثوابها بهتر است برای تو از آنچه در دنیا به تو می‌رسد. ابن ملجم دانست که آن ملعونه با او در مذهب موافقت دارد گفت: به خدا سوگند که من نیز به این شهر نیامده‌ام مگر برای این کار، قَطام گفت که من از قبیله خود جمعی را با تو همراه می‌کنم که تو را در این امر معاونت کنند، پس کس فرستاد به نزد وَرْدان بن مُجالد که از قبیله او بود و او را برای یاری ابن ملجم طلبید. و ابن ملجم نیز در این اوقات که مصمم قتل علی علیه السلام بود وقتی شیب بن بَجْرَه را که از قبیله اشجع بود و مذهب خوارج داشت دیدار کرد گفت: ای شیب! هیچ توانی که کسب شرف دنیا و آخرت کنی؟ گفت: چه کنم؟ ابن ملجم ملعون گفت که در قتل علی، مرا اعانت کنی، شیب گفت: یابن ملجم! مادر به عزای تو بگرید اندیشه مرا هولناک کرده‌ای چگونه بدین آرزو دست توان یافت؟ ابن ملجم گفت: چندین ترسان و بددل مباش در مسجد جامع کمین می‌سازیم و هنگام نماز فجر بر وی می‌تازیم و کار او را با شمشیر می‌سازیم و دل خود را شفا می‌بخشیم و خون خود را باز می‌جوئیم. چندان از اینگونه سخن کرد که شیب را قوی دل ساخت و با خود همدست و همداستان نمود و او را با خود به نزد قَطام برد و در این هنگام آن ملعونه در مسجد اعظم بود و قبه و خیمه از برای او برپا کرده بودند و به اعتکاف مشغول بود، پس ابن ملجم از اتفاق شیب با خود، قَطام را آگهی داد آن

ملعونه گفت: هر گاه که خواستید او را به قتل آرید در اینجا به نزد من آئید؛ پس آن دو ملعون از مسجد بیرون شدند و چند روزی به سر بردند تا شب چهارشنبه نوزدهم رسید، پس ابن ملجم با شیب و وژدان به نزد قَاطم در مسجد حاضر شدند آن ملعونه بافته‌ای چند از حریر طلبید و بر سینه‌های ایشان محکم بیست و شمشیرهای زهر آب داده را بداد تا حمایل کردند؛ آن سه تن از نزد آن ملعونه بیرون شدند و در مقابل آن دری که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از آن داخل مسجد می‌شد، بنشستند و انتظار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌بردند. و هم در این ایام که این سه ملعون به این خیال بودند وقتی اشعث بن قیس را دیدار کرده بودند و او را از عزم خویشتن آگاهی داده بودند اشعث نیز اعانت ایشان را بر ذمه نهاده بود تا در این شب که ليله نوزدهم بود او نیز حسب الوعده خویش به نزد ایشان آمد. و حُجْر بن عدی رحمه الله که از بزرگان شیعیان بود آن شب را در مسجد به سر می‌برد ناگهان به گوش او رسید که اشعث می‌گوید: یابن ملجم! در کار خویش بشتاب و سرعت کن در انجام حاجت خویش که صبح دمید و رسوا خواهی گردید. حُجْر از این سخن غرض ایشان را فهمید و با اشعث، گفت: ای. کار از حدّ گذشت چون به مسجد رسید صدای مردم را شنید که به قتل آن حضرت خبر می‌دهند.

اکنون بیان کنیم حال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در آن شب: از امّ کلثوم نقل شده که فرمود چون شب نوزدهم ماه رمضان رسید پدرم به خانه آمد به نماز ایستاد، من برای افطار آن جناب طبقی حاضر گذاشتم که دو قرصه نان جو با کاسه‌ای از لبن و مقداری از نمک سوده در آن بود چون از نماز فارغ شد، چون آن طبق را نگریست بگریست و فرمود: ای دختر! برای من در یک طبق دو نان خورش حاضر کرده‌ای؟! مگر نمی‌دانی که من متابعت برادر و پسر عمّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌کنم؟ ای دختر! هر که خوراک و پوشاک او در دنیا نیکوتر است ایستادن او در قیامت نزد حق تعالی بیشتر است، ای دختر! در حلال دنیا حساب است و در حرام دنیا عذاب. پس برخی



از زهد حضرت رسول ﷺ را تذکره فرمود آنگاه فرمود: به خدا سوگند افطار نکنم تا از این دو خورش، یکی را برداری؛ پس من کاسه لبن را برداشتم و آن حضرت اندکی از نان جو با نمک تناول فرمود و حمد و ثنای الهی به جا آورد و برخاست و به نماز ایستاد پیوسته مشغول رکوع و سجود بود و تضرع و ابتهال به درگاه خالق متعال می نمود و نقل شده که آن حضرت در آن شب بسیار از بیت خود بیرون می رفت و داخل می شد و به اطراف آسمان نظر می کرد و اضطراب می نمود و تضرع و زاری می کرد و سوره یس را تلاوت فرمود و می گفت: **اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ**؛ یعنی خداوندا مبارک گردان برای من مرگ را، بسیار می گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** و کلمه مبارکه **لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ** را بسیار مکرر می کرد و بسیار صلوات می فرستاد و استغفار می نمود.

و ابن شهر آشوب و غیره روایت کرده اند که حضرت در تمام آن شب بیدار بود و برای نماز شب بیرون نرفت به خلاف عادت همیشه خویش.

امّ کلثوم عرض کرد: ای پدر! این بیداری و اضطراب شما در این شب برای چیست؟ فرمود: در صبح این شب من شهید خواهم شد! عرض کرد: بفرمائید جعده به مسجد رود و با مردم نماز گزارد، جعده فرزند هبیره است و مادرش امّ هانی خواهر امیر المؤمنین علیه السلام است فرمود: بگویند جعده به مسجد رود و با مردم نماز گزارد؛ پس بی توانی فرمود که از قضای الهی نمی توان گریخت و خود آهنگ رفتن به مسجد نمود.

و روایت شده که در آن شب آن حضرت بیدار بود و بسیار بیرون می رفت و به آسمان نظر می افکند و می فرمود: به خدا قسم که دروغ نمی گویم و دروغ به من گفته نشده این است آن شبی که مرا وعده شهادت داده اند، پس به مضجع خویش برمی گشت پس زمانی که فجر طالع شد این نباح مؤذن آن حضرت در آمد و ندای نماز در

داد، حضرت به آهنگ مسجد برخاست چون به صحن خانه آمد مرغابیان چند که در خانه بودند به خلاف عادت از پیش روی آن حضرت درآمدند و پر می‌زدند و فریاد و صیحه همی کردند بعضی خواستند که ایشان را برانند حضرت فرمود: دَعُوهُنَّ فَإِنَّهُنَّ صَوَائِحُ تَتَّبِعُهَا نَوَائِحُ یعنی بگذارید ایشان را به حال خود همانا ایشان صیحه زنند گانند که از پی، نوحه کنندگان دارند. و به روایتی ام کلثوم یا امام حسن علیه السلام عرض کرد: ای پدر! چرا فال بد می‌زنی؟ فرمود: فال بد نمی‌زنم ولكن دل شهادت می‌دهد که کشته می‌شوم یا آنکه فرمود: این سخن حقی بود که به زبانم جاری شد؛ آنگاه سفارش مرغابیان را به ام کلثوم نمود و فرمود: ای دخترک من! به حق من بر تو که اینها را رها کنی؛ زیرا که محبوس داشتنی چیزی را که زبان ندارد و قادر نیست بر سخن گفتن، هرگاه گرسنه یا تشنه شود پس آنها را غذا ده و سیراب کن و اگر نه رها کن بروند و از گیاههای زمین بخورند و چون به در خانه رسید قلاب، در کمر بند آن حضرت بند شد و از کمر مبارکش باز شد. حضرت کمر را محکم بست و اشعاری چند انشاد کرد مورخ امین مسعودی گفته در خانه آن حضرت از تنه درخت خرما بود و چون خواست بیرون برود در باز نمی‌شد و مشکل شده بود فتح آن. حضرت در را از جا کند و کناری نهاد و اِزار خود بگشود و محکم بست و این دو شعر را انشاد فرمود:

أَشَدُّ حَيَاظِمِكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا قِيكَ

وَلَا تَجْزَعُ عَنِ الْمَوْتِ إِذَا حَلَّ بِوَادِيكَ

وَلَا تَعْتَرِّ بِالذَّهْرِ وَإِنْ كَانَ يُوَفِّيكَ

كَمَا أَضْحَكَكَ الذَّهْرُ كَذَاكَ الذَّهْرُ يُيَكِيكَ

مضمون اشعار آنکه: ای علی! ببند میان خود را برای مرگ، پس همانا مرگ ترا ملاقات خواهد نمود، و جزع مکن از مرگ وقتی که نازل شود به منزل تو، و مغرور

مشو به دنیا هر چند با تو موافقت نماید، همچنان که دهر ترا خندان گردانیده است، همچنین ترا به گریه خواهد درآورد؛ پس گفت: الهی مرگ را بر من مبارک کن و لقای خود را بر من خجسته فرمای.

أَمَكَلْتُومَ از شنیدن این کلمات فریاد وا أَبْتَاهُ و و اغْوَاةً برداشت و امام حسن علیه السلام از قفای پدر بیرون رفت چون به آن حضرت رسید عرض کرد همی خواهم با شما باشم، حضرت فرمود که ترا سوگند می‌دهم به حقی که از برای من است بر تو که برگردی، امام حسن علیه السلام به خانه باز شد و با امّ کلثوم محزون و غمگین نشستند و بر احوال و اقوالی که از پدر بزرگوار مشاهده کرده بودند می‌گریستند.

و از آن سوی امیرالمؤمنین علیه السلام وارد مسجد گشت و قندیل‌های مسجد خاموش بود، آن حضرت در تاریکی رکعتی چند نماز بگذاشت و لختی مشغول تعقیب گشت، آنگاه بر بام مسجد آمد و انگشتان مبارک بر گوش نهاد و بانگ اذان در داد و چون آن حضرت اذان می‌گفت هیچ خانه در کوفه نبود مگر آنکه صدای اذانش به آنجا می‌رسید، آنگاه از مأذنه به زیر آمد و خدای را تقدیس و تهلیل می‌گفت و ضلوات می‌فرستاد آنگاه از بام به زیر آمد و این چند بیت را قرائت فرمود:

خَلُّوا سَبِيلَ الْمُؤْمِنِ الْمُجَاهِدِ      فِي اللَّهِ ذِي الْكُتُبِ وَ ذِي الْمَشَاهِدِ

فِي اللَّهِ لَا يَعْْبُدُ غَيْرَ الْوَاحِدِ      وَ يُوقِظُ النَّاسَ إِلَى الْمَسَاجِدِ

پس به صحن مسجد در آمد و همی گفت: الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ و خفتگان را برای نماز از خواب برمی‌انگیخت و ابن ملجم ملعون در تمام آن شب بیدار بود و در آن امر عظیم که اراده داشت تفکر می‌کرد؛ این هنگام که امیرالمؤمنین علیه السلام خفتگان را برای نماز بیدار می‌کرد او نیز در میان خفتگان به روی در افتاده بود و شمشیر مسموم خود را در زیر جامه داشت، چون امیرالمؤمنین علیه السلام بدو رسید فرمود: برخیز! برای نماز و چنین خواب که این خواب شیاطین است، بر دست راست بخواب که خواب مؤمنان

است یا به طرف چپ بخواب که خواب حکما است و بر پشت بخواب که خواب پیغمبران است.

آنگاه فرمود: قصدی در خاطر داری که نزدیک است از آن آسمانها فرو ریزد و زمین چاک شود و کوهسارها نگون گردد و اگر بخواهم می‌توانم خبر داد که در زیر جامه چه داری! و از او در گذشت و به محراب رفت و به نماز ایستاد. و اما ابن ملجم با اینکه کَرَّةً بَعْدَ کَرَّةٍ گوشزد او گشته بود که امیرالمؤمنین علیه السلام را آشقای امت شهید می‌کند و گاهی قِطامِ را می‌گفت می‌ترسم من آن کس باشم و بر آرزو نیز دست نیابم و آن شب تا بامداد در اندیشه این امر عظیم بود عاقبت سیلاب شقاوت او این خیالات گوناگون را چون خس و خاشاک به طوفان فنا داد و عزم خویش را در قتل امیرالمؤمنین علیه السلام درست کرد و بیامد در پهلوی آن استوانه که در پهلوی محراب بود جای گرفت، و زردان و شیب نیز در گوشه‌ای خزیدند، چون امیرالمؤمنین علیه السلام در رکعت اول سر از سجده برداشت، شیب ابن بجره اول آهنگ قتل آن حضرت کرد و بانگ زد که: لِلَّهِ الْحُكْمُ يَا عَلِيُّ لَا لَكَ وَلَا لِأَصْحَابِكَ؛ یعنی حکم خاص خداوند است تو نتوانی از خویشتن حکم کنی و کار دین را به حکومت حاکمین باز گذاری. این بگفت و تیغ را براند شمشیر او بر طاق آمد و خطا کرد. از پس او، ابن ملجم آمد بی‌توانی شمشیر خود را حرکتی داد این کلمات بگفت و شمشیر بر فرق آن حضرت فرود آورد و از قضا ضربت او به جای زخم عمرو بن عبدود آمد و تا موضع سجده را بشکافت آن حضرت فرمود: بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ فُزْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ.

سوگند به خدای کعبه که رستگار شدم! و صیحه شریفه‌اش بلند شد که فرزند یهودیه ابن ملجم مرا کشت او را مأخوذ دارید، اهل مسجد چون صدای آن حضرت شنیدند در طلب آن ملعون شدند و صداها بلند شد و حال مردم دیگرگون شده بود پس همه

به سوی محراب دویدند که آن حضرت در محراب افتاده و فَرَقَ مَبَارَكِش شکافته شده و خاک برمی گیرد و بر مواضع جراحی می ریزد و این آیه مبارکه می خواند:

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ .

یعنی از زمین خلق کردم شما را و در زمین برمی گردانم شما را و از زمین بیرون می آورم شما را بار دیگر؛ پس فرمود که آمد امر خدا و راست شد گفته رسول خدا ﷺ؛ مردمان دیدند که خون سرش بر روی و محاسن شریفش جاری است و ریش مبارکش به خون خضاب شده و می فرماید: هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ؛ این همان وعده است که خدا و رسول ﷺ به من داده اند؛ و هم هنگام ضربت ابن ملجم بر فرق آن حضرت زمین بلرزید و دریاها به موج آمد و آسمانها متزلزل گشت و درهای مسجد به هم خورد و خروش از ملائکه آسمانها بلند شد و باد سیاهی سخت بوزید که جهان را تاریک ساخت و جبرئیل در میان آسمان و زمین ندا در داد چنانکه مردمان بشنیدند و گفت:

تَهَدَّمَتْ وَاللَّهِ أَرْكَانُ الْهُدَىٰ وَأَنْظَمَسَتْ أَعْلَامُ التَّقَىٰ وَأَنْفَصَمَتِ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَىٰ  
قُتِلَ ابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفَىٰ قَتَلَ الْوَصِيَّ الْمَجْتَبَىٰ قَتَلَ عَلِيَّ الْمُرْتَضَىٰ قَتَلَهُ أَشَقَىٰ  
الْأَشَقِيَا.

به خدا سوگند که در هم شکست ارکان هدایت و تاریک شد ستاره های علم نبوت و برطرف شد نشانه های پرهیزکاری و گسیخته شد عروة الوثقای الهی و کشته شد پسر عم محمد مصطفی ﷺ و شهید شد سید اوصیا علی مرتضی شهید کرد او را بدبخت ترین اشقیایا.

چون امّ کلثوم این صدا را شنید طپانچه بر روی خود زد و گریبان چاک کرد و فریاد برداشت وا اَبَتَاهُ وَا عَلِيَاهُ وَا مُحَمَّدَاهُ پَسِ حَسَنَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ از خانه به سوی

مسجد دویدند، دیدند که مردم نوحه و فریاد می‌کنند و می‌گویند: وا اماماه و وا  
 امیر المؤمنین به خدا سوگند که شهید شد امام عابد مجاهد که هرگز اصنام و اوثان را  
 سجده نکرد و اشبه مردم بود به رسول خدا ﷺ پس چون داخل مسجد شدند فریاد وا  
 ایتاه و وا علیاه بر آوردند و می‌گفتند کاش مرده بودیم و این روز را نمی‌دیدیم؛ چون به  
 نزدیک محراب آمدند پدر بزرگوار خویش را دیدند که در میان محراب در افتاده و  
 ابوجعه و جماعتی از اصحاب و انصار آن حضرت حاضرند و همی‌خواهند تا مگر آن  
 حضرت را بر پا دارند تا با مردم نماز گزارد و او توانائی ندارد، پس حضرت  
 امیر المؤمنین علیه السلام امام حسن علیه السلام را به جای خود باز داشت که با مردم نماز گزارد و  
 آن حضرت نماز خویشتن را نشسته تمام کرد و از زحمت زهر و شدت زخم به جانب  
 یمین و شمال متمایل می‌گشت، چون امام حسن علیه السلام از نماز فارغ شد سر پدر را در  
 کنار گرفت و همی‌گفت: ای پدر! پشت مرا شکستی چگونه ترا به این حال توانم دید؟  
 امیر المؤمنین علیه السلام چشم بگشود و فرمود: ای فرزند! از پس امروز پدر ترا رنجی و آلمی  
 نیست، اینک جدّ تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و جدّه تو خدیجه کبری و مادر تو فاطمه زهرا  
 علیها السلام و حوریان بهشت حاضرند و انتظار پدر ترا دارند تو شاد باش و دست از  
 گریستن بدار که گریه تو، ملائکه آسمان را به گریه درآورده است؛ پس با ردای  
 امیر المؤمنین علیه السلام جراحات سر را محکم ببستند و آن حضرت را از محراب به میان  
 مسجد آوردند و از آن سوی، خبر شهادت امیر المؤمنین علیه السلام در شهر کوفه پراکنده  
 شد زن و مرد آن بلده به سوی مسجد شتاب کردند، امیر المؤمنین علیه السلام را دیدند که  
 سرش در دامن امام حسن علیه السلام است، و با آنکه جای ضربت را محکم بسته‌اند خون از  
 آن می‌ریزد و گلگونه مبارکش از زردی به سفیدی مایل شده است به اطراف آسمان  
 نظر می‌کند و زبان مبارکش به تسبیح و تقدیس الهی مشغول است و می‌گوید:

إلهی أَسْئَلُكَ مُرَافَقَةَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ وَأَعْلَى دَرَجَاتِ جَنَّةِ الْمَأْوَى.

پس زمانی مدهوش شد و امام حسن علیه السلام بگریست و از قَطرات عِبَرَات آن حضرت که بر روی پدر بزرگوارش ریخت آن حضرت به هوش آمد و چشم بگشود و فرمود: ای فرزند! چرا می گویی و جَزَع می کنی؟ همانا تو بعد از من به زهر ستم شهید می شوی و برادرت حسین به تیغ و هر دو تن به جدّ و پدر و مادر خود ملحق خواهید شد. آنگاه امام حسن علیه السلام از قاتل پدر پرسش کرد، فرمود: مرا پسر یهودیّه عبدالرحمن بن مُلْجَم مرادی ضربت زد و اکنون او را به مسجد درآورند و اشاره کرد به باب کِنْدَه و پیوسته زهر شمشیر بر بدن آن حضرت سَرِیَان می کرد و آن حضرت را بی خویشتن می نمود و مردمان به باب کِنْدَه می نگریستند و بر امیرالمؤمنین علیه السلام می گریستند که ناگاه صدائی از درِ مسجد بلند شد و ابن ملجم را دست بسته از باب کِنْدَه به مسجد درآوردند و مردمان گوش و گردن او را با دندان می گزیدند و بر رویش می زدند و آب دهان بر روی نحسش می افکندند و او را همی گفتند: وای بر تو! ترا چه بر این داشت که امیرالمؤمنین علیه السلام را کشتی و رُکُن اسلام را در هم شکستی؟! و او خاموش بود چیزی نمی گفت و مردم را هر ساعت آتش خشم افروخته تر می گشت و همی خواستند او را با دندان پاره پاره کنند. حُذَیْفَه نَخَعی با شمشیر کشیده از پیش روی می شتافت و مردم را می شکافت تا او را به حضور حضرت امام حسن علیه السلام آوردند، چون نظر آن حضرت بر او افتاد فرمود: ای ملعون! کشتی امیرالمؤمنین و امام المسلمین را به جای آنکه ترا پناه داد و ترا بر دیگران اختیار کرد و عطاها فرمود، آیا بد امامی بود از برای تو و جزای نیکهای او به تو این بود که دادی؟!.

ابن ملجم همچنان سر به زیر افکنده بود و سخن نمی گفت، پس در آن وقت صداهای مردم به گریه و نوحه بلند شد، پس امام حسن علیه السلام پرسید از آن مردی که آن ملعون را آورده بود، که این دشمن خدا را در کجا یافتی؟ پس آن مرد حکایت یافتن ابن ملجم را برای آن حضرت نقل نمود، پس امام حسن علیه السلام فرمود: حمد و

سپاس خداوندی را سزا است که دوست خود را یاری کرد و دشمن خود را مخدول و گرفتار نمود. بعد از لختی امیرالمؤمنین علیه السلام چشم بگشود و این کلمه می‌فرمود:

إِرْفُقُوا يَا مَلَائِكَةَ رَبِّي؛ یعنی ای فرشتگان خدا، با من رفق و مدارا کنید. آنگاه امام حسن علیه السلام به آن حضرت عرض کرد: این دشمن خدا و رسول و دشمن تو، ابن ملجم است که حق تعالی ترا بر او نیرو داد و در نزد تو حاضر ساخت. امیرالمؤمنین علیه السلام به جانب آن ملعون نگریست و به صدای ضعیفی فرمود: یابن ملجم! امری بزرگ آوردی و مرتکب کار عظیم گشتی، آیا من از بهر تو بد امامی بودم که مرا چنین جزا دادی؟ آیا من ترا مَوْرِدِ مَرَحْمَتِ نَكْرَدِمِ و از دیگران برنگزیدم؟ آیا به تو احسان نکردم و عطای تو را افزون نکردم با آنکه می‌دانستم که تو مرا خواهی کشت لکن خواستم حجت بر تو تمام شود و خدا انتقام مرا از تو بکشد و نیز خواستم که از این عقیدت برگردی و شاید از طریق ضلالت و گمراهی روی بتابی، پس شقاوت بر تو غالب شد تا مرا بکشتی، ای شقی ترین اشقیاء! ابن ملجم این وقت بگریست و گفت: أَفَأَسْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ؟ یعنی آیا تو نجات می‌توانی داد کسی را که در جهنم است و خاصّ آتش است؟ آنگاه حضرت سفارش او را به امام حسن علیه السلام کرد و فرمود: ای پسر! با اسیر خود مدارا کن و طریق شفقت و رحمت پیش دار، آیا نمی‌بینی چشمهای او را که از ترس چگونه گردش می‌کند و دلش چگونه مضطرب می‌باشد؟ امام حسن علیه السلام عرض کرد: این ملعون ترا کشته است و دل ما را به درد آورده است امر می‌کنی که با او مدارا کنیم؟! فرمود: ای فرزند! ما اهل بیت رحمت و مغفرتیم، پس بخوران به او از آنچه خود می‌خوری و بیاشام او را از آنچه خود می‌آشامی، پس اگر من از دنیا رفتم از او قصاص کن و او را بکش و جسد او را به آتش نسوزان و او را مُثْلَه مکن یعنی دست و پا و گوش و بینی و سایر اعضای او را قطع مکن که من از جدّ تو رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: مثله مکنید اگر چه به سگ گزنده باشد. و اگر زنده ماندم



من خود دانایم که با او چه کار کنم و من اولی می‌باشم به عفو کردن؛ چه ما اهل بی‌تی می‌باشیم که با گناهکار در حق ما جز به عفو و کرم رفتار دیگر ننمائیم. این وقت آن حضرت را از مسجد برداشته با نهایت ضعف و بی‌حالی آن جناب را به خانه بردند و ابن ملجم را دست به گردن بسته در خانه محبوس داشتند و مردمان در گرد سرای آن حضرت فریاد گریه و عویل در هم افکندند و نزدیک بود که خود را هلاک کنند و حضرت امام حسن علیه السلام در عین گریه و زاری و ناله و بی‌قراری با پدر بزرگوار خود گفت: ای پدر! بعد از تو برای ما که خواهد بود مصیبت تو برای ما امروز مثل مصیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، گویا گریه را از برای مصیبت تو آموخته‌ایم؛ پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نور دیده خود را به نزدیک خویش طلبید و دیده‌های او را دید که از بسیاری گریه مجروح گردیده پس به دست مبارک خود آب از چشمان حسن علیه السلام پاک کرد و دست بر دل مبارکش نهاد و فرمود: ای فرزند! خداوند عالمیان دل ترا به صبر ساکن فرماید و مزد تو و برادران ترا در مصیبت من عظیم گرداند و ساکن فرماید اضطراب ترا و جریان آب دیدگان ترا، پس به درستی که خداوند مزد می‌دهد ترا به قدر مصیبت تو؛ پس آن حضرت را در حجره‌ای نزدیک مصلاهی خود خوابانیدند، زینب و ام کلثوم آمدند و در پیش آن حضرت بنشستند و نوحه و زاری برای آن حضرت می‌کردند و می‌گفتند که بعد از تو کودکان اهل بیت را که تربیت خواهد کرد؟ و بزرگان ایشان را که محافظت خواهد نمود؟ ای پدر بزرگوار! اندوه ما بر تو دور و دراز است و آب دیده ما هرگز ساکن نخواهد شد! پس صدای مردم از بیرون حجره بلند شد به ناله و آب از دیده‌های آن حضرت جاری شد و نظر حسرت به سوی فرزندان خود افکند و حسنین علیهما السلام را نزدیک خود طلبید و ایشان را در بر کشید و رویهای ایشان را می‌بوسید.

امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

### در ولادت با سعادت حضرت امام حسن علیه السلام

مشهور آن است که ولادت حضرت امام حسن علیه السلام در شب سه شنبه نیمه ماه مبارک رمضان سالم سوّم هجرت واقع شد و بعضی سال دوّم گفته‌اند. اسم شریف آن حضرت حسن بود و در تورات شَبْر است؛ زیرا که شَبْر در لغت عبری حسن است و نام پسر بزرگ هارون نیز شَبْر بود، کُنیت آن حضرت ابومحمّد است، و القاب آن بزرگوار: سیّد و سبط و امین و حجت و برّ و نقی و زکی و مجتبی و زاهد وارد شده است.

و ابن بابویه به سندهای معتبر از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که چون امام حسن علیه السلام متولّد شد، حضرت فاطمه علیها السلام به حضرت امیر علیه السلام گفت که او را نامی بگذار، گفت: سبقت نمی‌گیرم در نام او بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پس او را در جامه زردی پیچیدند به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند، آن حضرت فرمود: مگر من شما را نهی نکردم که در جامه زرد نیچید او را؟ پس آن جامه زرد را انداخت و آن حضرت را در جامه سفیدی پیچید. و به روایت دیگر زبان خود را در دهان حضرت کرد و زبان آن حضرت را می‌مکید پس از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید که او را نامی گذاشته‌ای؟ آن حضرت فرمود که بر تو سبقت نخواهم گرفت در نام، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من نیز سبقت بر پروردگار خود

نمی‌گیرم پس حق تعالی امر کرد به جبرئیل که از برای محمد ﷺ پسری متولد شده است برو به سوی زمین سلام مرا به او برسان و تهنیت و مبارک باد بگویی و بگو که علی نسبت به تو به منزله هارون است به موسی، پس او را مسمی کن به اسم پسر هارون.

پس جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و آن حضرت را مبارک باد گفت و گفت که حق تعالی فرموده که این مولود را به اسم پسر هارون نام کن؛ حضرت فرمود که اسم او چه بوده؟ جبرئیل گفت اسم او شبر، آن حضرت فرمود که لغت من عربی است. جبرئیل گفت: او را حسن نام کن؛ پس او را حسن نام نهاد و چون امام حسین علیه السلام متولد شد حق تعالی به جبرئیل وحی کرد که پسری از برای محمد ﷺ متولد شده است برو او را تهنیت و مبارک باد بگو و بگو که علی از تو به منزله هارون است از موسی پس او را به نام پسر دیگر هارون مسمی گردان.

چون جبرئیل نازل شد بعد از تهنیت، پیغام ملک علام را به حضرت خیر الانام علیه و علی آله آلاف التحية والسلام رسانید حضرت فرمود که نام آن پسر چه بود؟ جبرئیل گفت: شبیر، حضرت فرمود: زبان من عربی است، جبرئیل گفت: او را حسین نام کن که به معنی شبیر است پس او را حسین نام کرد. و شیخ جلیل علی بن عیسی اربلی رحمته الله در کشف الغمّه روایت کرده است که رنگ مبارک جناب امام حسن علیه السلام سرخ و سفید بود و دیده‌های مبارکش گشاده و بسیار سیاه بود و خدّ مبارکش هموار بود و برآمده نبود و خط مو باریکی در میان شکم آن حضرت بود و ریش مبارکش انبوه بود و موی سر خود را بلند می‌گذاشت و گردن آن حضرت در نور و صفا مانند نقره صیقل زده بود و سرهای استخوان آن حضرت درشت بود و میان دوشهایش گشاده بود و میانه بالا بود و از همه مردم خوشروتر بود و خضاب به سیاهی می‌کرد و موهایش مُجَعَّد بود و بدن شریفش در نهایت لطافت بود.

و ایضا از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که جناب امام حسن علیه السلام از سر تا به سینه به حضرت رسالت شبیه‌تر بود از سایر مردم و جناب امام حسین علیه السلام در سایر بدن به آن حضرت شبیه‌تر بود و ثقة‌الاسلام کلینی رحمه الله به سند معتبر از حسین بن خالد روایت کرده است که گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم که در چه وقت برای مولود مبارک باد باید گفت؟ حضرت فرمود: چون امام حسن علیه السلام متولد شد جبرئیل برای تهنیت در روز هفتم نازل شد و امر کرد آن حضرت را که او را نام و کنیت بگذارد و سرش را بتراشد و عقیقه از برای او بکشد و گوشش را سوراخ کند؛ و در وقتی که امام حسین علیه السلام متولد شد جبرئیل نیز نازل شد و به اینها امر کرد، آن حضرت به عمل آورد و فرمود که دو گیسو گذاشتند ایشان را در جانب چپ سر و سوراخ کردند گوش راست را در نرمه گوش و گوش چپ را در بالای گوش.

امام حسین سید الشهداء علیه السلام

### در ولادت با سعادت حضرت سید الشهداء علیه السلام

مشهور آن است که ولادت آن حضرت در مدینه در سوم ماه شعبان بوده، و شیخ طوسی رحمه الله روایت کرده که بیرون آمد توفیق شریف به سوی قاسم بن علاء همدانی وکیل امام حسن عسکری علیه السلام که مولای ما حضرت حسین علیه السلام در روز پنجشنبه سوّم ماه شعبان متولّد شده، پس آن روز را روزه دار و این دعا را بخوان:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فِي هَذَا الْيَوْمِ... و ابن شهر آشوب رحمه الله ذکر کرده که ولادت آن حضرت بعد از ده ماه و بیست روز از ولادت برادرش امام حسن علیه السلام بوده و آن روز سه شنبه یا پنجشنبه پنجم ماه شعبان سال چهارم از هجرت بوده، و فرموده روایت شده که ما بین آن حضرت و برادرش فاصله نبوده، مگر به قدر مدّت حمل و مدّت حمل، شش ماه بوده است و سید بن طاوس و شیخ ابن نما و شیخ مفید در ارشاد نیز ولادت آن حضرت را در پنجم شعبان ذکر فرموده‌اند، و شیخ مفید در مقنعه و شیخ در تهذیب و شهید در دروس، آخر ماه ربیع الاول ذکر فرموده‌اند، و به این قول درست می‌شود روایت کافی از حضرت صادق علیه السلام که ما بین حسن و حسین علیهما السلام طهری فاصله شده و ما بین میلاد آن دو بزرگوار شش ماه و ده روز واقع شده والله العالم. و بالجمله اختلاف بسیار در باب روز ولادت آن حضرت است.

## اما کیفیت ولادت آن جناب

شیخ طوسی رحمه الله و دیگران به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام نقل کرده‌اند که چون حضرت امام حسین علیه السلام متولد شد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آسماء بنت عمیس را فرمود که بیاور فرزند مرا ای آسماء، آسماء گفت: آن حضرت را در جامه سفیدی پیچیده به خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بردم، حضرت او را گرفت و در دامن گذاشت و در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت، پس جبرئیل نازل شد و گفت: حق تعالی ترا سلام می‌رساند و می‌فرماید که چون علی علیه السلام نسبت به تو به منزله هارون است نسبت به موسی علیه السلام پس او را به اسم پسر کوچک هارون نام کن که شبیر است و چون لغت تو عربی است او را حسین نام کن. پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را بوسید و گریست و فرمود که ترا مصیبتی عظیم در پیش است خداوندا! لعنت کن کشنده او را پس فرمود که آسماء این خبر را به فاطمه مگو. چون روز هفتم شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بیاور فرزند مرا، چون او را به نزد آن حضرت بردم گوسفند سیاه و سفیدی از برای او عقیقه کرد یک رانش را به قابله داد و سرش را تراشید و به وزن موی سرش نقره تصدق کرد و خلوق بر سرش مالید، پس او را بر دامن خود گذاشت و فرمود: ای ابا عبدالله! چه بسیار گران است بر من کشته شدن تو، پس بسیار گریست. آسماء گفت: پدر و مادرم فدای تو باد این چه خبر است که در روز اول ولادت گفتمی و امروز نیز می‌فرمائی و گریه می‌کنی؟! حضرت فرمود: که می‌گیرم بر این فرزند دلبنده خود که گروهی کافر ستمکار از بنی امیه او را خواهند کشت، خدا ترساند به ایشان شفاعت مرا، خواهد کشت او را مردی که رخنه در دین من خواهد کرد و به خداوند عظیم کافر خواهد شد، پس گفت: خداوندا! سؤال می‌کنم از تو در حق این دو فرزندم آنچه را که سؤال کرد ابراهیم در حق ذریت خود، خداوندا! تو دوست دار ایشان را و دوست دار هر که دوست می‌دارد

ایشان را و لعنت کن هر که ایشان را دشمن دارد لعنتی چندان که آسمان و زمین پر شود. شیخ صدوق و ابن قولویه و دیگران از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که چون حضرت امام حسین علیه السلام متولد شد حق تعالی جبرئیل را امر فرمود که نازل شود با هزار ملک برای آنکه تهنیت گوید حضرت رسول صلی الله علیه و آله را از جانب خداوند و از جانب خود، چون جبرئیل نازل می‌شد گذشت در جزیره‌ای از جزیره‌های دریا، به ملکی که او را فطرس می‌گفتند و از حاملان عرش الهی بود. وقتی حق تعالی او را امری فرموده بود و او کندی کرده بود پس حق تعالی بالش را در هم شکسته بود و او را در آن جزیره انداخته بود پس فطرس هفتصد سال در آنجا عبادت حق تعالی کرد تا روزی که حضرت امام حسین علیه السلام متولد شد.

و به روایتی دیگر حق تعالی او را مخیر گردانید میان عذاب دنیا و آخرت، او عذاب دنیا را اختیار کرد پس حق تعالی او را معلق گردانید به مژگانهای هر دو چشم در آن جزیره و هیچ حیوانی در آنجا عبور نمی‌کرد و پیوسته از زیر او دود بد بوئی بلند می‌شد چون دید که جبرئیل با ملائکه فرود می‌آیند از جبرئیل پرسید که اراده کجا دارید؟ گفت: چون حق تعالی نعمتی به محمد صلی الله علیه و آله کرامت فرموده است، مرا فرستاده است که او را مبارک باد بگویم، ملک محمد صلی الله علیه و آله کرامت فرموده است، مرا فرستاده است که او را مبارک باد بگویم، ملک گفت: ای جبرئیل! مرا نیز با خود ببر شاید که آن حضرت برای من دعا کند تا حق تعالی از من بگذرد. پس جبرئیل او را با خود برداشت و چون به خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسید تهنیت و تحیت گفت و شرح حال فطرس را به عرض رسانید. حضرت فرمود که به او بگو که خود را به این مولود مبارک بمالد و به مکان خود بر گردد. فطرس خویشان را به امام حسین علیه السلام مالید، بال بر آورد و این کلمات را گفت و بالا رفت عرض کرد: یا رسول الله! همانا زود باشد که این مولود را امت تو شهید کنند و او را بر من به این نعمتی که از او به من رسید مکافاتی است که هر که او را زیارت کند من زیارت او را به حضرت

حسین علیه السلام برسانم، و هر که بر او سلام کند من سلام او را برسانم، و هر که بر او صلوات بفرستد من صلوات او را به او می‌رسانم.

موافق روایت دیگر چون فطرس به آسمان بالا رفت می‌گفت کیست مثل من حال آنکه من آزاد کرده حسین بن علی و فاطمه و محمّد علیهما السلام.

ابن شهر آشوب روایت کرده که هنگام ولادت امام حسین علیه السلام فاطمه علیها السلام مریضه شد و شیر در پستان مبارکش خشک گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله مُرضعی طلب کرد یافت نشد پس خود آن حضرت تشریف آورد به حجره فاطمه علیها السلام و انگشت ابهام خویش را در دهان حسین می‌گذاشت و او می‌مکید. بعضی گفته‌اند که زبان مبارک را در دهان حسین علیه السلام می‌گذاشت و او را رزق می‌داد چنانچه مرغ جوجه خود را رزق می‌دهد تا چهل شبانه روز رزق حسین علیه السلام را حق تعالی از زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله گردانیده بود، پس روئید گوشت حسین علیه السلام از گوشت پیغمبر صلی الله علیه و آله، و روایات به این مضمون بسیار است و در علل الشرایع روایت شده که حال امام حسین علیه السلام در شیر خوردن بدین منوال بود تا آنکه روئید گوشت او از گوشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و شیر نیاشامید از فاطمه علیها السلام و نه از غیر فاطمه.

و شیخ کلینی در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حسین علیه السلام از فاطمه علیها السلام و از زنی دیگر شیر نیاشامید او را به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌بردند حضرت ابهام مبارک را در دهان او می‌گذاشت و او می‌مکید و این مکیدن او را، دو روز سه روز کافی بود. پس گوشت و خون حسین علیه السلام از گوشت و خون حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیدا شد و هیچ فرزندی جز عیسی بن مریم و حسین بن علی علیه السلام شش ماهه از مادر متولّد نشد که بماند، و در بعضی روایات به جای عیسی، یحیی نام برده شده. عَرَبِيَّة: قائل سید بحر العلوم است

لِلَّهِ مُرْتَضِعٌ لَمْ يَرْتَضِعْ أَبَدًا      مِنْ ثَدْيِ أُنثَى وَ مِنْ طَهْ مَرَاضِعُهُ



امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام

در بیان ولادت و اسم و لقب و کنیت آن جناب و شرح مال والده آن حضرت است.

بدان که در تاریخ میلاد آن حضرت اختلاف بسیار است و شاید اصح اقوال نیمه جمادی الاولی سنه سی و شش و یا پنجم سنه سی و هشت بوده باشد.

والده مکرمه آن حضرت علیا مخدره شهربانو دختر یزدجرد بن شهربار بن پرویز بن هرمز بن انوشیروان پادشاه عجم بوده، و بعضی به جای شهربانو شاه زنان گفته اند. چنانچه شیخنا الحرالعاملی در ارجوزه خود فرمود:

وَ أُمُّهُ ذَاتُ الْعُلَى وَ الْمُجْدِ      وَ أُمُّهُ ذَاتُ الْعُلَى وَ الْمُجْدِ

وَ هُوَ ابْنُ شَهْرِبَارِ بْنِ كَسْرَى      ذُو سَوْدَدٍ لَيْسَ يَخَافُ كَسْرَى

و امّا کنی و ألقاب آن حضرت:

پس بدان که شهر در کنیت آن حضرت، ابوالحسن و ابومحمد است و القاب مشهوره آن حضرت: زین العابدین و سیدالساجدین و العابدین و زکی و امین و سجاد و ذوالثفتات.

و نقش نگین آن جناب به روایت حضرت صادق علیه السلام **أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ** بوده، و به روایت امام محمد باقر علیه السلام **الْعِزَّةُ لِلَّهِ** و به روایت حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام: **خُزِي وَ شَقِي قَاتِلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ**.

ابن بابویه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که پدرم علی بن الحسین علیه السلام هرگز یاد نکرد نعمتی از خدا را مگر آنکه سجده کرد برای شکر آن نعمت، و نخواند آیه‌ای از کتاب خدا که در آن سجده باشد مگر آنکه سجده می‌کرد، و هرگاه حق تعالی از او بدی دفع می‌کرد که از او در بیم بود یا مکر کننده‌ای را از او می‌گردانید، سجده می‌کرد و هرگاه از نماز واجب فارغ می‌شد، سجده می‌کرد و هرگاه توفیق می‌یافت که میان دو کس اصلاح کند، برای شکر آن سجده می‌کرد و اثر سجده در جمیع مواضع سجود آن حضرت بود و به این سبب آن حضرت را سجاد می‌گفتند.

و نیز از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که در مواضع سجده پدرم اثرهای آشکار و برآمدگیها بود که در هر سال دو مرتبه آنها را می‌بریدند و در هر مرتبه ثفنه و برآمدگی پنج موضع را می‌بریدند به این سبب آن حضرت را ذوالثفنات می‌خواندند.

مؤلف می‌گوید: که اهل لغت گفته اند: ثفنه واحد ثَفِنَاتُ الْبَعِيرِ است، یعنی آنچه بر زمین برسد از شتر چون بِخُسْبَدٍ و غلیظ شود و پینه بندد، مانند زانوها و غیر آن و از این معلوم می‌شود که پیشانی و دو کف دست و زانوهای مبارک آن حضرت از کثرت سجده پینه می‌بسته و مثل ثفنه شتر نمودار می‌گشته است، و در هر سال دو بار آنها را قطع می‌کردند دیگر باره به هم می‌رسید!

ایضا روایت کرده است که چون زهری حدیثی از حضرت علی بن الحسین علیه السلام نقل می‌کرد و می‌گفت: خبر داد مرا زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام سفیان بن

عینه پرسید که چرا آن حضرت را زین العابدین می‌گویی؟ گفت: برای آنکه شنیده‌ام از سعید بن المسیب که روایت کرد از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در روز قیامت منادی ندا کند کجا است زین العابدین؟ پس گویا می‌بینم که فرزندم علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام در آن هنگام با تمام وقار و سکون صفوف اهل محشر را بشکافد و بیاید.

و در کشف الغمّه است: که سبب ملقب شدن آن حضرت به لقب زین العابدین آن است که شبی آن جناب در محراب عبادت به تهجد ایستاده بود پس شیطان به صورت مار عظیمی ظاهر شد که آن حضرت را از عبادت خود مشغول گرداند حضرت به او ملتفت نشد پس آمد حضرت را متألم نمود و باز متوجه او نگردید، پس چون فارغ شد از نماز خود دانست که شیطان است، او را سب کرد و لطمه زد و فرمود که دور شو ای ملعون؛ و باز متوجه عبادت خود شد پس شنید صدای هاتفی که سه مرتبه او را ندا کرد:

أنتَ زین العابدین، تویی زینت عبادت کنندگان، پس این لقب ظاهر شد در میان مردم و مشهور گشت.

### در مکاره اخلاق امام زین العابدین علیه السلام است

صاحب کشف الغمّه نقل کرده که روزی آن حضرت از مسجد بیرون آمده بود مردی ملاقات کرد او را و دشنام و ناسزا گفت به آن جناب، غلامان آن حضرت خواستند به او صدمتی برسانند، فرمود: او را به حال خود گذارید! پس رو کرد به آن مرد و فرمود: ما سترَ عنكَ مِنْ أَمْرنا أَكْثَرُ؛ آنچه از کارهای ما از تو پوشیده است بیشتر است از آنکه تو بدانی و بگویی. پس از آن فرمود: آیا تو را حاجتی می‌باشد که در انجام آن تو را اعانت کنیم؟ آن مرد شرمسار شد، پس آن حضرت کسائی سیاه مربع بر دوش

داشتند نزد او افکندند و امر فرمودند که هزار درهم به او بدهند، پس بعد از آن هر وقت آن مرد آن حضرت را می‌دید و می‌گفت: گواهی می‌دهم که تو از اولاد رسول خدایی صلی الله علیه و آله و سلم. و نیز روایت کرده که وقتی جماعتی میهمان آن حضرت بودند یک تن از خدام بشتافت و کبابی از تنور بیرون آورده با سیخ به حضور مبارک آورد، سیخ کباب از دست او افتاد بر سر کودکی از آن حضرت که در زیر نردبان بود او را هلاک کرد. آن غلام سخت مضطرب و متحیر ماند، حضرت باو فرمود: اَنْتَ حُرٌّ! تو آزادی در راه خدا! تو این کار را به عمد نکردی، پس امر فرمود که آن کودک را تجهیز کرده و دفن نمودند.

در کتب معتبره نقل شده که آن حضرت وقتی مملوک خود را دو مرتبه خواند او جواب نداد و چون در مرتبه سوم جواب داد حضرت به او فرمود: ای پسرک من! آیا صدای مرا نشیندی؟ عرض کرد: شنیدم، فرمود: پس چه شد تو را که جواب مرا ندادی؟ عرض کرد: چون از تو ایمن بودم! فرمود: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مَمْلُوكِي يَأْمَنُنِي؛ حمد خدای را که مملوک مرا از من ایمن گردانید.

و نیز از آن حضرت روایت کرده که در مدینه مردی بطلال بود که به هزل و مزاح خود مردم مدینه را به خنده می‌آورد، وقتی گفت: این مرد یعنی علی بن الحسین علیه السلام مرا درمانده و عاجز گردانیده و هیچ نتوانستم وی را به خنده افکنم. تا آنکه وقتی آن حضرت می‌گذشت و دو تن از غلامانش در پشت سرش بودند پس آن مرد بطلال آمد و ردای آن حضرت را از در هزل و مزاح از دوش مبارکش کشید و برفت، آن حضرت به هیچ وجه به او التفات ننمود، از پی آن مرد رفتند و ردای مبارک را باز گرفتند و آوردند و بر دوش مبارکش افکندند. حضرت فرمود: کی بود این مرد؟ عرض کردند: مردی بطلال است که اهل مدینه را از کار و کردار خود می‌خندانند.

فرمود به او بگویند إِنَّ لَّهٗ يَوْمًا يَحْسِرَ فِيهِ الْمُبْطِلُونَ؛ یعنی خدای را روزیست که در آن روز آنانکه عمر خود را به بطلالت گذرانیده‌اند زیان می‌برند.

آن حضرت را حالت چنان بود که در شبهای تار انبانی بر دوش می‌کشید که در آن کیسه‌های دنانیر و دراهم بود و به خانه‌های فقراء می‌برد و بسا بود که طعام یا هیزم بر دوش برمی‌داشت و به خانه‌های محتاجین می‌برد و آنها نمی‌دانستند که پرستارشان کیست؛ تا زمانی که آن حضرت از دنیا رحلت فرمود و آن عطایا و احسانها از ایشان مفقود شد، دانستند که آن شخص حضرت امام زین العابدین علیه السلام بوده و هنگامی که جسد نازنینش را از برای غسل برهنه کردند و بر مغسل نهادند بر پشت مبارکش از آن انبانه‌های طعام که بر دوش کشیده بود برای فقراء و ارامل و ایتام، اثرها دیدند که مانند زانوی شتر پینه بسته بود و همانا روزی آن حضرت از خانه بیرون رفت. سائلی به ردای آن حضرت که از خز بود چسبید و از دوش آن حضرت برداشته شد آن بزرگوار اعتنا به آن نکرد و از او درگذشت و بگذشت. و حال آن حضرت چنان بود که جامه خز برای زمستان خود می‌خرید چون تابستان می‌شد آن را می‌فروخت و بهای آن را تصدق می‌فرمود، روز عرفه بود که آن جناب نظر فرمود به جمعی که از مردم سؤال می‌کردند، فرمود به ایشان که وای بر شما از غیر خدا سؤال می‌کنید در مثل چنین روزی که رحمت واسعه الهی به مرتبه‌ای بر مردم نازل است که اگر از خدا سؤال کنند در باب سعادت اطفالی که در شکم مادران می‌باشند هر آینه امید است که اجابت شود. و از اخلاق شریفه آن حضرت بود که با مادر خود طعام میل نمی‌فرمود، به آن حضرت عرض کردند که شما از تمام مردم در برّ به والدین و صله رحم سبقت فرموده‌اید جهت چیست که با مادر خود طعام میل نمی‌فرمایید؟ فرمود که خوشم نمی‌آید که دستم پیشی گیرد بر آن لقمه که مادرم به آن توجه کرده و آن را برای خود اراده کرده!

روزی شخصی به آن جناب عرض کرد که یابن رسول الله! من شما را به جهت خدا دوست می‌دارم، آن حضرت فرمود: خداوندا! من پناه می‌برم به تو از آنکه مردم مرا به جهت تو دوست داشته باشند و تو مرا دشمن داشته باشی، و آن حضرت را ناقه‌ای بود که بیست حج بر آن گذاشته بود و یک تازیانه بر آن نزده بود، هنگامی که آن شتر بمرد به امر آن حضرت او را در خاک پنهان کردند تا درندگان جثه او را نخورند. روزی از یکی از کنیزان آن جناب پرسیدند که از حال آقای خود برای ما نقل کن گفت: مختصر بگویم یا مطوّل؟ گفتند: مختصر بگو، هیچ گاهی روز طعام از برای او حاضر نکردم برای آنکه روزه بود، و هیچ شبی برای او رختخواب پهن نکردم از جهت آنکه برای خدا شب زنده دار بود.

روزی آن حضرت به جماعتی گذشتند که به غیبت آن حضرت مشغول بودند آن حضرت در نزد ایشان ایستاد و فرمود: اگر راست می‌گویید در این عیبها که برای من ذکر می‌کنید خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ می‌گویید خدا شما را بیامرزد.

و هرگاه طالب علمی به خدمت آن حضرت می‌آمد و می‌فرمود: مَرَحَبًا بِوَصِيَّةِ

رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

آنگاه می‌فرمود: به درستی که طالب علم وقتی که از منزل خویش بیرون می‌رود پای خود را نمی‌گذارد بر هیچ تر و خشکی از زمین مگر اینکه تا هفتم زمین از برای او تسبیح می‌کنند.

و آن حضرت کفالت می‌نمود صد خانواده از فقراء مدینه را و دوست می‌داشت که یتیمان و مردمان نابینا و اشخاص عاجز و زمین گیر و مساکین که برای معیشت خود تدبیری ندارند بر طعام آن حضرت حاضر شوند و آن بزرگوار به دست خویش به ایشان طعام مرحمت می‌فرمود و هر کدام از ایشان صاحب عیال بودند

برای آنها نیز طعام روانه می فرمود و هیچ طعامی میل نمی فرمود مگر آنکه مثل آن را تصدق می فرمود.

در هر سال هفت ثفنه، یعنی برآمدگی و پینه از مواضع سجده آن جناب از کثرت نماز و سجده آن بزرگوار ساقط می شد و آنها را جمع می نمود تا وقتی که از دنیا رحلت فرمود با آن جناب دفن کردند. و همانا بر پدر بزرگوار خود بیست سال گریست، و در پیش آن حضرت طعامی نگذاشتند مگر آنکه گریست تا آنکه وقتی یکی از غلامانش عرض کرد که ای آقای من! وقت آن نشد که اندوه شما برطرف شود؟ فرمود: وای بر تو!

یعقوب پیغمبر علیه السلام دوازده پسر داشت خداوند تعالی یکی از آنها را از او پنهان کرد آنقدر بر او گریست تا چشمانش از کثرت گریه سفید شد و از بسیاری حزن و اندوه بر پسرش موهای سرش سفید گشت و قدش خمیده شد و حال آنکه فرزندش در دنیا زنده بود و من به چشم خود دیدم که پدر و برادر و عمو و هفده نفر از اهل بیت خود را که شهید گشته بودند و جسدهای نازنین ایشان بر زمین افتاده بود پس چگونه اندوه بر من برطرف شود؟!

روایت شده که چون تاریکی شب دامن بگسترانیدی و چشمها به خواب شدی حضرت امام زین العابدین علیه السلام در منزل خود به پا شدی و آنچه از قوت اهل خانه زیاده آمده بود در انبانی کرده بر دوش برداشته و به خانه های فقراء مدینه رو نهادی در حالتی که صورت مبارکش را پوشیده بود بر ایشان قسمت می فرمود و بسا که فقراء بر در سراهای خود به انتظار قدوم مبارکش ایستاده بودند و چون آن حضرت را می دیدند با هم بشارت همی دادند و می گفتند که صاحب انبان رسید.

ابن اثیر در کامل التواریخ نقل کرده که چون اهل مدینه بیعت یزید را شکستند و عامل یزید و بنی امیه را از مدینه بیرون کردند، مروان نزد عبدالله بن عمر آمد و از او درخواست نمود که عیال خود را نزد او گذارد تا آنکه از آسیب اهل مدینه محفوظ

بماند، ابن عمر قبول نکرد مروان خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام رسید و استدعا کرد که حرم خود را در حرم آن حضرت درآورد که در سایه عطوفت آن جناب محفوظ و مصون بماند، آن جناب قبول فرمود! مروان زوجه خود عایشه دختر عثمان بن عفان را با حرم خود فرستاد خدمت حضرت علی بن الحسین علیه السلام آن جناب به جهت صیانت آنها ایشان را با حرم خود از مدینه بیرون برد به یمن، و به قولی حرم مروان را به طائف روانه فرمود و همراه کرد با ایشان پسر گرامی خود عبدالله را.

از ربیع الابرار زمخشری نقل است که چون یزید بن معاویه به جهت قتل و غارت اهل مدینه مُسَلِّم بن عُقْبَه را به مدینه فرستاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام کفالت فرمود چهارصد زن کثیرالأولاد را با عیال و حشم آنها و ایشان را جزء عیالات خود نمود، خورش و خوردنی و نفقه داد تا لشکر ابن عُقْبَه از مدینه بیرون شدند یکی از آنان گفت: به خدا قسم که من در کنار پدر و مادرم چنین زندگانی به خوشی و آرامشی نکرده بودم که در سایه عطوفت این شریف نمودم.

### در بیان انتقال حضرت سجاد علیه السلام از این سرای قانی به دار باقی

بدان که در وفات آن حضرت مابین علما، اختلاف بسیار است و مشهور آن است که در یکی از سه روز بوده:

دوازدهم محرم یا هیجدهم یا بیست و پنجم آن سنه نود و پنجم یا نود و چهار، و سال وفات آن حضرت را سَنَةُ الْفُقَهَاء می‌گفتند از کثرت مردن فقها و علما. در مدت عمر شریف آن حضرت نیز اختلاف است، اکثر پنجاه و هفت سال گفته‌اند و شیخ کلینی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت علی بن



الحسین علیه السلام را در وقت وفات پنجاه و هفت سال بود، و وفات آن حضرت در سال نود و پنج واقع شد. و بعد از امام حسین علیه السلام سی و پنج سال زندگانی کرد. از اخبار معتبره که بر وجه عموم وارد شده ظاهر می شود که آن حضرت را به زهر شهید کردند. و ابن بابویه و جمعی را اعتقاد آن است که ولید بن عبدالملک آن حضرت را زهر داده و بعضی هشام بن عبدالملک گفته اند. و ممکن است که هشام بن عبدالملک به جهت آن عداوت و بغضی که از آن حضرت در دل گرفت از آن روزی که آن حضرت در طواف کعبه استلام حجر کرد و هشام نتوانست و فرزدق شاعر، آن جناب را به آن اشعار معروفه مدح کرد چنانکه در فصل معجزات آن حضرت به آن اشاره شد. به این سبب و سببهای دیگر برادر خود ولید بن عبدالملک را که خلیفه آن زمان بود وادار کرده باشد که آن حضرت را زهر دهد پس هر دو آن حضرت را زهر داده اند و صحیح است نسبت قتل آن حضرت به هر دو تن.

شیخ ثقه جلیل علی بن محمد خزّاز قمی در کتاب کفایة الاثر از عثمان بن خالد روایت کرده که گفت مریض شد حضرت علی بن الحسین علیه السلام همان مرضی که در آن وفات فرمود، پس جمع کرد اولاد خود محمد و حسن و عبدالله و عمر و زید و حسین را و در میان همه فرزندش محمد بن علی علیه السلام را وصی قرار داد و نامید او را به باقر و امر سایرین فرزندا خود را به آن جناب واگذار فرمود. و از جمله مواعظی که در وصیت خود به آن حضرت فرمود این بود:

يَا بَنِيَّ إِنَّ الْعَقْلَ رَائِدُ الرُّوحِ وَالْعِلْمَ رَائِدُ الْعَقْلِ إِلَى أَنْ قَالَ وَاعْلَمْ أَنَّ السَّاعَاتِ  
يُذْهِبُ عُمْرَكَ وَإِنَّكَ لَا تَنَالُ نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقِ أُخْرَى فَإِيَّاكَ وَالْأَمَلَ الطَّوِيلَ فَكَمْ  
مِنْ مُؤَمِّلٍ أَمَلًا لَا يَبْلُغُهُ وَجَامِعٍ مَالٍ لَا يَأْكُلُهُ الْخ؛

فرمود: بدان که ساعتها بر تو می گذرد و عمر تو را می برد و تو نمی رسی به نعمتی مگر بعد از مفارقت نعمت دیگر؛ پس پرهیز از آرزوی دراز چه بسیار

آروزمندان بودند که به آرزوی خود نرسیدند و چه بسیار کسان که جمع کردند مالی را و آن را نخوردند، و منع کردند مردم را از چیزی که زود آن را بگذاشتند و بگذاشتند و شاید آن مال را از راه باطل فراهم آورده و از حقش منع کرده به حرام آن را دریافته و ارث گذاشته و وزر و وبال و سنگینی و اثقال آن را بر دوش خود برداشته این است زیان روشن و خسران مبین.

و نیز از زهری روایت کرده که گفت: در آن مرض که علی بن الحسین علیه السلام وفات فرمود خدمتش رسیدم در آن وقت طبقی که در آن نان و کاسنی بود خدمتش بیاوردند، به من فرمود: از این بخور، عرض کردم: یا بن رسول الله! تناول کرده ام، فرمود: این کاسنی است. گفتم: فضل کاسنی چیست؟ فرمود: هیچ برگی از آن نیست جز آنکه قطره‌ای از آب بهشت بر آن است و در او هست شفای هر دردی. زهری گوید پس از آن طعام را برداشتند و روغن بیاوردند، فرمود: تدهین کن. عرض کردم: روغن مالیده‌ام، فرمود: این روغن بنفشه است. عرض کردم: فضیلت روغن بنفشه بر سایر ادهان چیست؟ قال: كَفَّضَ الْإِسْلَامَ عَلَى سَائِرِ الْأَدْيَانِ. فرمود: چون فضیلت اسلام است بر سایر مذاهب. پس از آن پسرش محمد علیه السلام بر آن حضرت وارد شد، آن حضرت مدتی دراز با وی راز فرمود و شنیدم که در جمله کلمات خویش فرمود: عَلَيْكَ بِحُسْنِ الْخُلُقِ! بر تو باد خلق و خوی. عرض کردم یا بن رسول الله! اگر امر و قضای خدا که ما را بجمله درخواهد یافت فرا رسد بعد از تو به نزد کدام کس برویم و مرا در دل افتاده بود که آن حضرت از موت خود خبر می‌دهد، فرمود: ای ابو عبد الله! به سوی این پسر، و اشاره به فرزندش محمد علیه السلام کرد و فرمود: همانا او است وصی من و وارث من و صندوق علم من، معدن علم حلم و باقر علم است، عرض کردم: یا بن رسول الله! معنی باقر العلوم چیست؟ فرمود: زود است که شیعیان خالص من به خدمتش مراوده کنند و برای ایشان بشکافد علم را شکافتنی.

زهری می گوید: پس از این، جناب محمدباقر علیه السلام را برای حاجتی به بازار فرستاد چون برگشت عرض کردم: یا بن رسول الله! از چه روی به اکبر اولاد خود وصیت نمودی؟ فرمود: امامت به کوچکی و بزرگی نیست، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اینگونه با ما عهد نهاده و در لوح و صحیفه به اینگونه نوشته یافتیم که دوازده تن می باشند نوشته شده بود امامت ایشان و نامهای پدران و مادران ایشان آنگاه فرمود: از صلب پسر محمد هفت تن از اوصیا بیرون می آیند که مهدی علیه السلام از جمله ایشان است.

شیخ کلینی از حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: چون پدرم را وقت وفات رسید مرا به سینه خود چسبانید و فرمود: ای فرزند گرامی تو را وصیت می کنم به آنچه وصیت کرد مرا پدرم در هنگام شهادت خود و گفت که پدرش او را وصیت کرده بود به این وصیت در وقت وفات خود که زنهار ستم مکن بر کسی که یاوری بر تو به غیر از خدا نداشته باشد.

و در بحار از بصائر الدرجات نقل کرده که چون آن حضرت را حالت موت رسید، رو کرد به اولاد خود که در نزدش جمع بودند و از میان آنان توجه فرمود به پسرش حضرت امام محمدباقر علیه السلام فرمود: ای محمد، این صندوق را ببر به منزل خود، پس فرمود معلوم باشد که در این صندوق دینار و درهمی نیست لیکن مملو از علم است و در روایت دیگر است که آن صندوق را چهار نفر حمل کردند و مملو بود از کتب و سلاح رسول صلی الله علیه و آله و سلم.

و در بصائر الدرجات به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: پدرم حضرت امام محمدباقر علیه السلام می فرمود که چون وقت وفات پدرم حضرت زین العابدین علیه السلام شد فرمود آب وضویی برای من بیاور، چون آوردم فرمود که در این آب میته هست، بیرون بردم و نزدیک چراغ ملاحظه کردم موش مرده ای در آن بود آن را ریختم و آب دیگر آوردم وضو ساخت و فرمود که ای

فرزند این شبی است که مرا وعده وفات داده‌اند ناچه مرا در خطیره ضبط کن و علفی برای آن مهیا کن، پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که چون آن حضرت را دفن کردند ناچه خود را رها کرد و از خطیره بیرون آمد و نزدیک قبر رفت بی آنکه قبر را دیده باشد و سینه خود را بر قبر آن حضرت گذاشت و فریاد و ناله می‌کرد و آب از دیده هایش می‌ریخت. چون این خبر به حضرت امام محمدباقر علیه السلام دادند، حضرت به نزد ناچه آمد و فرمود که ساکت شو و برگرد خدا برکت دهد برای تو، پس ناچه برخاست و به جای خود بازگشت و باز بعد از اندک زمانی برگشت به نزد قبر و ناله و اضطراب می‌کرد در این زمان که خبر آن را به حضرت گفتند فرمود: که بگذارید آن را که بیتاب است و چنین ناله و اضطراب می‌کرد تا بعد از سه روز هلاک شد. و حضرت بز آن ناچه بیست و دو حج کرده بود یک تازیانه بر آن نزده بود!

و از دعوات راوندی ع نقل شده که آن حضرت در وقت وفات، این کلمات را مکرر نموده تا وفات فرمود: **اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي فَإِنَّكَ كَرِيمٌ اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي فَإِنَّكَ رَحِيمٌ.**

و چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام از این عاریت سرا بگذشت مدینه در ماتمش صیحه واحده گشت و مرد و زن و سیاه و سفید و صغیر و کبیر در مصیبتش نالان و از زمین و آسمان آثار اندوه نمایان بود. از علی بن زید روایت شده و همچنین از زهری که گفت من به سعید بن مسیب گفتم: تو می‌گویی علی بن الحسین علیه السلام نفس زکیه بود و نظیر نداشت؟ سعید گفت: چنین بود و کسی قدر او را شناخت. علی بن زید گفت، گفتم: سوگند به خدای این حجت محکم بر تو وارد می‌آید که بر جنازه مبارکش نماز نگذاشتی، سعید گفت: همانا چنان بود که قاریان به سفر مکه بیرون نمی‌شدند تا حضرت علی بن الحسین علیه السلام بیرون شود، در یکی از سالها آن حضرت بیرون شد و ما نیز در حضرتش بیرون شدیم، گاهی که هزار نفر بودیم و در سقیا که نام منزلی است فرود آمدیم حضرت فرود آمد و دو رکعت نماز گذارد و بعد از نماز به سجده رفت و تسبیحی در سجود خود خواند، پس هیچ درخت و کلسوخی در دور

آن حضرت نماز جز آنکه با آن حضرت تسبیح گفتند. و ما از این حال در فزع شدیم پس سر مبارک برداشت و فرمود: ای سعید! در فزع شدی؟ عرض کردم: آری یابن رسول الله. فرمود که حق تعالی چون جبرئیل را خلق کرد این تسبیح را به الهام فرمود و چون جبرئیل این تسبیح را خواند جمیع آسمانها و آنچه در آسمانها بودند با او در این تسبیح موافقت کردند و آن اسم اعظم الله و اکبر است.

ای سعید، خبر داد مرا پدرم از پدرش حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل از خداوند عز و جل که فرمود: نیست هیچ بنده از بندگان من که به من ایمان آورده و تو را تصدیق نموده باشد نماز گزارد در مسجد تو دو رکعت در وقت خلوت از مردمان مگر آنکه می‌آموزم گناهان گذشته و آینده‌اش را. سعید می‌گوید: که من هیچ شاهدهی افضل از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام ندیدم وقتی که این حدیث را برای من نقل کرد پس چون آن حضرت وفات نمود ابرار و فجار بجمله در جنازه‌اش حاضر شدند و همگی آن حضرت را به خیر و نیکی یاد کردند و جمیع مردم از پی جنازه بیرون رفتند تا به محل خود فرود آوردند، من با خود گفتم اگر در تمام روزگار روزی دریابم که در خلوت آن دو رکعت نماز را در مسجد گزارم امروز است و جز یک مرد و زن کسی بر جای نمانده بود ایشان نیز به تشییع جنازه بیرون شدند و من بر جای بماندم تا آن نماز بگزارم این هنگام بانگ تکبیری از آسمان برخاست و از زمین تکبیری در جواب گفته شد و هم از آسمان بانگ تکبیری بلند گشت و زمین نیز جواب داد، من ترسیدم و بر روی در افتادم پس آنانکه در آسمان بودند هفت تکبیر گفتند و کسانی که در زمین بودند، هفت تکبیر گفتند و نماز گذاشته شد بر حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و مردمان داخل مسجد شدند و من نه به آن دو رکعت نماز نائل شدم و نه به نماز گذاشتن بر جنازه مبارک آن حضرت.

راوی گفت: گفتم ای سعید، من اگر به جای تو بودم اختیار نمی‌کردم جز نماز بر علی بن الحسین علیهما السلام را، همانا این کردار تو خسروانی بود آشکار. پس سعید بگریست و

گفت: من در این کار نمی‌خواستم مگر خیر خود را کاش بر وی نماز کرده بودم که مانندش دیده نشده است.

در جنّات الخلود در ذکر مدفن حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرموده که آن حضرت در مدینه طیبه وفات یافت در خانه خود و در بقیع نزد عم بزرگوار خود مدفون گشت، و آن مکان را شرافت بسیار است و از جمله بقاع مکرمه است که هر کس در آنجا مدفون گردد بی حساب داخل بهشت شود به شرایط ایما صحیح، چنانکه در حدیث معتبر وارد شده که: **الْحَجُّونُ وَالْبَقِيعُ يُأْخِذَانِ بِأَطْرَافِهِمَا وَ يُنْشِرَانِ فِي الْجَنَّةِ.**

و حجّون قبرستانی است در مکه؛ یعنی این دو بقعه را در قیامت گوشه‌اش را می‌گیرند و مانند پلاس می‌تکانند به بهشت.

و در خصایص آن جناب گفته که خصایص آن حضرت: تألیف صحیفه کامله است که مصحف اهل بیت علیهم السلام و عروة الوثقی شیعیان است. جمع شدن نجابت عرب و عجم هر دو در او به اعتبار پدر و مادر به قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که **إِنَّ لِلَّهِ مِنْ عِبَادِهِ خَيْرَتَيْنِ فَخَيْرَتُهُ مِنَ الْعَرَبِ قُرَيْشٌ وَمِنْ الْعَجَمِ فَارِسٌ.** لهذا ملقب به ابن الخیرتین شد. انتشار اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن حضرت، لهذا او را آدم بنی الحسین گویند و اول کسی است که گوشه نشینی و عزلت را اختیار کرد و اول کسی است که به مهر و تسبیح خاک امام حسین علیه السلام سجده و عبادت کرد و از همه خلائق بیشتر گریست؛ وارد شده که رئیس البکائین چهارند: آدم و یعقوب و یوسف و امام زین العابدین علیهم السلام.

مؤلف گوید: که صحیفه کامله همان ادعیه مبارکه سجادیه است که به اخت القرآن و انجیل اهل بیت و زبور آل محمد علیهم السلام ملقب است.

ابن شهر آشوب در مناقب نقل کرده که نزد مردی بلیغ از اهالی بصره از صحیفه کامله سخن رفت گفت: **حُذُوا عَنِّي حَتَّى أُمْلِي عَلَيْكُمْ**؛ از من بگیریید تا بر شما املا کنم، کنایت از اینکه به این فصاحت از بهر شما از خود آغاز نمایم و قلم برگرفت و سر به زیر افکند تا املا نماید سر بر نیاورد تا همچنان جان سپرد.

امام محمد باقر علیه السلام

### در بیان ولادت و اسم و کنیت آن حضرت است

بدان که ولادت با سعادت آن حضرت روز دوشنبه سوم صفر یا در غره رجب سال پنجاه و هفت در مدینه منوره واقع شد و آن حضرت در واقعه کربلا حضور داشت و در آن وقت چهار سال از سن مبارکش گذشته بود، والده ماجده اش حضرت فاطمه دختر امام حسن مجتبی علیه السلام بود که او را امّ عبدالله می گفتند و آن حضرت ابن الخیرتین و علوی بین علویین بود.

از دعوات راوندی نقل است که روایت شده از حضرت امام محمدباقر علیه السلام که فرمود: روزی مادرم در زیر دیواری نشسته بود که ناگاه صدایی از دیوار بلند شد و از جا کنده شد خواست که بر زمین افتد مادرم به دست خود اشاره کرد به دیوار و فرمود نباید فرود آیی، قسم به حق مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که حق تعالی رخصت نمی دهد تو را در افتادن؛ پس آن دیوار معلق در میان زمین و هوا باقی ماند تا آنکه مادرم از آنجا بگذشت، پس پدرم امام زین العابدین علیه السلام صد اشرفی برای او تصدق داد.

و نیز راوی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که روزی آن جناب یاد کرد جداهش مادر حضرت امام محمدباقر علیه السلام را و فرمود: کانت صِدِّيقَةً لَمْ يُدْرِكْ فِي آلِ



الحسن علیه السلام مثلها؛ جدهام صدیقه بود و در آل حضرت حسن علیه السلام زنی به درجه و مرتبه او نرسید.

و به اساتید معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون یکی از مادران ائمه علیهم السلام به یکی از ایشان حامله می شود در تمام آن روز او را سستی و فتوری حاصل می شود مانند غش، پس مردی را در خواب می بیند که او را بشارت می دهد به فرزند دانای بردباری، چون از خواب بیدار می شود از جانب راست خود از کناره خانه صدایی می شنود و گوینده آن را نمی بیند که می گوید حامله شدی به بهترین اهل زمین و بازگشت تو به سوی خیر و سعادت است و بشارت باد تو را به فرزند بردبار دانا. پس دیگر در خود ثقل و گرانی نمی یابد تا آنکه نه ماه از حمل او می گذرد، پس صدای بسیار از ملائکه از خانه خود می شنود، چون شب ولادت می شود نوری در خانه خود مشاهده می کند که دیگری آن نور را نمی بیند مگر پدران امام، پس امام مربع نشسته از مادر پدید می گردد، سرش به زیر نمی آید چون به زمین می رسد روی به جانب قبله می گرداند و سه مرتبه عطسه می کند و بعد از عطسه حمد حق تعالی می گوید و ختنه کرده و ناف بریده متولد می شود و آلوده به خون و کثافت نمی باشد و دندانهای پیشین همه روئیده می باشد، و در تمام روز و شب از رو و دستهای او نور زردی مانند طلا ساطع می شود.

اسم شریف آن حضرت محمد و کنیت آن جناب ابوجعفر و القاب شریفه اش باقر و شاکر و هادی است و مشهورترین لقبهای آن حضرت باقراست و این لقبی است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آن جناب را به آن ملقب فرموده چنانچه به روایت سفینه از جابر بن عبدالله منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: ای جابر! امید است که تو در دنیا بمانی تا ملاقات کنی فرزندی از من که از اولاد حسین خواهد بود که او را محمد نامند یَبْقَرُ

عِلْمَ الدِّينِ بَقْرًا؛ یعنی او می‌شکافت علم دین را شکافتنی، پس هرگاه او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان.

شیخ صدوق رحمه الله روایت کرده از عمر بن شمر که گفت: سؤال کردم از جابر بن یزید جعفی که برای چه امام محمد باقر علیه السلام را باقر نامیدند؟ گفت: به علت آنکه بَقْرَ الْعِلْمِ بَقْرًا ای شَقَّهُ وَ أَظْهَرَهُ أَظْهَارًا؛ شکافت علم را شکافتی و آشکار و ظاهر ساخت آن را ظاهر کردنی، به تحقیق حدیث کرد مرا جابر بن عبدالله انصاری که شنید از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: ای جابر! تو زنده می‌مانی تا ملاقات می‌نمایی پسر محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام را که معروف است در تورات به باقر، پس هرگاه ملاقات کردی او را از جانب من او را سلام برسان، پس جابر بن عبدالله رحمه الله آن حضرت را در یکی از کوچه‌های مدینه بدید و گفت: ای پسر! تو کیستی؟ فرمود: محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب هستم. جابر گفت: ای پسرک! با من روی کن، آن حضرت به او روی کرده گفت روی واپس کن چنان کرد، عرض کرد: سوگند به پروردگار کعبه که این شمایل و خصال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، ای فرزند! رسول خدایت سلام رسانید. فرمود: مادام که آسمان و زمین بر جای باشد سلام بر رسول خدا باد و بر تو باد ای جابر که تبلیغ سلام آن حضرت نمودی، آنگاه جابر به آن حضرت عرض کرد: یا باقرُ أَنتَ الْبَاقِرُ حَقًّا أَنتَ الَّذِي تَبَقَّرُ الْعِلْمَ بَقْرًا.

و نقش نگین آن حضرت الْعِزَّةُ لِلَّهِ يَا الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعًا بوده، و به روایت دیگر انگشتر جد خود حضرت امام حسین علیه السلام را در دست می‌کرد و نقش آن إِنَّ اللَّهَ بِالْغُ أَمْرِهِ بوده و غیر این نیز روایت شده و منافاتی بین این روایات نیست؛ چه ممکن است آن حضرت را انگشترهای متعدد بوده که بر هر کدام نقش معینی باشد.

### در وفات حضرت امام محمد باقر علیه السلام

مؤلف گوید که در تاریخ وفات آن حضرت اختلاف است و مختار احقر آن است که در روز دوشنبه هفتم ذیحجه سنه صد و چهاردهم به سن پنجاه و هفت در مدینه مشرفه واقع شد و این در ایام خلافت هشام بن عبدالملک بود، و گفته شده که حضرت را ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بن مروان به زهر شهید کرده و شاید به امر هشام بوده و قبر مقدس آن حضرت به اتفاق در بقیع واقع شده است در پهلوی پدر و عم بزرگوار خود حضرت امام حسن علیه السلام.

و کلینی به سند معتبر روایت کرده است که چون حضرت امام محمد باقر علیه السلام به دار بقا رحلت نمود حضرت صادق علیه السلام می فرمود که هر شب چراغ می افروختند در حجره ای که آن حضرت در آن حجره وفات یافته بود.

امام صادق علیه السلام

### در بیان ولادت و اسم و لقب و احوال والده آن حضرت است

ولادت باسعادت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در روز دوشنبه هفدهم ماه ربیع الاول سنه هشتاد و سه واقع شده که موافق است با روز ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و آن روزی است شریف عظیم البرکة که پیوسته صالحین از آل محمد علیهم السلام از قدیم الایام بزرگ می‌شمردند آن روز را و مراعات می‌کردند حرمت آن را. و در روزه‌اش فضل کبیر و ثواب عظیم وارد شده و مستحب است در آن روز صدقه و زیارت مشاهده مشرفه و به جا آوردن خیرات و مسرور نمودن اهل ایمان.

اسم مبارک آن حضرت، جعفر بود و کنیت شریفش، ابو عبدالله و القاب آن حضرت: صابر و فاضل و طاهر و صادق بود و مشهورترین القاب آن جناب، صادق است.

ابن بابویه و قطب راوندی روایت کرده‌اند که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند که امام بعد از تو کیست؟ فرمود: محمدباقر که علم را می‌شکافت شکافتنی، پرسیدند که بعد از او امام که خواهد بود؟ فرمود: جعفر که نام او نزد اهل آسمانها صادق است؛ گفتند: چرا به خصوص او را صادق می‌نامند و حال آنکه همه شماها صادق و راستگویید؟ فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرش رسول خدا صلی الله علیه

و آله و سلم که آن حضرت فرمود چون متولد شود فرزند من جعفر بن محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام او را صادق نامید؛ زیرا که پنجم از فرزندان او جعفر نام خواهد داشت و دعوی امامت، خواهد کرد به دروغ از روی افترا و او نزد خدا جعفر کذاب افترا کننده بر خدا است، پس حضرت امام زین العابدین علیه السلام گریست و فرمود که گویا می بینم جعفر کذاب را که برانگیخته است خلیفه جور زمان خود را بر تفتیش و تفحص امام پنهان یعنی صاحب الزمان علیه السلام.

و در شمایل حضرت صادق علیه السلام گفته اند که آن حضرت میانه بالا و افروخته رو و سفید بدن و کشیده بینی و موهای او سیاه و مجعد بود و بر خدّ رویش خال سیاهی بود. و به روایت حضرت امام رضا علیه السلام نقش نگین آن حضرت اللَّهُ وَلِيِّي وَ عِصْمَتِي مِنْ خَلْقِهِ و به روایت دیگر اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ و به روایت معتبر دیگر انت ثقتی فاعصمني من الناس و به روایت دیگر مَا شَأْنُ اللَّهِ إِلَّا بِاللَّهِ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ بوده، و غیر از اینها نیز نقل شده.

والده ماجده آن حضرت نجیبه جلیله مکرمه علیا جناب فاطمه مسمّاة به امّ فروة بن قاسم بن محمد بن ابی بکر است که حضرت صادق علیه السلام در حق او فرموده: كأنت أمي ممن آمننت و اتقت و أحسنت و الله يحبّ المحسنين؛ یعنی مادرم از جمله زنانی بود که ایمان آورد و تقوی و پرهیزکاری را اختیار کرد و احسان و نیکوکاری نمود و خدا دوست دارد نیکوکاران را. همانا حضرت صادق علیه السلام در این کلمه موجزه وصف کرده آن مخدره را به تمام اوصاف شریفه همانطور که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب همّام بن عباد که سؤال کرد از آن حضرت که وصف کند برای او متقین را اکتفا کرد به کلمه: إتق الله و أحسن فإن الله مع الذين اتقوا و الذين هم محسنون؛

چه آنکه علما در شرح آن گفته اند که گویا مراد از تقوی، اجتناب کردن است از آنچه خدای تعالی نهی فرموده و احسان به جا آوردن هر چیزی است که حق تعالی به

آن امر فرموده، پس این کلمه جامع است صفات متقین و فضایل ایشان را، و شیخ جلیل علی بن الحسین المسعودی در اثبات الوصیة فرموده که امّ فروه از تمامی زنان زمان خود تقوایش زیادتر بود، روایت کرده از حضرت امام زین العابدین علیه السلام احادیثی از جمله آنها است قول آن حضرت به او که ای امّ فروه! من دعا می‌کنم برای گناهکاران شیعیان ما در روز و شب صد نوبت، یعنی استغفار و طلب آمرزش می‌کنم برایشان؛ زیرا که ما صبر می‌کنیم بر چیزی که می‌دانیم و ایشان صبر می‌کنند بر چیزی که نمی‌دانند.

مؤلف گوید: که امّ فروه چندان مجلّه و مکرمه بود که به سبب آن از حضرت صادق علیه السلام گاهی به ابن المکرمه تعبیر کردند. و روایت شده از عبدالاعلی که گفت: دیدم امّ فروه را که پوشیده بود کسای و طواف کعبه می‌کرد متنگرة که کسی او را نشناسد، پس استلام کرد حجرالا سود را به دست چپ، مردی در آنجا به وی گفت: یا امة الله! قد اخطات السنة؛ ای کنیز خدا! خطا کردی در سنت و آداب که با دست چپ استلام کردی؛ امّ فروه فرمود: انا لا غنیا من علمک؛ یعنی نمی‌خواهد چیزی یاد ما دهی همانا ما از علم شما بی‌نیازیم فقیر گوید: ظاهرا آن مرد از فقهاء عامه بوده و چگونه غنی و بی‌نیاز نباشد از فقه عامه زنی که شوهرش باقر علوم اولین و آخرین باشد، و پدر شوهرش حضرت امام زین العابدین علیه السلام و فرزندش ینبوع علم و معدن حکمت و یقین جعفر بن محمد الصادق الامین علیه السلام باشد و پدرش از ثقات و معتمدان علی بن الحسین علیه السلام و یکی از فقهاء سبعة مدینه باشد در حجر علم تربیت شده و در بیت فقه نشو و نما کرده، و امّ فروه را خواهری است معروفه به امّ حکیم زوجه اسحاق عریض ابن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهم والده قاسم بن اسحاق که مردی جلیل و امیر یمن بوده و او پدر داود بن القاسم است که معروف است به ابوهاشم جعفری بغدادی.

### در تاریخ وفات حضرت صادق علیه السلام و ذکر سبب وفات

وفات کرد حضرت صادق علیه السلام در ماه شوال سنه یک صد و چهل و هشت به سبب انگور زهرآلود که منصور به آن حضرت خورانیده بود. و در وقت شهادت از سن مبارکش شصت و پنج سال گذشته بود و در کتب معتبره معین نکرده‌اند که کدام روز از شوال بوده، بلی صاحب جنّات الخلود که متتبع ماهری است بیست و پنجم آن ماه گفته و به قولی دوشنبه نیمه رجب بوده و نقل شده از مشکاة الانوار که داخل شد بر آن حضرت بعض اصحابش در مرض وفاتش دید آن حضرت را چندان لاغر و باریک شده که گویا هیچ از آن بزرگوار نمانده جز سر نازنینش پس آن مرد به گریه درآمد. حضرت فرمود: برای چه گریه می‌کنی؟ گفت: گریه نکنم با آنکه شما را به این حال می‌بینم؟ فرمود: چنین مکن، همانا مؤمن چنان است که هرچه عارض او شود خیر او است و اگر بریده شود اعضای او برای او خیر است و اگر مالک شود مشرق و مغرب را برای او خیر است.

امام موسی بن جعفر علیه السلام

### در ولادت و اسم و لقب و کنیت امام کاظم علیه السلام

ولادت با سعادت آن حضرت در روز یکشنبه هفتم ماه صفر سنه صد و بیست و هشت در ابواء که نام منزلی است مابین مکه و مدینه واقع شده، اسم شریف آن حضرت موسی و کنیت مشهورش ابوالحسن و ابو ابراهیم، و القاب آن جناب: کاظم و صابر و صالح و امین است و لقب مشهورش همان کاظم است یعنی خاموش و فرو برنده خشم چه آن حضرت از دست دشمنان کشید آنچه کشید و بر ایشان نفرین نکرد، حتی آنکه در ایام حبس مکرر در کمین در آمدند و از آن حضرت یک کلمه سخن خشم آمیز نشنیدند. و ابن اثیر که از متعصبان اهل سنت است گفته: آن حضرت را کاظم لقب دادند به جهت آنکه احسان می کرد با هر کس که با او بدی می کرد و این عادت او بود همیشه و لکن اصحابش به جهت تقیه گاهی از آن جناب به عبد صالح و گاهی به فقیه و عالم و غیر ذلک تعبیر می کردند. و در میان مردم به باب الحوائج معروف است و توسل به آن حضرت برای شفاء امراض و بیماریها و رفع امراض ظاهری و باطنی و دردهای اعضاء خصوصا درد چشم مجرب است. و نقش خاتم آن حضرت حَسْبِيَ اللَّهُ و به روایت دیگر اللَّهُ لَكَ لَلَّهِ وَخَدَةُ بوده. و والده آن حضرت علیا مخدره حمیده مصفاة است که از اشراف اعظم بوده. حضرت صادق علیه السلام فرموده که حمیده تصفیه شده از هر دنس و چرکی مانند شمش طلا، پیوسته ملائکه



او را حراست و پاسبانی می نمودند تا رسید به من به سبب آن کرامتی که از حق تعالی است برای من و حجت بعد از من.

شیخ کلینی و قطب راوندی و دیگران روایت کرده اند که ابن عکاشه اسدی به خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در خدمت آن حضرت ایستاده بود حضرت او را اعزاز و اکرام نمود و انگوری برای او طلبید، در اثنای سخن ابن عکاشه عرض کرد که یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم! چرا جعفر را تزویج نمی نمایی به حد تزویج رسیده است؟ و همیان زری نزد حضرت گذاشته بود، حضرت فرمود که در این زودی برده فروشی از اهل بربر خواهد آمد و در خانه میمون فرود خواهد آمد و به این زر از برای او کنیزی خواهد خرید. راوی گفت: بعد از چند روز دیگر به خدمت آن حضرت رفتم، فرمود که می خواهید شما را خبر دهم از آن برده فروشی که من گفتم برای جعفر از او کنیز خواهم خرید، اکنون آمده است بروید و به این همیان از او کنیزی بخرید.

چون به نزد آن برده فروش رفتیم، گفت: کنیزانی که داشتم همه را فروخته ام و نمانده است نزد من مگر دو کنیز، یکی از دیگری بهتر است گفتیم بیرون آور ایشان را تا ببینیم، چون ایشان را بیرون آورد گفتیم: آن جاریه که نیکوتر است به چند می فروشی؟ گفت: قیمت آخرش هفتاد دینار است، گفتیم: احسان کن و از قیمت چیزی کم کن. گفت: هیچ کم نمی کنم، ما گفتیم به آنچه در این کیسه است ما می خریم، مرد ریش سفیدی نزد او بود گفت بگشایید مهر او را و بشمارید، نخاس گفت: عبث نگشایید که اگر یک حبه از هفتاد دینار کمتر است نمی فروشم. آن مرد پیر گفت: بگشایید و بشمارید چون شمردیم هفتاد دینار بود نه زیاد و نه کم پس آن جاریه را گرفتیم و به خدمت حضرت آوردیم و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نزد آن حضرت ایستاده بود و آنچه گذشته بود به خدمت آن حضرت عرض کردیم، حضرت

ما را حمد کرد و از جاریه سؤ ال نمود که چه نام داری؟ گفت: حمیده نام دارم، حضرت فرمود که پسندیده‌ای در دنیا و ستایش کرده خواهی بود در آخرت.

مؤ لف گوید: که آنچه بر من ظاهر شده از بعض روایات آن است که آن مخدره چندان فقیهه و عالمه به احکام و مسایل بوده که حضرت صادق علیه السلام زنها را امر می فرموده که رجوع به اونمایند در اخذ مسایل و احکام دین.

شیخ کلینی و صفار و دیگران از ابوبصیر روایت کرده‌اند که گفت: در سالی که حضرت امام موسی علیه السلام متولد شد من در خدمت حضرت صادق علیه السلام به سفر حج رفتم، چون به منزل ابواء رسیدیم حضرت برای ما چاشت طلبید و بسیار و نیکو آوردند، در اثنای طعام خوردن پیکی از جانب حمیده به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد که حمیده می گوید اثر وضع حمل در من ظاهر شده است و فرموده بودی که چون اثر ظاهر شود تو را خبر کنم که این فرزند مثل فرزندان دیگر نیست. پس حضرت شاد و خوشحال برخاست و متوجه خیمه حرم شد و بعد از اندک زمانی معاودت نمود شکفته و خندان فرمود که حق تعالی پسری به من عطا کرد که بهترین خلق خدا است و حمیده مرا به امری خبر داد از او که من از او مطلعتر بودم به آن. ابوبصیر گفت: فدای تو شوم! چه چیز خبر داد تو را حمیده؟ حضرت فرمود که حمیده گفت: چون آن مولود مبارک به زمین آمد دستهای خود را بر زمین گذاشت و سر خود را به سوی آسمان بلند کرد، من به او گفتم که چنین است علامت ولادت حضرت رسالت و هر امامی که بعد از او هست.

روایت کرده شیخ برقی از منهال قصاب که گفت: بیرون شدم از مکه به قصد تشریف جستن به مدینه همین که گذشتم به ابواء دیدم که حق تعالی مولودی به حضرت صادق علیه السلام عطا فرموده پس من زودتر از آن حضرت به مدینه وارد شدم و آن حضرت یک روز بعد از من وارد شد. پس سه روز مردم را طعام داد و من یکی از آن مردم بودم که در طعام آن حضرت حاضر می شدند و چندان غذا می خوردم

که دیگر محتاج به طعام نبودم تا روز دیگر که بر سفره آن جناب [حاضر می] شدم و سه روز من از طعام آن حضرت خوردم چندانکه شکمم پر می گشت و از ثقل طعام تکیه بر بالش می دادم و دیگر چیزی نمی خوردم تا فردای آن روز. و روایت شده که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که محبت شما نسبت به پسر موسی علیه السلام تا چه حد رسیده؟ فرمود: به آن مرتبه که دوست دارم که فرزندی غیر از او نداشتم که تمام محبت من برای او باشد و دیگری شریک او نشود.

شیخ مفید روایت کرده از یعقوب سراج که گفت: داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دیدم ایستاده نزدیک سر پسرش ابوالحسن موسی علیه السلام و او را در گهواره است پس با او راز گفتم: زمان طولانی، من نشستم تا فارغ شد پس برخاستم به سوی آن حضرت، حضرت فرمود: برو نزدیک مولای خود و سلام کن بر او، من نزدیک ابوالحسن موسی علیه السلام شدم و بر او سلام کردم، آن حضرت به زبان فصیح سلام مرا جواب داد و آنگاه فرمود: برو تغییر بده اسم دختری را که دیروز نام او نهاده‌ای زیرا او اسمی است که حق تعالی مبعوض دارد آن را، یعقوب گفت که حق تعالی به من دختری کرامت فرموده بود و من او را حمیرا نام گذاشته بودم، حضرت صادق علیه السلام فرمود: *إِنَّهُ إِلَىٰ أَمْرِهِ تُرْشَدُ* یعنی اطاعت کن امر مولای خود را تا رشد، یعنی راه راست نصیب تو شود. پس من تغییر دادم اسم دخترم را.

**در بیان شهادت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و ذکر بعضی از ستمها که بر آن امام مظلوم واقع شده**

اشهر در تاریخ شهادت آن حضرت آن است که در بیست و پنجم رجب سنه صد و هشتاد و سه در بغداد در حبس سندی بن شاهک واقع شد و بعضی پنجم ماه مذکور گفته‌اند. و عمر شریفش در آن وقت پنجاه و پنج سال و به روایت کافی پنجاه و چهار

سال بود. و بیست ساله بود که امامت به آن جناب منتقل شد و مدت امامتش سی و پنج سال بوده که مقداری از آن در بقیه ایام منصور بوده و او به ظاهر متعرض آن حضرت نشد و بعد از او ده سال و کسری ایام خلافت مهدی بود و او حضرت را به عراق طلبید و محبوس گردانید و به سبب مشاهده معجزات بسیار جرأت بر اذیت به آن حضرت ننمود و آن جناب را به مدینه برگردانید و بعد از آن یک سال و کسری مدت خلافت هادی بود و او نیز آسیبی به آن حضرت نتوانست رسانید.

صاحب عمدة الطالب گفته: هادی آن حضرت را گرفت و در حبس نمود، امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دید که به او فرمود: **فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ؟** چون بیدار شد مراد آن حضرت را دانست، امر کرد حضرت امام موسی علیه السلام را از حبس رها کردند، بعد از چندی باز خواست آن حضرت را حبس کند و اذیت رساند، اجل او را مهلت نداد و هلاک شد، چون خلافت به هارون الرشید رسید آن حضرت را به بغداد آورد و مدتی محبوس داشت و در سال چهاردهم خلافت خویش آن حضرت را به زهر شهید کرد.

امام رضا علیه السلام

### در ولادت و اسم و لقب و کنیت حضرت رضا علیه السلام است

بدان که در تاریخ ولادت آن جناب اختلاف است و اشهر آن است که در یازدهم ذی القعدة سنه صد و چهل و هشت در مدینه منوره متولد شده و بعضی یازدهم ذی الحجة سنه صد و پنجاه و سه گفته‌اند که بعد از وفات حضرت صادق علیه السلام بوده به پنج سال، و موافق روایت اول که اشهر است ولادت آن حضرت بعد از وفات حضرت صادق علیه السلام بوده به ایام قلیلی و حضرت صادق علیه السلام آروز داشت که آن جناب را درک کند چه آنکه از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که می‌فرمود شنیدم از پدرم جعفر بن محمد علیه السلام که مکرر به من می‌فرمود که عالم آل محمد علیهم السلام در صلب تو است و کاشکی من او را درک می‌کردم پس به درستی او همنام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

شیخ صدوق روایت کرده از یزید بن سلیط که گفت: ملاقات کردم حضرت صادق علیه السلام را در راه مکه و ما جماعتی بودیم، گفتم به او پدر و مادرم فدای تو باد! شما امامان پاکید و مرگ چیزی است که هیچ کس را از آن گریزی نیست پس با من چیزی بگو تا برسانم به واپس ماندگان خود، حضرت فرمود: آری اینها فرزندان من‌اند و این بزرگ ایشان است و اشاره کرد به پسرش موسی علیه السلام و در او است علم و حلم و فهم و جود و معرفت به آنچه محتاجند مردم به آن در آنچه اختلاف

می‌کنند در امر دین خود، و در او است خلق و حسن جوار، و او دری است از درهای خداوند متعال و در او صفتی است بهتر از اینها، پس گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد! آن صفت چیست؟ فرمود: بیرون می‌آورد خدای عز و جل از او دادرس و فریادرس این امت را و نور و فهم و حکم این امت را، بهتر زاییده شده و بهتر نور رسیده، محفوظ می‌دارد به او خدای تعالی خونها را و اصلاح می‌کند به او میان مردم نزاعها و انضمام می‌دهد به او پراکنده را و التیام می‌دهد به او شکسته را و می‌پوشاند به او برهنه را و سیر می‌کند به او گرسنه را و ایمن می‌سازد به او ترسان را و فرود می‌آورد به او باران را و مطیع و فرمانبردار او شوند بندگان، بهترین مردم باشد در هر حال، چه در حال کهولت و میان سالگی و چه در حال کودکی و جوانی، سیادت پیدا می‌کند به سبب او عشیره او پیش از رسیدنش به بلوغ، سخن او حکمت است و خاموشی او علم است، بیان می‌کند برای مردم آنچه را که اختلاف است در آن. الخ.

علامه مجلسی رحمه الله در جلاءالعیون در احوال حضرت امام رضا علیه السلام فرموده: اسم شریف آن حضرت علی و کنیت آن حضرت ابوالحسن و مشهورترین القاب آن حضرت، رضا است، و صابر و فاضل و رضی و وفی و قره اعین المؤمنین و غیظ الملحدین نیز می‌گفتند.

ابن بابویه به سند حسن از بزنی روایت کرده است که به خدمت امام محمد تقی علیه السلام عرض کردم که گروهی از مخالفان شما گمان می‌کنند که والد بزرگوار شما را مأمون ملقب به رضا گردانید در وقتی که آن حضرت را برای ولایت عهد خود اختیار کرد؟ حضرت فرمود: به خدا سوگند که دروغ می‌گویند بلکه حق تعالی او را به رضا مسمی گردانید برای آنکه پسندیده خدا بود در آسمان و رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام در زمین از او خشنود بودند و او را برای امامت پسندیدند، گفتم: آیا همه پدران گذشته تو پسندیده خدا و رسول و ائمه علیهم السلام نبودند؟ گفت: بلی، گفتم: پس به چه سبب او را در میان ایشان به این لقب گرامی مخصوص گردانیدند؟

گفت: برای آنکه مخالفان و دشمنان او را پسندیدند و از او راضی بودند چنانچه موافقان و دوستان از او خشنود بودند، و اتفاق دوست و دشمن بر خشنودی از او مخصوص آن حضرت بود پس به این سبب او را به این اسم مخصوص گردانیدند. و ایضا به سند معتبر از سلیمان بن حفص روایت کرده است که حضرت امام موسی علیه السلام پیوسته فرزند پسندیده خود را رضا می نامید و می فرمود که بخوانید فرزند مرا رضا و گفتم به فرزند خود رضا، و چون با آن حضرت خطاب می کرد آن حضرت را ابوالحسن می نامید، پدر آن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود و مادر آن حضرت ام ولد بود که او را تکتم و نجمه و اروی و سکن و سمانه و ام البنین می نامیدند، و بعضی خیزران و صقر و شقراء نیز گفته اند.

و ابن بابویه به سند معتبر از علی بن میثم روایت کرده است که حمیده مادر امام موسی علیه السلام که از جمله اشراف و بزرگان عجم بود، کنیزی خرید و او را به تکتم مسمی گردانید، و آن جاریه سعادت مند بهترین زنان بود در عقل و دین و حیا و خاتون خود حمیده را بسیار تعظیم می نمود، و از روزی که او را خرید هرگز نزد او نمی نشست برای تعظیم و اجلال او، پس حمیده روزی با حضرت امام موسی علیه السلام گفت: ای فرزند گرامی! تکتم جاریه ای است که من از او بهتر ندیده ام در زیرکی و محاسن اخلاق، و می دانم هر نسلی که از او به وجود آید پاکیزه و مهطره خواهد بود، و او را به تو می بخشم و از تو التماس می کنم که رعایت حرمت او بنمایی. چون حضرت امام رضا علیه السلام از او به وجود آمد او را به طاهره مسمی گردانید. و حضرت امام رضا علیه السلام شیر بسیار می آشامید، روزی طاهره گفت که مرضعه دیگر به هم رسانند که مرا یاری کند، گفتند، مگر شیر تو کمی می کند، گفت: دروغ نمی توانم گفت، به خدا سوگند که شیر من کم نیست و لکن نوافل و اورادی که پیشتر می دانستم به آنها عادت کرده بودم به سبب شیر دادن کم شده است و به این سبب معاون می خواهم که اوراد خود را ترک ننمایم.

و به سند معتبر دیگر روایت کرده است که چون حمیده، نجمه مادر امام رضا علیه السلام را خرید شبی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید و آن حضرت به او گفت که ای حمیده! نجمه را به فرزند خود موسی تملیک نما که از او فرزندی به هم خواهد رسید که بهترین اهل زمین باشد و به این سبب حمیده، نجمه را به آن حضرت بخشید و او باکره بود.

شیخ صدوق به سند معتبر از نجمه مادر آن سرور روایت کرده است که گفت: چون حامله شدم به فرزند بزرگوار خود به هیچ وجه ثقل و حمل در خود احساس نمی‌کردم و چون به خواب می‌رفتم صدای تسبیح و تهلیل و تمجید حق تعالی از شکم خود می‌شنیدم و خائف و ترسان می‌شدم و چون بیدار می‌شدم صدایی نمی‌شنیدم. و چون آن فرزند سعادت‌مند از من متولد شد دستهای خود را بر زمین گذاشت و سر مطهر خود را به سوی آسمان بلند کرد و لبهای مبارکش حرکت می‌کرد و سخنی می‌گفت که من نمی‌فهمیدم، در آن ساعت حضرت امام موسی علیه السلام به نزد من آمد و فرمود که گوارا باد ترا ای نجمه کرامت پروردگار تو! پس آن فرزند سعادت‌مند را در جامه سفیدی پیچیده و به آن حضرت دادم، حضرت در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و آب فرات طلبید و کامش را به آن آب برداشت پس به دست من داد و فرمود که بگیر این را که این بقیه خدا است در زمین و حجت خدا است بعد از من.

و ابن بابویه به سند معتبر از محمد بن زیاد روایت کرده است که گفت از حضرت امام موسی علیه السلام شنیدم در روزی که حضرت امام رضا علیه السلام متولد شد می‌فرمود که این فرزند من ختنه کرده و پاک و پاکیزه متولد شد و جمیع ائمه چنین متولد می‌شوند و لیکن ما تیغی بر موضع ختنه ایشان می‌گردانیم از برای متابعت سنت. نقش خاتم آن حضرت ماشاء الله لا قوه الا بالله؛ و به روایتی دیگر حسبی الله بوده. فقیر گوید: که این دو روایت منافات با هم ندارند، زیرا که آن حضرت را دو



انگشتر بوده یکی از خودش و دیگری از پدرش به وی رسیده بود چنانچه شیخ کلینی روایت کرده از موسی بن عبدالرحمن که گفت: سؤال کردم از حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام از نقش انگشترش و انگشتر پدرش، فرمود: نقش انگشتر من ماشاء الله لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ است و نقش انگشتر پدرم حسبی الله است، و این انگشتر همان است که من در انگشتم می‌کنم

### در اخبار حضرت رضا علیه السلام به شهادت خود

مؤلف گوید: که من در این فصل اکتفا می‌کنم به آنچه علامه مجلسی رضوان الله علیه در جلاءالعیون نگاشته، فرموده: ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده است که مردی از اهل خراسان به خدمت امام رضا علیه السلام آمد و گفت: حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که به من گفت: چگونه خواهد بود حال شما اهل خراسان در وقتی که مدفون سازند در زمین شما پاره‌ای از تن مرا و بسپارند به شما امانت مرا و پنهان گردد در زمین شما ستاره من؟ حضرت فرمود که منم آنکه مدفون می‌شود در زمین شما و منم پاره تن پیغمبر شما و منم امانت آن حضرت و نجم فلک امامت و هدایت، هر که مرا زیارت کند و حق مرا شناسد و اطاعت مرا بر خود لازم داند من و پدران من شفیع او خواهیم بود در روز قیامت و هر که ما شفیع او باشیم البته نجات می‌یابد هر چند بر او گناه جن و انس بوده باشد. به درستی که مرا خبر داد پدرم از پدرانش که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که مرا در خواب ببیند مرا دیده؛ زیرا که شیطان به صورت من متمثل نمی‌شود و نه به صورت احدی از اوصیاء من و نه به صورت احدی از شیعیان خالص ایشان، به درستی که خواب راست یک جزو است از هفتاد جزو از پیغمبری.

به سند معتبر دیگر از آن جناب منقول است که گفت: به خدا سوگند که هیچ یک از ما اهل بیت نیست مگر آنکه کشته می‌گردد و شهید می‌شود، گفتند: یا بن رسول الله! کی ترا شهید می‌کند؟ فرمود که بدترین خلق خداوند در زمان من مرا شهید خواهد کرد به زهر و دور از یار و دیار در زمین غربت مدفون خواهد ساخت پس هر که مرا در آن غربت زیارت کند حق تعالی مزد صد هزار شهید و صد هزار صدیق و صد هزار حج کننده و عمره کننده و صد هزار جهاد کننده برای او بنویسد و در زمره ما محشور شود و در درجات عالیه بهشت رفیق ما باشد. ایضا به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که پاره‌ای از تن من در زمین خراسان مدفون خواهد شد هر مؤمنی که او زیارت کند البته بهشت او را واجب شود و بدنش بر آتش جهنم حرام گردد.

ایضا به سند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود از پسر من موسی علیه السلام پسری به هم خواهد رسید که نامش موافق نام امیرالمؤمنین علیه السلام باشد و او را به سوی خراسان برند و به زهر شهید کنند و در غربت او را مدفون سازند، هر که او را زیارت کند و به حق او عارف باشد حق تعالی به او عطا کند مزد آنها که پیش از فتح مکه در راه خدا جان و مال خود را بذل کردند. ایضا به سند معتبر از امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که آن جناب فرمود: مردی از فرزندان من در زمین خراسان به زهر ستم و عدوان شهید خواهد شد که نام او موافق نام من باشد، و نام پدرش موافق نام موسی بن عمران باشد هر که او را در آن غربت زیارت کند حق تعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد اگرچه به عدد ستاره‌های آسمان و قطره‌های باران و برگ درختان باشد.

و نیز علامه مجلسی در دیگر کتب خود نقل کرده به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود: زود باشد که کشته شوم به زهر با ظلم و ستم و مدفون شوم در پهلوی هارون الرشید و بگرداند خدا تربت مرا محل تردد شیعیان و دوستان من پس

هر که مرا در این غربت زیارت کند واجب شود برای او که من او را زیارت کنم در روز قیامت و سوگند می‌خورم به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را گرامی داشته است به پیغمبری و برگزیده است او را بر جمیع خلائق که هر که از شما شیعیان نزد قبر من دو رکعت نماز کند البته مستحق شود آمرزش گناهان را از خداوند عالمیان در روز قیامت و به حق آن خداوندی که ما را گرامی داشته است بعد از محمد صلی الله علیه و آله و سلم به امامت و مخصوص گردانیده است ما را به وصیت آن حضرت، سوگند می‌خورم که زیارت کنندگان قبر من گرامی تر از هر گروهی اند نزد خدا در روز قیامت و هر مؤمنی که مرا زیارت کند پس بر روی او قطره‌ای از باران برسد البته حق تعالی جسد او را بر آتش جهنم حرام گرداند.

شهر در تاریخ شهادت حضرت امام رضا علیه السلام آن است که در ماه صفر سنه دویست و سه به سن پنجاه و پنج واقع شده و لکن در روز آن اختلاف است، ابن اثیر و طبرسی و بعضی دیگر روز آخر ماه گفته‌اند و بعضی چهاردهم و کفعمی هفدهم آن ماه و صاحب کتاب العدد در بیست و سوم ذی القعدة گفته و آن روزی است که مستحب است زیارت آن حضرت از نزدیک و دور چنانکه سید بن طاوس در اقبال فرموده و حمیری از ثقه جلیل معمر بن خلاد نقل کرده که روزی در مدینه امام محمد تقی علیه السلام فرمود: ای معمر! سوار شو، گفتم: به کجا برویم؟ گفت: سوار شو و کاری مدار. پس سوار شدم و با آن حضرت رفتم تا رسیدیم به یک وادی یا زمین پستی فرمود که اینجا بایست من ایستادم در آنجا تا حضرت آمد، عرض کردم: فدایت شوم! کجا بودی؟ فرمود: به خراسان رفتم و همین ساعت پدرم را دفن کردم.

امام جواد علیه السلام

### در تاریخ ولادت و اسم و لقب و کنیه و نسب حضرت جواد علیه السلام

بدان که در تاریخ ولادت آن حضرت اختلاف است. اشهر بین علما و مشایخ آن است که در نوزدهم شهر رمضان یا نیمه آن سنه صد و پنج در مدینه مشرفه متولد شده، و ابن عیاش ولادت شریف را در دهم رجب ذکر کرده و در دعای ناحیه مقدسه:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْمَوْلُودَيْنِ فِي رَجَبٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الثَّانِي وَابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ السُّتَجَبِ.

مؤید قول او است. اسم شریف آن جناب محمد و کنیت مشهور او ابوجعفر و القاب شریفش تقی و جواد است، و مختار و منتخب و مرتضی و قانع و عالم و غیر اینها نیز گفته شده، شیخ صدوق فرموده که آن حضرت را تقی گفتند برای آنکه از حق تعالی ترسید پس خداوند عز و جل او را نگاه داشت از شر مأمون در وقتی که مأمون با حال مستی شبی بر آن حضرت وارد شد و شمشیر زد بر آن حضرت تا آنکه گمان کرد که آن جناب را به قتل رسانید پس حقتعالی او را نگاه داشت از شر او. والده ماجده آن حضرت ام ولدی بود که او را سبیکه می گفتند و حضرت امام رضا علیه السلام او را خیزران نامید و آن معظمه از اهل نوبه بود و از اهل بیت ماریه قبطیه مادر ابراهیم پسر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم. و بود آن مخدره از

افضل زنهای زمان خود و اشاره فرمود به او حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در قول خود. **بَابِي ابْنِ خَيْرَةِ الْاِمَاءِ التَّوْبِيَّةِ الطَّيِّبَةِ؛**

پدرم به قربان پسر بهترین کنیزان که از اهل نوبه و پاکیزه است. و در خبر یزید بن سلیط و ملاقات او امام موسی علیه السلام است در طریق مکه که فرمود به او که مرا می گیرند در این سال و امر به سوی پسرم علی علیه السلام است که همنام علی و علی است، اما علی اول، پس علی بن ابی طالب علیه السلام است و اما علی دیگر، پس علی بن الحسین علیه السلام. خداوند عطا فرماید به پسرم علی فهم علی و حکمت و بینایی و محبت و دین او را و محنت علی دیگر و صبر او را بر چیزی که مکروه او است و جایز نیست از برای او که تکلم کند مگر بعد از هارون به چهار سال؛ پس فرمود: هرگاه مرور کردی به این موضع و ملاقات کردی او را و زود است که ملاقات کنی او را پس بشارت بده او را به آنکه متولد می شود از برای او پسری که امین و امانت دار و مبارک باشد و اعلام کند ترا به آنکه تو مرا ملاقات کردی پس خبر بده او را در آن وقت که آن جاریه که این پسر از او خواهد شد از اهل بیت ماریه قبطیه جاریه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و اگر توانستی که سلام مرا به آن جاریه برسانی برسان.

مؤلف گوید: که کافی است در جلالت این معظمه جلیله که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام امر فرماید یزید بن سلیط را که سلام آن حضرت را به او برساند همچنان که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم امر فرمود جابر بن عبدالله انصاری را که سلام آن حضرت را به حضرت باقر علیه السلام برساند. و اما کیفیت ولادت آن حضرت پس چنان است که علامه مجلسی رحمه الله در جلاء العیون ذکر کرده، فرموده: ابن شهر آشوب به سند معتبر از حکمیه خاتون صبیحه محترمه امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که روزی برادرم حضرت امام رضا علیه السلام مرا طلبید و فرمود که ای حکیمه امشب فرزند مبارک خیزران متولد می شود باید که در وقت ولادت او حاضر

باشی، من در خدمت آن حضرت ماندم چون شب درآمد مرا با خیزران و زنان قابله در حجره آورد و از حجره بیرون رفت و چراغی نزد ما افروخت و در را بر روی ما بست چون او را درد زاییدن گرفت و او را بر بالای طشت نشانیدیم چراغ ما خاموش شد و از خاموش شدن چراغ مغمون شدیم ناگاه دیدیم که آن خورشید امامت از افق رحم طالع گردید و در میان طشت نزول نمود و بر آن حضرت پرده نازکی احاطه کرده بود مانند جامه و نوری از آن حضرت ساطع بود که تمام آن حجره منور شد و ما از چراغ مستغنی شدیم. پس آن نور مبین را برگرفتم و در دامن خود گذاشتم و آن پرده را از خورشید جمالش دور کردم ناگاه حضرت امام رضا علیه السلام به حجره درآمد بعد از آنکه او را در جامه های مطهر پیچیده بودیم و آن گوشواره عرش امامت را از ما گرفت و در گهواره عزت و کرامت گذاشت و آن مهد شرف و عزت را به من سپرد و فرمود که از این گهواره جدا مشو. چون روز سوم ولادت آن حضرت شد دیده حقیقت بین خود را به سوی آسمان گشود و به جانب راست و چپ خود نظر کرد و به زبان فصیح ندا کرد که **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.** چون این حالت غریب را از آن نور دیده مشاهده کردم به خدمت حضرت شتافتم و آنچه دیده و شنیده بودم به خدمت آن حضرت عرض کردم، حضرت فرمود که آنچه بعد از این عجایب احوال او مشاهده خواهی کرد زیاده است از آنچه اکنون مشاهده کردی.

و در کتاب عیون المعجزات به سند معتبر از کلیم بن عمران روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم که دعا کن حق تعالی ترا فرزندی کرامت فرماید، حضرت فرمود که حق تعالی به من یک پسر کرامت خواهد کرد و او وارث امامت من خواهد بود. چون حضرت امام محمد تقی علیه السلام متولد شد حضرت فرمود که حق تعالی به من فرزندی عطا کرده است که شبیه است به موسی بن عمران علیه السلام که دریاها را می شکافت و نظیر عیسی بن مریم علیه السلام که حق تعالی

مقدس و مطهر گردانیده بود مادر او را و طاهر و مطهر آفریده شده بود پس حضرت فرمود که این فرزند من به جور و ستم کشته خواهد شد و بر او خواهند گریست اهل آسمانها و حق تعالی غضب خواهد کرد بر دشمن او و کشنده او و ستم کننده بر او و بعد از قتل او از زندگانی بهره نخواهد برد و به زودی به عذاب الهی واصل خواهد گردید. در شب ولادت آن حضرت تا به صبح در گهواره با او سخن می گفت و اسرار الهی را به گوش الهام نوش او می رسانید. و مشهور آن است که رنگ مبارک آن حضرت گندم گون بود و بعضی سفید گفته اند و میانه بالا بود، و مروی است که نقش خاتم آن حضرت نعم القادر الله بود. انتهی. و تسبیح آن حضرت در روز دوازدهم و سیزدهم ماه است و این است تسبیح آن جناب:

سُبْحَانَ مَنْ لَا يَعْتَدِي عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ، سُبْحَانَ مَنْ لَا يُؤَاخِذُ أَهْلَ الْأَرْضِ بِأَلْوَانِ الْعَذَابِ، سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ.

و در درالنظیم از حکیمه نقل کرده که حضرت جواد علیه السلام روز سوم ولادتش عطسه کرد و گفت:

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى الْأَئِمَّةِ الرَّاشِدِينَ.

### در شهادت حضرت امام محمد تقی علیه السلام است

مکشوف باد که چون مأمون حضرت جواد علیه السلام را بعد از فوت پدر بزرگوارش به بغداد طلبید و دختر خود را تزویج آن حضرت نمود، آن جناب چندی که در بغداد بود از سوء معاشرت مأمون منزجر گردید از مأمون رخصت طلبید و متوجه حج بیت الله الحرام شد و از آنجا به مدینه جد خود معاودت فرمود و در مدینه توقف فرمود و بود تا مأمون وفات کرد و معتصم برادر او غصب خلافت کرد و این در هفدهم رجب سال دویست و هیجده هجری بوده.

و چون معتصم خلیفه شد از وفور استماع فضایل و کمالات آن معدن سعادت و خیرات نائره حسد در کانون سینه‌اش اشتعال یافت و در صدد دفع آن حضرت برآمد و آن جناب را به بغداد طلبید آن حضرت چون اراده بغداد نمود حضرت امام علی النقی علیه السلام را خلیفه و جانشین خود گردانید در حضور اکابر شیعه و ثقات اصحاب خود نص صریح بر امامت آن حضرت نمود و کتب علوم الهی و اسلحه و آثار حضرت رسالت پناهی و سایر پیغمبران را به دو فرزند خود تسلیم فرمود و دل بر شهادت نهاده و فرزند گرامی خود را وداع کرد و با دل خونین مفارقت تربت جد خود اختیار نموده روانه بغداد گردید و در روز بیست و هشتم محرم سال دویست و بیستم هجری داخل بغداد شد و معتصم در اواخر همین سال آن حضرت را به زهر شهید کرد.

در کتاب بصائر الدرجات روایت کرده از مردی که همیشه با حضرت امام محمد تقی علیه السلام بود گفت: در آن وقتی که حضرت در بغداد بود روزی در خدمت حضرت امام علی النقی علیه السلام در مدینه نشسته بودیم و آن حضرت کودک بود و لوحی در پیش داشت می‌خواند ناگاه تغییر در حال آن حضرت ظاهر شد پس برخاست و داخل خانه شد ناگاه صدای شیون شنیدیم که از خانه آن حضرت بلند شد بعد از ساعتی حضرت بیرون آمد از سبب آن احوال پرسیدیم، فرمود که در این ساعت پدر بزرگوارم وفات فرمود! گفتم: از کجا معلوم شما شده؟ فرمود که از اجلال و تعظیم حق تعالی مرا حالتی عارض شد که پیش از این در خود چنین حالتی نمی‌یافتم از این حالت دانستم که پدرم وفات کرده و امامت به من منتقل شده است. پس بعد از مدتی خبر رسید که حضرت در همان ساعت به رحمت الهی واصل شده است. و در تاریخ وفات حضرت جواد علیه السلام اختلاف است، اشهر آن است که در آخر ماه ذی قعدة سال دویست و بیستم هجری شهید شد و بعضی ششم ذی حجه گفته‌اند و این بعد از دو سال و نیم فوت مأمون بود چنانچه خود آن حضرت می‌فرمود: **الْفَرَجُ بَعْدَ الْمَأْمُونِ**



بثلاثین شهرا. و مسعودی وفات آن حضرت را در پنجم ذی حجه سال دویست و نوزده ذکر نموده و در وقت وفات از سن شریفش بیست و پنج سال و چند ماهی گذشته بود.

امام هادی علیه السلام

### در تاریخ ولادت و اسم و کنیت امام علی النقی علیه السلام است

اشهر در ولادت آن حضرت آن است که در نیمه ذی حجه سنه دویست و دوازده در حوالی مدینه در موضعی که آن را صریا گویند، آن بزرگوار دنیا را به نور خود روشن فرمود ولکن به روایت ابن عیاش ولادت آن حضرت در دوم رجب یا پنجم آن واقع شده. والده معظمه جلیله‌اش سمانه مغربیه است و معروف است به سیده. و در جنات الخلود است که آن مخدره همیشه روزه سنتی داشتی و در زهد و تقوی مثل و مانند نداشت. و در درالنتظیم است که کنیه آن مخدره ام‌الفضل بوده و محمد بن فرج و علی بن مهزیار روایت کرده‌اند از حضرت هادی علیه السلام که فرمود: مادرم عارفه است به حق من و او از اهل بهشت است نزدیک نمی‌شود به او شیطان سرکش و نمی‌رسد به او مکر جبار عنید و خداوند او را نگهبان و حافظ است و تخلف نمی‌کند از امهات صدیقین و صالحین.

اسم شریف آن جناب علی بود و کنیت ابوالحسن و چون حضرت امام موسی و امام رضا علیهما السلام را نیز ابوالحسن می‌گفتند از جهت تعیین، آن جناب را ابوالحسن الثالث می‌گویند چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام را ابوالحسن الثانی و گاهی هم مکان یا هادی یا عسکری ذکر می‌کنند چنانچه اهل حدیث می‌دانند و مشهورترین القاب آن حضرت نقی و هادی است. و گاهی آن حضرت را نجیب و مرتضی و عالم و

فقیه و ناصح و امین و مؤتمن و طیب و متوکل می گفتند و لکن لقب اخیر را آن حضرت مخفی می کرد و اصحاب خود را فرموده بود از این لقب اعراض کنید به جهت آنکه لقب خلیفه متوکل علی الله بود در آن زمان. و چون آن جناب و فرزندش امام حسن علیه السلام در سامره سکنی فرمودند در محله‌ای که عسکر نام داشت از این جهت این هر دو بزرگوار را نسبت به آن مکان داده و عسکری می گفتند، و در شمایل آن حضرت گفته‌اند که آن جناب متوسط القامه و مرطوبی بود و روی سرخ و سفید و گونه‌های اندک برآمده و چشمهای فراخ و ابروهای گشاده و چهره دلگشا داشت، و نقش نگین آن جناب الله ربی و هو عصمتی من خلقه بوده، و انگشتر دیگری داشت که نقشش این بود. حِفْظُ الْعُهُودِ مِنْ اخْلَاقِ الْمَعْبُودِ.

سید بن طاوس روایت کرده از جناب عبدالعظیم حسنی که حضرت امام محمد تقی علیه السلام این حرز را برای پسرش حضرت امام علی نقی علیه السلام نوشت در وقتی که آن حضرت کودک بوده و در گهواره جای داشت و تعویذ می کرد آن حضرت را به این تعویذ و امر می کرد اصحاب خود را به آن و آن حرز این است: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ اللّٰهُمَّ رَبَّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوْحِ الْخ. و تمام آن در مهج الدعوات است. و تسبیح آن حضرت سبحان من هو دائم لایسهو، سبحان من هو قائم لایلهو، سبحان من هو غنی لایفتقر، سبحان الله و بحمده.

### ذکر شهادت حضرت امام علی نقی علیه السلام

بدان که سال شهادت آن حضرت به اتفاق، در سنه دویست و پنجاه و چهار هجری بوده و در روز وفات اختلاف است. جمله‌ای از علما روز سوم ماه رجب را اختیار کرده‌اند و بنابر آنکه ولادت آن حضرت در سنه دویست و دوازده باشد سن شریفش در وقت وفات قریب چهل و دوسال بوده و در وقت وفات پدر بزرگوارش هشت سال

و پنج ماه تقریباً از عمر شریف آن حضرت گذشته بود که به منصب جلیل امامت کبری و خلافت عظمی سرافراز گردید و مدت امامت آن جناب سی و سه سال بود. علامه مجلسی فرموده که قریب به سیزده سال در مدینه طیبه اقامت فرمود و بعد از آن متوکل آن حضرت را به سرّ من رأی طلبید و بیست سال در سرّ من رأی توطن فرمود در خانه‌ای که اکنون مدفن شریف آن حضرت است.

فقیر گوید: بنابر آن روایت است که متوکل آن حضرت را در سنه دویست و چهل و سه به سامره طلبید مدت اقامت آن جناب در سامره قریب یازده سال می‌شود و بنابر قول مسعودی قریب نوزده سال می‌شود، و درک کرد در ایام عمر شریف خود مقداری از خلافت مأمون و زمان معتصم و واثق و متوکل و منتصر و مستعین و معتز، و در ایام معتز آن حضرت را زهر دادند و شهید نمودند.

امام حسن عسکری علیه السلام

در تاریخ ولادت و اسم و لقب و کنیت حضرت عسکری علیه السلام و احوال والده ماجده  
آن حضرت است

بدان که ولادت باسعادت آن حضرت در مدینه طیبه در سنه دویست و سی و دوم  
هجری در ماه ربیع الثانی بوده و در تعیین روز آن خلاف است. علامه مجلسی رحمه  
الله فرموده اشهر آن است که روز ولادت، روز جمعه هشتم ماه ربیع الثانی بود و  
بعضی دهم ماه مذکور و بعضی در شب چهارم نیز گفته‌اند. و شیخنا الحر العاملی  
رحمه الله نیز به همین اختلاف اشاره فرموده در ارجوزه خود در تاریخ آن حضرت  
فی قوله:

مَوْلِدُهُ شَهْرُ رَبِيعِ الْاٰخِرِ      فِي يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ وَقِيلَ الرَّابِعُ

اسم شریف آن حضرت حسن و کنیه اش ابومحمّد و اشهر القابش زکی و عسکری  
است و به آن حضرت و همچنین به پدر و جدش علیهما السلام ابن الرضا می‌گفتند و  
نقش خاتمش: سُبْحَانَ مَنْ لَّهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ بِهِ قَوْلِي اَنَا لِلّٰهِ شَهِيدٌ بُوَدَّهِ وَ  
تسبیحش در روز شانزدهم و هفدهم ماه است.

و این است تسبیح آن حضرت:

سُبْحَانَ مَنْ هُوَ فِي عُلُوِّهِ دَانٍ وَ فِي دُنُوِّهِ عَالٍ وَ فِي اِشْرَاقِهِ مُنِيرٌ وَ

فِي سُلْطَانِهِ قَوِي سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ بِحَمْدِهِ.

والده ماجده آن حضرت نامش حدیث و به قولی سلیل بوده و او را جده می‌گفتند و در نهایت صلاح و ورع و تقوی بوده. و در جنات الخلود است که در ولایت خودش پادشاه زاده بوده و کافی است در فضیلت او که مفرع شیعه و پناه و دادرس ایشان بوده بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مسعودی در اثبات الوصیه فرموده که روایت شده از عالم علیه السلام که وقتی که داخل شد سلیل مادر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بر امام علی نقی علیه السلام فرمود: سلیل بیرون کشیده شده از هر آفت و عاهت و هر پلیدی و نجاست بعد فرمود به او زود است که حق تعالی عطا فرماید به تو حجت خود را بر خلق خود که پر کند زمین را از عدل همچنان که پر شده باشد از جور. آنگاه مسعودی فرموده که حامله شد آن مخدره به امام حسن عسکری علیه السلام در مدینه و متولد شد آن حضرت در مدینه در سنه دویست و سی و یک و سن شریف امام علی نقی علیه السلام در آن زمان شانزده سال و چند ماه بود و حرکت فرمود با آن حضرت به عراق در سنه دویست و سی و شش و سن مبارکش چهار سال و چند ماه بود.

فقیر گوید: در احوال حضرت هادی علیه السلام در ذکر سید محمد، نصوصی از حضرت هادی علیه السلام بر امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مذکور شد.

## در بیان شهادت آن حضرت

به سند معتبر از محمد بن حسن روایت کرده است که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول سال دویست و شصتم از هجرت وقت نماز بامداد به سرای باقی رحلت فرمود و در همان شب نامه‌های بسیار به دست مبارک خود به اهل مدینه نوشته بود و در آن وقت نزد آن حضرت حاضر نبود مگر جاریه آن جناب که او را صیقل می‌گفتند و غلام آن جناب که او را عقید می‌نامیدند و آن کسی که مردم بر او مطلع نبودند یعنی حضرت صاحب الامر علیه السلام. عقید گفت که در آن وقت حضرت امام حسن علیه السلام آبی طلبید که با مصطکی جوشانیده بودند خواست که بیاشامد، چون حاضر کردیم فرمود: اول آبی بیاورید که نماز کنم. چون آب آوردیم دستمالی در دامن خود گسترده و وضو ساخت و نماز بامداد را ادا کرد و قدح آب مصطکی که جوشانیده بودند گرفت که بیاشامد از غایت ضعف و شدت مرض دست مبارکش می‌لرزید و قدح بر دندانهای شریفش می‌خورد، چون آب را بیاشامید و صیقل قدح را گرفت روح مقدسش به عالم قدس پرواز نمود. شهادت آن حضرت به اتفاق اکثری از محدثان و مورخان در هشتم ماه ربیع الاول دویست و شصتم هجرت بود، شیخ طوسی در مصباح اول ماه مذکور نیز گفته و اکثر گفته‌اند که روز جمعه بود، و بعضی چهارشنبه و بعضی یکشنبه نیز گفته‌اند، و از عمر شریف آن حضرت بیست و نه سال گذشته بود.

امام زمان علیه السلام

در بیان ولادت با سعادت حضرت صاحب الزمان علیه السلام و اموال والده ماجده آن حضرت و ذکر بعضی از اسما و القاب شریفه و شمائل مبارکه آن جناب علامه مجلسی رحمه الله در جلاء العیون فرموده: اشهر در تاریخ ولادت شریف آن حضرت آن است که در سال دویست و پنجاه و پنجم هجرت واقع شد و بعضی پنجاه و شش و بعضی پنجاه و هشت نیز گفته‌اند و مشهور آن است که روز ولادت شب جمعه پانزدهم ماه شعبان بود و بعضی هشتم شعبان هم گفته‌اند و به اتفاق ولادت آن جناب در سرّ من رأی واقع شد، و به اسم و کنیت با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم موافق است و در زمان غیبت، اسم آن جناب را مذکور ساختن جائز نیست و حکمت آن مخفی است و القاب شریف آن جناب مهدی و خاتم و منتظر و حجت و صاحب است.

ابن بابویه و شیخ طوسی به سندهای معتبر روایت کرده‌اند از بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابویوب انصاری بود و از شیعیان خاص امام علی نقی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام و همسایه ایشان بود در شهر سرّ من رأی، گفت که روزی کافور خادم امام علی نقی علیه السلام به نزد من آمد و مرا طلب نمود، چون به خدمت آن حضرت رفتم و نشستم فرمود که تو از فرزندان انصاری، ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تا



حال و پیوسته محل اعتماد ما بوده‌اید و من تو را اختیار می‌کنم و مشرف می‌گردانم به تفصیلی که به سبب آن بر شیعیان سبقت‌گیری در ولایت ما و تو را به رازهای دیگر مطلع می‌گردانم و به خریدن کنیزی می‌فرستم، پس نامه پاکیزه نوشتند به خط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود بر آن زدند و کیسه زری بیرون آوردند که در آن دویست و بیست اشرفی بود، فرمودند: بگیر این نامه و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو چون کشتیهای اسیران به ساحل رسد جمعی از کنیزان در آن کشتی‌ها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امراء بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر ایشان جمع خواهند شد، پس از دور نظر کن به برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزی را که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان فرمود و جامه حریر آکنده پوشیده است و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان به او، و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر می‌شود، پس بدان که به زبان رومی می‌گوید وای که پرده غفتم دریده شد. پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی می‌دهم به قیمت این کنیز، عفت او در خریدن، مرا راغب‌تر گردانید، پس آن کنیز به لغت عربی خواهد گفت به آن شخص که اگر به زی حضرت سلیمان بن داود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی من به تو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن و به قیمت من مده. پس آن برده فروش گوید که من برای تو چه چاره کنم که به هیچ مشتری راضی نمی‌شوی و آخر از فروختن تو چاره‌ای نیست، پس آن کنیزک گوید که چه تعجیل می‌کنی البته باید مشتری به هم رسد که دل من به او میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم. پس در این وقت تو برو به نزد صاحب کنیز و بگو که نامه‌ای با من هست که یکی از اشراف و بزرگواران از روی ملاحظت نوشته است به لغت فرنگی و خط فرنگی و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و

بزرگواری خود را وصف کرده است، این نامه را به آن کنیز بده که بخواند اگر به صاحب این نامه راضی شود من از جانب آن بزرگ وکیلیم که این کنیز را از برای او خریداری نمایم. بشر بن سلیمان گفت که آنچه حضرت فرموده بود واقع شد و آنچه فرموده بود همه را به عمل آوردم، چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت به عمرو بن یزید که مرا به صاحب این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا به او نفروشی خود را هلاک می‌کنم، پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آنکه به همان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی علیه السلام به من داده بودند پس زر را دادم و کنیز را گرفتم و کنیز شاد و خندان شد و با من آمد به حجره‌ای که در بغداد گرفته بودم، و تا به حجره رسید نامه امام را بیرون آورد و می‌بوسید و بر دیده‌ها می‌چسبانید و بر روی می‌گذاشت و به بدن می‌مالید، پس من از روی تعجب گفتم نامه‌ای را می‌بوسی که صاحبش را نمی‌شناسی، کنیز گفت: ای عاجز کم معرفت به بزرگی فرزندان و اوصیای پیغمبران، گوش خود به من بسیار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح دهم.

من ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر پادشاه روم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون بن الصفا وصی حضرت عیسی علیه السلام است تو را خبر دهم به امر عجیب:

بدان که جدم قیصر خواست که مرا به عقد فرزند برادر خود در آورد در هنگامی که سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریون عیسی و از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس و از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکرده‌های قبایل چهارهزار نفر، و فرمود: تختی حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود به انواع جواهر مرصع گردانیده بود و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیاها قرار دادند و پسر برادر خود را در بالای تخت فرستاد، چون کشیشان انجیلها را بر دست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها سرنگون شدند و همگی افتادند بر زمین و

پاهای تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر ملک از تخت افتاد و بی هوش شد، پس در آن حال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضایشان بلرزید. پس بزرگ ایشان به جدم گفت: ای پادشاه! ما را معاف دار از چنین امری که به سبب آن نحوستها روی نمود که دلالت می کند بر اینکه دین مسیحی به زودی زائل گردد. پس جدم این امر را به فال بد دانست و گفت به علما و کشیشان که این تخت را بار دیگر برپا کنید و چلیپاها را به جای خود قرار دهید، و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را به او تزویج نمایم تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر بکند، چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند، و چون کشیشان شروع به خواندن انجیل کردند باز همان حالت اول روی نمود و نحوست این برادر و آن برادر برابر بود و سرّ این کار را ندانستند که این از سعادت سروری است نه نحوست آن دو برادر، پس مردم متفرق شدند و جدم غمناک به حرم سرای بازگشت و پرده های خجالت درآویخت، چون شب شد به خواب رفتم، در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریین در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سربلندی می کرد و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود. پس حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله و سلم با وصی و دامادش علی بن ابی طالب علیه السلام و جمعی از امامان و فرزندان بزرگواران ایشان قصر را به قدوم خویش منور ساختند، پس حضرت مسیح به قدوم ادب از روی تعظیم و اجلال به استقبال حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم شتافت و دست در گردن مبارک آن جناب درآورد پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که یا روح الله! آمده ایم که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادت مند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود به ماه برج امامت و خلافت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرزند آن کسی که تو نامه اش را به من دادی پس حضرت نظر افکند به سوی حضرت شمعون

و فرمود: شرف دو جهانی به تو روی آورده، پیوند کن رحم خود را به رحم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم. پس شمعون گفت که کردم، پس همگی بر آن منبر برآمدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خطبه‌ای انشاء فرمودند و با حضرت مسیح مرا به حسن عسکری علیه السلام عقد بستند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با حواریون گواه شدند، چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن، آن خواب را برای جدم نقل نکردم و این گنج رایگان را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز به روز در کانون سینه‌ام مشتعل می‌شد و سرمایه صبر و قرار مرا به باد فنا می‌داد تا به حدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره، گاهی می‌شد و بدن می‌کاهید و آثار عشق نهانی در بیرون ظاهر می‌گردید، پس در شهرهای روم طبعی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از دوی درد من از او سؤال کرد و هیچ سودی نمی‌داد.

چون از علاج درد من مأیوس ماند روزی به من گفت: ای نور چشم من! آیا در خاطر چیزی و آرزویی در دنیا هست که برای تو به عمل آورم؟ گفتم: ای جد من! درهای فرج بر روی خود بسته می‌بینم اگر شکنجه و آزار از اسیران مسلمانان که در زندان تواند دفع نمایی و بندها و زنجیرها از ایشان بگشایی و ایشان را آزاد کنی امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش عافیتی به من بخشند، چون چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشت. پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام به دیدن من آمد و حضرت مریم با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آن حضرت بودند. پس مریم به من گفت: این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تو امام حسن عسکری علیه السلام است. پس به دامنش درآویختم و گریستم و شکایت کردم که امام حسن علیه السلام به من جفا می‌کند و از دیدن من ابا می‌نماید، پس آن حضرت فرمود که چگونه فرزند من به دیدن تو

بیاید و حال آنکه به خدا شرک می‌آوری و بر مذهب ترسایی و اینک خواهرم مریم و دختر عمران بیزاری می‌جوید به سوی خدا از دین تو، اگر میل داری که حق تعالی و مریم از تو خشنود گردند و امام حسن عسکری علیه السلام به دیدن تو بیاید پس بگو: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.

چون به این دو کلمه طیبه تلفظ نمودم حضرت سیده النساء مرا به سینه خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت: اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را به سوی تو می‌فرستم. پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان می‌راندم و انتظار ملاقات گرامی آن حضرت می‌بردم، چون شب آینده در آمد به خواب رفتم خورشید جمال آن حضرت طالع گردید گفتم: ای دوست من! بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی؟ فرمود که دیر آمدن به نزد تو نبود مگر برای آنکه مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب به نزد تو خواهم بود تا آنکه حق تعالی ما و تو را در ظاهر به یکدیگر برساند و این هجران را به وصال مبدل گرداند، پس از آن شب تا حال، یک شب نگذشته است که درد هجران مرا به شربت وصال دوا نفرماید.

بشر بن سلیمان گفت: چگونه در میان اسیران افتادی؟ گفت: مرا خبر داد امام حسن عسکری علیه السلام در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری به جنگ مسلمانان خواهد فرستاد، پس از عقب ایشان خواهد رفت، تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز به هیئتی که تو را شناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو. چنان کردم طلایه لشکر مسلمانان به ما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال کسی به غیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه روم و مردی پیر که در غنیمت، من به حصه او افتادم از نام من سؤال کرد گفتم نرجس نام دارم، گفت: این نام کنیزان است، بشر گفت: این عجب است که تو

از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک می‌دانی؟ گفت: از بسیاری محبتی که جدم نسبت به من داشت می‌خواست مرا به یاد گرفتن آداب حسنه بدارد، زن مترجمی را که زبان فرنگی و عربی هر دو می‌دانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می‌آمد و لغت عربی به من می‌آموخت تا آنکه زبانم به این لغت جاری شد. بشر گوید که من او را به سرّ من رأی بردم به خدمت امام علی النقی علیه السلام رسانیدم، حضرت کنیزک را خطاب کرد که چگونه حق سبحانه و تعالی به تو نمود عزت دین اسلام را و مذلت دین نصاری را و شرف و بزرگواری محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اولاد او را؟ گفت: چگونه وصف کنم برای تو چیزی را که تو از من بهتر می‌دانی یا بن رسول الله! پس حضرت فرمود که می‌خواهم تو را گرامی دارم، کدام یک بهتر است نزد تو، اینکه ده هزار اشرفی به تو دهم یا تو را بشارت دهم به شرف ابدی؟ گفت: بشارت به شرف را می‌خواهم و مال نمی‌خواهم. حضرت فرمودند که بشارت باد تو را به فرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد، گفت: این فرزند از کی به وجود خواهد آمد؟ فرمود: از آن کسی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم تو را برای او خواستگاری کرد، پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او تو را به عقد کی درآورد؟ گفت: به عقد فرزند تو امام حسن عسکری علیه السلام حضرت فرمود که آیا او را می‌شناسی؟ گفت: از آن شبی که به دست بهترین زنان مسلمان شده‌ام شبی نگذشته است که او به دیدن من نیامده باشد. پس حضرت کافور خادم را طلبید و گفت: برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن. چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این آن کنیز است که می‌گفتم، حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد. پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را ببر خانه خود و واجبات و سنت‌ها را به او بیاموز که او زن حسن عسکری و مادر صاحب الامر علیه السلام است. کلینی و ابن بابویه و شیخ طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از

محدثین عالی شأن به سندهای معتبر روایت کرده‌اند از حکیمه خاتون که روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به خانه من تشریف آوردند و نگاه تندی به نرجس خاتون کردند، پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست به خدمت شما بفرستم، فرمود که ای عمه! این نگاه تند از روی تعجب بود؛ زیرا که در این زودی حق تعالی از او فرزند بزرگواری بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور، گفتم: او را بفرستم به نزد شما؟ فرمود که از پدر بزرگواریم رخصت بطلب در این باب.

حکیمه خاتون گوید که جامه های خود را پوشیدم و به خانه برادرم امام علی نقی علیه السلام رفتم، چون سلام کردم و نشستم بی آنکه من سخنی بگویم حضرت از ابتدا فرمود که ای حکیمه! نرجس را بفرست برای فرزندم، گفتم: ای سید من! من از برای همین مطلب به خدمت تو آمدم که در این امر رخصت بگیرم. فرمود: که ای بزرگواری صاحب برکت! خدا می‌خواهد که تو را در چنین ثوابی شریک گرداند و بهره عظیمی از خیر و سعادت به تو کرامت فرماید که تو را واسطه چنین امری کرد. حکیمه گفت: به زودی به خانه خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوت و سعادت را در خانه خود واقع ساختم. بعد از چند روزی آن سعد اکبر را با آن زهره منظر به خانه خورشید انوار یعنی والد مطهر او بردم و بعد از چند روز، آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقاء غروب نمود و ماه برج خلافت امام حسن عسکری علیه السلام در امامت جانشین او گردید، و من پیوسته به عادت مقرر زمان پدر به خدمت آن امام البشر می‌رسیدم. پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت: ای خاتون! پا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم، گفتم: تویی خاتون و صاحب من بلکه هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بیرون کنی و مرا خدمت کنی بلکه من تو را خدمت می‌کنم و منت بر دیده می‌نهم، چون حضرت امام حسن عسکری علیه السلام این سخن را از من شنید گفت: خدا تو را جزای خیر دهد ای عمه. پس در خدمت آن جناب نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم



به کنیز خود که بیاور جامه‌های مرا تا بروم، حضرت فرمود: ای عمه! امشب نزد ما باش که در این شب متولد می‌شود فرزند گرامی که حق تعالی به او زنده می‌گرداند زمین را به علم و ایمان و هدایت بعد از آن که مرده باشد به شیوع کفر و ضلالت، گفتم: از کی به هم می‌رسد ای سید من و من در نرجس هیچ اثر حملی نمی‌یابم. فرمود که از نرجس به هم می‌رسد نه از دیگری. پس جستیم پشت و شکم نرجس را و ملاحظه کردم، هیچگونه اثری نیافتم، پس برگشتم و عرض کردم حضرت تبسم فرمود و گفت: چون صبح می‌شود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد و مثل او مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید؛ زیرا که فرعون شکم زنان حامله را می‌شکافت برای طلب حضرت موسی و حال این فرزند نیز در این امر شبیه است به حضرت موسی.

و در روایت دیگر این است که حضرت فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمی‌باشد و در پهلو می‌باشد و از رحم بیرون نمی‌آید بلکه از ران مادران فرود می‌آییم؛ زیرا که ما نورهای حق تعالی‌ایم و چرک و نجاست را از ما دور گردانیده است. حکیمه گفت که به نزد نرجس رفتم و این حال را به او گفتم، گفت: ای خاتون! هیچ اثری از حمل در خود مشاهده نمی‌نمایم. پس شب در آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم و در هر ساعت از او خبر می‌گرفتم و او به حال خود خوابیده بود، هر ساعت حیرتم زیاده می‌شد و در این شب بیش از شبهای دیگر به نماز و تهجد برخاستم و نماز شب ادا کردم چون به نماز وتر رسیدم نرجس از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب را به جای آورد چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود پس نزدیک شد شکی در دلم پدید آید از وعده‌ای که حضرت فرموده بود ناگاه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از حجره خود صدا زد که شک مکن که وقتش نزدیک رسیده. پس در این وقت در نرجس اضطراب مشاهده کردم پس او را در برگرفتم و نام الهی را بر او خواندم باز حضرت صدا زدند که سوره *إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ*



الْقَدْرَ را بر او بخوان. پس از او پرسیدم که چه حال داری؟ گفت: ظاهر شده است اثر آنچه مولا یم فرمود. پس چون شروع کردم به خواندن سوره انا انزلناه فی لیلة القدر، شنیدم که آن طفل در شکم مادر با من همراهی می کرد در خواندن و بر من سلام کرد، من ترسیدم پس حضرت صدا کرد که تعجب مکن از قدرت حق تعالی که طفلان ما را به حکمت گویا می گرداند و ما را در بزرگی حجت خود ساخته است در زمین. پس چون کلام حضرت امام حسن عسکری علیه السلام تمام شسده نرجس از دیده من غائب شد گویا پرده ای میان من و او حائل گردید، پس دویدم به سوی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فریادکنان، حضرت فرمود: برگرد ای عمه! که او را در جای خود خواهی دید، چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده مرا خیره کرد و حضرت صاحب را دیدم که رو به قبله به سجده افتاده به زانوها و انگشتان سبابه را به آسمان بلند کرده و می گوید: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ أَبِي امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ. پس یک یک امامان را شمرد تا به خودش رسید فرمود:

اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي وَعْدِي وَأَقِمْ لِي أَمْرِي وَثَبِّتْ وَطْأَتِي وَأَمْلَأِ الْأَرْضَ بِي عَدْلًا وَ  
قِسْطًا؛

یعنی خداوندا! وعده نصرت که به من فرموده ای وفا کن و امر خلافت و امامت را تمام کن استیلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان و پر کن زمین را به سبب من از عدل و داد.

و در روایت دیگر چنان است که چون حضرت صاحب الامر متولد شد نوری از او ساطع گردید که به آفاق آسمان پهن شد و مرغان سفید دیدم که از آسمان به زیر می آمدند و بالهای خود را بر سر و روی و بدن آن حضرت می مالیدند و پرواز می کردند پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرا آواز داد که ای عمه فرزند مرا

بگیر و به نزد من بیاور چون برگرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود که جاء الحقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا؛ یعنی حق آمد و باطل مضمحل شده و محو گردید پس به درستی که باطل مضمحل شدنی است و ثبات و بقا ندارد. پس حکیمه گفت که چون آن فرزند سعادت‌مند را به نزد آن حضرت بردم همین که نظرش بر پدرش افتاد سلام کرد پس حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر دو دیده‌اش مالید و در دهان و هر دو گوشش زبان گردانید و بر کف دست چپ او را نشانید و دست بر سر او مالید و گفت ای فرزند سخن بگو به قدرت الهی، پس صاحب الامر استعاذه فرموده و گفت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ تُرِيدُ أَنْ تُمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نَمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ تُرِي فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ<sup>۱</sup>.

این آیه کریمه موافق احادیث معتبره در شأن آن حضرت و آباء بزرگوار آن حضرت نازل شده و ترجمه ظاهرش این است: که می‌خواهم منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده‌اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان در دین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و تمکن و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنماییم فرعون و هامان را و لشکرهای ایشان را و از آن امامان آنچه را حذر می‌کردند.

پس حضرت صاحب الامر علیه السلام صلوات بر حضرت رسالت و حضرت امیرالمؤمنین و جمیع امامان فرستاد تا پدر بزرگوار خود، پس در این حال مرغان بسیار نزدیک سر مبارک آن جناب جمع شدند پس به یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل روز یک مرتبه به نزد ما بیاور، مرغ

آن جناب را گرفت و به سوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند، پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: سپردم تو را به آن کسی که مادر موسی، موسی را به او سپرد، پس نرجس خاتون گریان شد، حضرت فرمود: ساکت شو که شیر از پستان غیر تو نخواهد خورد و به زودی آن را به سوی تو برمی گرداند چنانچه حضرت موسی را به مادرش برگردانیدند؛ چنانچه حق تعالی فرموده است که پس برگردانیدیم موسی را به سوی مادرش تا دیده مادرش به او روشن گردد. پس حکیمه پرسید که این مرغ کی بود که صاحب را به او سپردی؟ فرمود که او روح القدس است که موکل است به ائمه که ایشان را موفق می گرداند از جانب خدا و از خطا نگاه می دارد و ایشان را به علم زینت می دهد. حکیمه گفت: چون چهل روز گذشت به خدمت آن حضرت رفتم چون داخل شدم دیدم طفلی در میان خانه راه می رود گفتم: ای سید من! این طفل دوساله از کیست؟ حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیاء ایشان هر گاه امام باشند بخلاف اطفال دیگر نشو و نما می کنند و یک ماهه ایشان مانند یکساله دیگران است و ایشان در شکم مادر سخن می گویند و قرآن می خوانند و عبادت پروردگار می نمایند و در هنگام شیر خوردن، ملائکه فرمان ایشان می برند و هر صبح و شام بر ایشان نازل می شوند. پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یک مرتبه به خدمت او می رسیدم در زمان امام حسن عسکری علیه السلام تا آنکه چند روزی قبل از وفات آن حضرت او را ملاقات کردم به صورت مرد کامل شناختم او را، به فرزند برادر خود گفتم: این مرد کیست که مرا می فرمایی نزد او بنشینم؟ فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفه من است بعد از من و عن قریب من از میان شما می روم باید سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمایی. پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به عالم قدس ارتحال نمود و اکنون من حضرت صاحب الامر علیه السلام را هر صبح و شام ملاقات می نمایم و از

هرچه سؤال می‌کنم مرا خبر می‌دهد و گاهی است که می‌خواهم سؤالی بکنم هنوز سؤال نکرده جواب می‌فرماید:

و در روایت دیگر وارد شده که حکمه خاتون گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام مشتاق لقای او شدم رفتم به خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدم که مولای من کجا است؟ فرمود که سپردم او را به آن کسی که از ما و تو به او احق و اولی بود، چون روز هفتم شود بیا به نزد ما و چون روز هفتم رفتم گهواره ای دیدم بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده بر روی من خندید و تبسم می‌فرمود، پس حضرت آواز داد که فرزند مرا بیاور، چون به خدمت آن حضرت بردم زبان در دهان مبارکش گردانید و فرمود که سخن بگو ای فرزند! حضرت صاحب الامر علیه السلام شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر ائمه علیهم السلام فرستاد و بسم الله گفت و آیه‌ی که گذشت تلاوت فرمود. پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که بخوان ای فرزند آنچه حق سبحانه و تعالی بر پیغمبران فرستاده است. پس ابتدا نمود از صحف آدم و به زبان سریانی خواند و کتاب ادريس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهيم و تورات موسی و زبور داود و انجيل عیسی و قرآن جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را خواند پس قصه‌های پیغمبران را یاد کرد. پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که چون حق تعالی مهدی این امت را به من عطا فرمود و ملک فرستاد که او را به سراپرده عرش رحمانی برند پس حق تعالی به او خطاب نمود که مرحبا به تو ای بنده من که تو را خلق کرده‌ام برای یاری دین خود و اظهار امر شریعت خود و تویی هدایت یافته بندگان من، قسم به ذات خودم می‌خورم که به اطاعت تو ثواب می‌دهم و به نافرمانی تو عقاب می‌کنم مردم را و به سبب شفاعت و هدایت تو بندگان را می‌آمزم و به مخالفت تو ایشان را عقاب می‌کنم، ای دو ملک برگردانید او را به سوی پدرش و از جانب من او را سلام برسانید و بگویند که او در

پناه حفظ و حمایت من است او را از شر دشمنان حراست تا هنگامی که او را ظاهر نمایم و حق را با او برپا دارم و باطل را با او سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد. تمام شد آنچه از جلاءالعیون نقل کردیم.

و در حق الیقین نیز ولادت شریف آن حضرت را به همین کیفیت نقل کرده با بعضی روایات دیگر، از جمله فرموده: محمد بن عثمان عمری روایت کرده که چون آقای ما حضرت صاحب الامر علیه السلام متولد شد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پدرم را طلبید و فرمود که ده هزار رطل که قریب به هزار من می باشد نان و ده هزار رطل گوشت تصدق کنند بر بنی هاشم و غیر ایشان و گوسفند بسیاری برای عقیقه بکشند. و نسیم و ماریه کنیزان حضرت عسکری علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت قائم علیه السلام متولد شد به دو زانو نشست و انگشتان شهادت را به سوی آسمان نمود و عطسه کرد و گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، پس گفت گمان کردند ظالمان که حجت خدا برطرف خواهد شد اگر مرا رخصت گفتن بدهد خدا، شکی نخواهند ماند. و ایضا نسیم روایت کرده که یک شب بعد از ولادت آن حضرت به خدمت او رفتم و عطسه کردم فرمود که يَرْحَمَكَ اللَّهُ من بسیار خوشحال شدم پس فرمود: می خواهی بشارت دهم تو را در عطسه؟ گفتم: بلی، فرمود: امان است از مرگ تا سه روز.

و اما اسماء و القاب شریفه آن حضرت علیه السلام پس بدان که شیخ ما مرحوم ثقة الا سلام نوری رحمه الله در نجم الثاقب یک صد و هشتاد و دو اسم برای آن حضرت ذکر کرده و ما در اینجا به ذکر چند اسم از آن اسماء مبارکه تبرک می جوئیم.

اول بقية الله: روایت شده که چون آن حضرت خروج کند پشت کند به کعبه و جمع می شود سیصد و سیزده مرد و اول چیزی که تکلم می فرماید این آیه است:

بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ!

آنگاه می‌فرماید: منم بقية‌الله و حجت او و خلیفه او بر شما. پس سلام نمی‌کند بر او سلام کنند‌های مگر آنکه می‌گوید: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ.

دوم حجت: و این از القاب شایعه آن حضرت است که در بسیاری از ادعیه و اخبار به همین لقب مذکور شده‌اند و بیشتر محدثین آن را ذکر نموده‌اند، و با آنکه در این لقب سائر ائمه علیهم السلام شریک‌اند، و همه حجت‌هایند از جانب خداوند بر خلق و لکن چنان اختصاص به آن جناب دارد که در اختیار هر جا بی‌قرینه و شاهی ذکر شود مراد آن حضرت است، و بعضی گفته‌اند لقب آن جناب حجة الله است به معنی غلبه یا سلطنت خدا بر خلائق چه این هر دو به واسطه آن حضرت به ظهور خواهد رسید، و نقش خاتم آن جناب اَنَا حُجَّةُ اللَّهِ است.

سوم خلف و خلف صالح: که مکرر به این لقب در السنه ائمه علیهم السلام مذکور شده، و مراد از خلف جانشین است. آن حضرت خلف جمیع انبیا و اوصیای گذشته بود و دارا بود جمیع علوم و صفات و حالات و خصایص آنها را و موارث الهیه که از آنها به یکدیگر می‌رسد و همه آنها در آن حضرت و در نزد او جمع بود. و در حدیث لوح معروف که جابر در نزد صدیقه طاهره علیها السلام دید مذکور است بعد از ذکر عسکری علیه السلام که آنگاه کامل می‌کنم این را به پسر او خلف که رحمت است برای جمیع عالمیان، بر او است کمال صفوت آدم و رفعت ادریس و سکینه نوح و حلم ابراهیم و شدت موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب. و در حدیث مفضل مشهور است که چون آن جناب ظاهر شود تکیه کند به پشت خود به کعبه و بفرماید: ای گروه خلائق! آگاه باشید که هر که خواهد نظر کند به آدم و شیث، پس اینک منم آدم و

شیث و به همین نحو ذکر نماید نوح و سام و ابراهیم و اسماعیل و موسی و یوشع و شمعون و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سایر ائمه علیهم السلام را.

چهارم شریذ: مکرر به این لقب مذکور شده است در لسان ائمه علیهم السلام خصوص حضرت امیرالمؤمنین و جناب باقر علیهما السلام، و شریذ به معنی رانده شده است یعنی از این خلق منکوس که نه جنابش را شناختند و نه قدر وجود نعمتش را دانستند و نه در مقام شکرگزاری و اداء حقش برآمدند، بلکه پس از یأس اوایل ایشان از غلبه و تسلط بر آن جناب و قتل و قمع ذریه طاهره اخلاف ایشان به اعانت زبان و قلم در مقام نفی و طردش از قلوب برآمدند و ادله بر اصل نبودن و نفی تولدش اقامه نمودند و خاطرها را از یادش محو نمودند، و خود آن حضرت به ابراهیم بن علی بن مهزیار فرمود که پدرم به من وصیت نمود که منزل نگیرم از زمین مگر جایی از آن که از همه جا مخفی تر و دورتر باشد به جهت پنهان نمودن امر خود و محکم کردن محل خود از مکائد اهل ضلال، تا آنکه می فرماید: پدرم به من فرمود: بر تو باد ای پسر من به ملازمت جاهای نهان از زمین و طلب کردن دورترین آن؛ زیرا که برای هر ولیی از اولیای خداوند تعالی دشمنی است مغالب و ضدی است منازع.

پنجم غریم: از القاب خاصه آن حضرت است و در اخبار اطلاق آن بر آن حضرت، شایع است. و غریم هم به معنی طلبکار است و هم به معنی بدهکار و در اینجا ظاهراً به معنی اول است و این لقب مثل غلام در تعبیر از آن حضرت از روی تقیه بوده که چون شیعیان می خواستند مالی نزد آن حضرت یا وکلایش بفرستند یا وصیت کنند یا از جانب جنابش مطالبه کنند به این لقب می خواندند و از غالب ارباب زرع و تجارت و حرفه و صناعت طلبکار بود چنانکه گذشت این مطلب در حال محمد بن صالح در ذکر اصحاب حضرت عسکری علیه السلام و علامه مجلسی رحمه الله فرموده: ممکن است غریم به معنی بدهکار باشد و نام بردن از آن حضرت به این اسم از

جهت تشبه آن جناب باشد به شخص مدیون که خود را مخفی می‌کند از مردم به علت دیون خود یا آنکه چون مردم آن حضرت را طلب می‌کنند که اخذ علوم و شرایع از حضرتش نمایند آن جنب می‌گریزد از ایشان به جهت تقیه پس آن حضرت غریب مستتر است. صلوات الله علیه.

ششم قائم: یعنی برپا شونده در فرمان حق تعالی چه آن حضرت پیوسته در شب و روز مهیای فرمان الهی است که به محض اشاره ظهور فرماید. و روایت شده که آن حضرت را قائم نامیدد برای آنکه قیام به حق خواهد نمود و در روایت صقر بن ابی دلف است که به حضرت امام محمد تقی علیه السلام عرض کردم که چرا آن جناب را قائم نامیدند؟ فرمود: برای آنکه به امامت اقامت خواهد نمود بعد از خاموش شدن ذکر او و مرتد شدن اکثر آنها که قائل به امامت آن حضرت بودند. و از ابو حمزه ثمالی مروی است که گفت: سؤال کردم از امام محمد باقر علیه السلام که یابن رسول الله! آیا همه شما قائم به حق نیستند؟ فرمود: بلی همه قائم به حقیق، گفتم: پس چگونه حضرت صاحب الامر علیه السلام را قائم نامیدند؟ فرمود که چون جدم حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد ملائکه در درگاه الهی صدای گریه و ناله بلند کردند و گفتند ای خداوند و سید ما آیا غافل می‌شوی از قتل برگزیده خود و فرزند پیغمبر پسندیده خود و بهترین خلق خود؟ پس حق تعالی وحی کرد به سوی ایشان که ای ملائکه من! قرار گیرید قسم به عزت و جلال خود که هر آینه انتقال خواهم کشید از ایشان هر چند بعد از زمانها باشد، پس حق تعالی حجابها را برداشت و نور امامان از فرزند حسین را به ایشان نمود و ملائکه به آن شاد شدند پس یکی از آن انوار را دیدند که در میان آنها ایستاده بود به نماز مشغول بود حق تعالی فرمود که با این ایستاده از ایشان انتقال خواهم کشید.



هفتم: مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ: اسم اصلی و نام اولی الهی آن حضرت است چنانچه در اخبار متواتره خاصه و عامه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مهدی همانم من است و در خبر لوح مستفیض اسم آن حضرت به این نحو ضبط شده ابوالقاسم محمد بن الحسن هو حجة الله القائم. و لکن مخفی نماند که به مقتضای اخبار کثیره معتبره حرمت بردن این اسم مبارک است در مجالس و محافل تا ظهور موفور السرور آن حضرت و این حکم از خصائص آن حضرت و مسلم در نزد قدمای امامیه از فقها و متکلمین و محدثین است حتی آنکه از کلام شیخ اقدم حسن بن موسی نوبختی ظاهر می شود که این حکم از خصائص مذهب امامیه است و از احدی از ایشان خلافاً نقل نشده تا عهد خواجه نصیرالدین طوسی که آن مرحوم قائل به جواز شدند و بعد از ایشان از کسی نقل خلاف نشده جز از صاحب کشف الغمه، و در عصر شیخ بهائی این مسأله نظری شد و در میان فضلا محل تشاجر شد تا آنکه در آن رسائل منفرده تألیف شد مانند شرعة التسمیه محقق داماد و رساله تحریم التسمیه شیخ سلیمان ماخوری و کشف التعمیه شیخنا الحر العاملی رضی الله عنه و غیر ذلک و تفصیل کلام در نجم ثاقب است.

هشتم مهدی صلوات الله علیه: که اشهر اسماء و القاب آن حضرت است در نزد جمیع فرق اسلامی.

نهم مُنْتَظَرٌ به فتح ظاء: یعنی انتظار برده شده که همه خلائق منتظر مقدم مبارک اویند.

دهم ماء معین: یعنی آب ظاهر جاری بر روی زمین، در کمال الدین و غیبت شیخ مروی است از حضرت باقر علیه السلام که فرمود در آیه شریفه: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ: خبر دهید که اگر آب شما فرو رفت در زمین پس کیست که بیاورد برای شما آب روان. پس فرمودند: این آیه نازل شده در قائم علیه السلام.

می‌فرماید خداوند: اگر امام شما غایب شد از شما که نمی‌دانید او در کجا است پس کیست که بیاورد برای شما امام ظاهری که بیاورد برای شما اخبار آسمان و زمین و حلال خداوند عز و جل و حرام او را، آنگاه فرمود: نیامده تأویل این آیه و لابد خواهد آمد تأویل آن، و قریب به این مضمون چند خبر دیگر در آنجا و در غیبت نعمانی و تأویل الآیات هست، و وجه مشابهت آن جناب به آب که سبب حیات هر چیزی است ظاهر است بلکه آن حیاتی که به سبب آن وجود معظم آمده و می‌آید به چندین رتبه اعلی و اتم و اشد و ادوم از حیاتی است که آب آورد بلکه حیات خود آب از آن جناب است. و در کمال الدین مروی است از جناب باقر علیه السلام که فرمود در آیه شریفه، **إِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا**: بدانید که خدای تعالی زنده می‌کند زمین را بعد از مردنش، فرمود: خداوند زنده می‌کند به سبب قائم علیه السلام زمین را بعد از مردنش به سبب کفر اهلش و کافر مرده است. و به روایت شیخ طوسی در آیه مذکوره خداوند اصلاح می‌کند زمین را به قائم آل محمد علیهم السلام بعد از مردنش یعنی بعد از جور اهل مملکتش.

مخفی نماند که چون در ایام ظهور مردم از این سرچشمه فیض ربانی به سهل و آسانی استفاضه کنند و مانند تشنه‌ای که در کنار نهری جاری و گوارایی باشد که جز اغتراف حالت منتظره نداشته باشد لهذا از آن جناب تعبیر فرمودند به ماء معین و در ایام غیبت که لطف خاص حق از خلق برداشته شده به جهت سوء کردارشان باید به رنج و تعب و عجز و لابه و تضرع انابه از آن حضرت فیض به دست آورد و چیزی گرفت و علمی آموخت مانند تشنه که بخواهد از چاه عمیق تنها به آلات و اسبابی که باید به زحمت به دست آورد آبی کشد و آتشی فرو نشاند لهذا تعبیر فرموده‌اند از آن حضرت به بئر معطله و مقام را گنجایش شرح زیاده از این نیست.

و اما شمائل مبارکه آن حضرت: همانا روایت شده که آن حضرت شبیه‌ترین مردم است به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در خلق و شمایل او، شمایل

آن حضرت است و آنچه جمع شده از روایات در شمائل آن حضرت آن است که آن جناب ایض است که سرخی به او آمیخته و گندم گون است که عارض شود آن را زردی از بیداری شب و پیشانی نازینش فراخ و سفید و تابان است و ابروانش به هم پیوسته و بینی مبارکش باریک و دراز که در وسطش فی الجمله انحدابی دارد و نیکور است و نور رخسارش چنان درخشان است که مستولی شده بر سیاهی محاسن شریف و سر مبارکش، گوشت روی نازینش کم است، بر روی راستش خالی است که پنداری ستاره‌ای است درخشان، وَ عَلَى رَأْسِهِ فَرْقٌ بَيْنَ وَفَرْتَيْنِ كَأَنَّهُ أَلْفُ بَيْنِ وَأَوْيْنِ، میان دندانهایش گشاده است، چشمانش سیاه و سرمه گون و در سرش علامتی است، میان دو کتفش عریض است، و در شکم و ساق مانند جدش امیرالمؤمنین علیه السلام است.

و وارد شده: **الْمَهْدِيُّ طَاوُسُ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَجْهُهُ كَالْقَمَرِ الدَّرِّيِّ عَلَيْهِ جَلَابِيبُ الثَّوْرِ؛** یعنی حضرت مهدی علیه السلام طاوس اهل بهشت است، چهره‌اش مانند ماه درخشانده است. بر بدن مبارکش جامه‌ها است از نور، عَلَيْهِ جُيُوبُ الثَّوْرِ تَتَوَقَّدُ بِشُعَاعِ ضِيَاءِ الْقُدْسِ؛ بر آن جناب جامه‌های قدسیه و خلعت‌های نورانیه ربانیه است که متلاً است به شعاع انوار فیض و فضل حضرت احدیت و در لطافت و رنگ چون گل بابونه و ارغوانی است که شب‌نم بر آن نشسته و شدت سرخی‌اش را هوا شکسته، و قدش چون شاخه بان درخت بیدمشک یا ساقه ریحان، لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الشَّامِخِ وَ لَا بِالْقَصِيرِ اللَّازِقِ؛ نه دراز بی اندازه و نه کوتاه بر زمین چسبیده، بَلْ مَرْتَبِعُ الْقَامَةِ مُدَوَّرُ الْأَهَامَةِ؛ قامتش معتدل و سر مبارکش مُدَوَّرٌ، عَلَى حَذِّهِ الْأَيْمَنِ خَالٌ كَأَنَّهُ فَتَاةٌ مِسْكِ عَلَى رَضْرَاضَةِ عُنْبَرٍ؛ بر روی راستش خالی است که پنداری ریزه مشکی است که بر زمین عنبرین ریخته، لَهُ سَمْتٌ مَارَاتِ الْعُيُونِ أَقْصَدَ مِنْهُ هَيْئَتُ نِيكٍ خَوْشِي دَاشْتِ كِه هِيچ چشمی هیئتی به آن اعتدال و تناسب ندیده. صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ.

## منابع و متون

۱. قرآن
۲. الاحتجاج، ابو منصور احمد بن علی طبرسی، یک جلد، نشر مرتضی مشهد مقدس، ۱۴۰۳ هـ. ق.
۳. الاختصاص، شیخ مفید، یک جلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید قم، ۱۴۱۳ هـ. ق.
۴. استغاثه به امام زمان علیه السلام، غلامرضا اسدی مقدم، یک جلد، چاپ سحاب، ۱۳۷۱.
۵. اصول کافی، ترجمه کمره‌ای، محمد باقر کمره‌ای، ۶ جلد، انتشارات اسوه، قم، ۱۳۷۵ ش، چاپ سوم
۶. الامالی، شیخ مفید، یک جلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید قم، ۱۴۱۳ هـ. ق.
۷. الدعوات، قطب الدین راوندی، یک جلد، انتشارات مدرسه امام مهدی (عج) قم، ۱۴۰۷ هـ. ق.
۸. الارشاد، شیخ مفید، ۲ جلد در یک مجلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید قم، ۱۴۱۳ هـ. ق.
۹. أعلام الدین، حسن بن ابی الحسن دیلمی، یک جلد، مؤسسه آل البيت (ع) قم، ۱۴۰۸ هـ. ق.
۱۰. إعلام الوری، امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی، یک جلد، دار الکتب الاسلامیه تهران.
۱۱. إقبال الاعمال، سید علی بن موسی بن طاوس، یک جلد، دار الکتب الاسلامیه تهران، ۱۳۶۷ هجری شمسی.
۱۲. بحار الانوار، علامه مجلسی، ۱۱۰ جلد، مؤسسة الوفاء بیروت - لبنان، ۱۴۰۴ هـ. ق.
۱۳. بصائر الدرجات، محمد بن حسن بن فروخ صفار، یک جلد، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی قم، ۱۴۰۴ هـ. ق.

۱۴. البلد الامين، ابراهيم بن علي عاملی کفعمی، یک جلد، چاپ سنگی.
۱۵. التهذيب، شيخ طوسی، ۱۰ جلد، دار الكتب الاسلاميه تهران، ۱۳۶۵ هجری شمسی.
۱۶. جامع الأخبار، تاج الدين شعیری، یک جلد، انتشارات رضی قم، ۱۳۶۳ هجری شمسی.
۱۷. جمال الاسبوع، سيد علی بن موسی بن طاوس، یک جلد، انتشارات رضی قم.
۱۸. الخرائج و الجرائح، قطب الدين راوندی، ۳ جلد، مؤسسه امام مهدي (عج) قم، ۱۴۰۹ هـ. ق.
۱۹. الخصال، شيخ صدوق، دو جلد در یک مجلد، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۰۳ هـ. ق.
۲۰. الدعوات، قطب الدين راوندی، یک جلد، انتشارات مدرسه امام مهدي (عج) قم، ۱۴۰۷ هـ. ق.
۲۱. روضه کافی، ترجمه کمره‌ای: محمد باقر کمره‌ای، فارسی، ۲ جلد: کتاب فروشی اسلامیه: تهران: ۱۳۸۲ ق، چاپ اول.
۲۲. عبقری الحسان، حاج شيخ علی اکبر نهاوندی.
۲۳. علل الشرائع، شيخ صدوق، یک جلد، انتشارات مكتبة الداوری قم.
۲۴. عيون أخبار الرضا عليه السلام، شيخ صدوق، عيون ۲ جلد در یک مجلد، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ هـ. ق.
۲۵. الغيبة، شيخ طوسی، یک جلد، مؤسسه معارف اسلامي قم، ۱۴۱۱ هـ. ق.
۲۶. الغيبة، محمد بن ابراهيم نعمانی یک جلد، مكتبة الصدوق، تهران، ۱۳۹۷ هـ. ق.
۲۷. الفضائل، شاذان بن جبرئيل قمی، یک جلد، انتشارات رضی قم، ۱۳۶۳ هجری شمسی.
۲۸. قصص الانبياء عليهم السلام، سيد نعمت الله جزائری، یک جلد، انتشارات کتابخانه آيت الله مرعشی قم، ۱۴۰۴ هـ. ق.
۲۹. الكافي، ثقة الاسلام كليني، ۸ جلد، دار الكتب الإسلامية تهران، ۱۳۶۵ هجری شمسی.
۳۰. كتاب العين.
۳۱. كشف الغمة، علی بن عیسی إربلی، ۲ جلد، چاپ مكتبة بنی هاشمی تبریز، ۱۳۸۱ هـ. ق.

۳۲. کمال الدین، شیخ صدوق، ۲ جلد در یک مجلد، دار الکتب الإسلامیه قم، ۱۳۹۵ هـ. ق.
۳۳. مجمع البحرين،
۳۴. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، یک جلد، دار الکتب الاسلامیه قم، ۱۳۷۱ هجری قمری
۳۵. مستدرک الوسائل، محدث نوری، ۱۸ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام قم، ۱۴۰۸ هـ. ق.
۳۶. المصباح، ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، یک جلد، انتشارات رضی قم، ۱۴۰۵ هـ. ق.
۳۷. معانی الاخبار، شیخ صدوق، یک جلد، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۳۶۱ هجری شمسی.
۳۸. معدن الجواهر، ابوالفتح کراچکی، یک جلد، کتابخانه مرتضویه تهران، ۱۳۹۴ هـ. ق.
۳۹. مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی.
۴۰. مناقب آل ابی طالب عليهم السلام، ابن شهر آشوب مازندرانی، ۴ جلد، مؤسسه انتشارات علامه قم، ۱۳۷۹ هـ. ق.
۴۱. منتخب الاثر، آیه الله حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی.
۴۲. منتخب الانوار المضيئة، علی بن عبدالکریم نیلی نجفی، یک جلد، چاپخانه خیام قم، ۱۴۰۱ هـ. ق.
۴۳. منتهی الآمال، حاج شیخ عباس قمی
۴۴. منجد الطلاب، ترجمه محمد بندرریگی.
۴۵. من لا يحضره الفقيه، شیخ صدوق، ۴ جلد، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۳ هـ. ق.
۴۶. مهج الدعوات، سید علی بن موسی بن طاوس، یک جلد، انتشارات دار الذخائر قم، ۱۴۱۱ هـ. ق.
۴۷. نجم الثاقب، محدث نوری.
۴۸. وسائل الشيعة، شیخ حر عاملی، ۲۹ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام قم، ۱۴۰۹ هـ. ق.